



هم کلاسی
Hamkelasi.ir

به نام نقشبند صفحه ی خاک

تحلیل دروس پایه نهم توسط همکاران متوسطه اول

تدریس درس اول فارسی نهم

مدرس: جناب آقای ابراهیم بای و تشکر از تدریس و بررسی خوب ایشان

بیت اول)

آرایه ها: تضاد بین لیل و نهار / تناسب بین بامداد و لیل و نهار و همچنین صحرا و بهار / دامن صحرا: اضافه استعاری /

جناس بین نهار و بهار

بیت ۲)

آرایه ها: دل مجاز از هوشیاری و حقیقت بینی / خداوند دل: کنایه از انسان آگاه و هوشیار / تکرار در واژه دل / جناس تام بین دو خداوند / جناس اختلافی بین که و به / واج

آرایی

بیت ۳)

آرایه ها: نقش استعاره از مخلوقات / در و دیوار وجود: اضافه استعاری / تشبیه انسان بدون اندیشه به نقشی بی جان / نقش بر دیوار بودن کنایه از بی جان و بی احساس

بودن / مراعات نظیر / واج آرایی

بیت (۴)

آرایه ها: تشخیص در مصراع اول / مراعات نظیر بین خفته و خواب / جناس بین سحر
وسر / خواب جهالت اضافه تشبیهی / سراز خواب جهالت برداشتن کنایه کنایه از
هوشیار شدن / واج آرای

بیت (۵)

آرایه ها: تشبیه انسان غافل به بنفشه / بنفشه : نماد غفلت و بی خبری / نرگس: نماد
آگاهی و هوشیاری / سر غفلت: اضافه اقترانی / در خواب بودن کنایه از غافل بودن /
بیدار کنایه از هوشیار بودن / تناسب بین بنفشه با نرگس و غفلت با خواب / تضاد بین
خواب و بیدار / واج آرای

بیت (۶)

آرایه ها: جناس تام بین دو تا که در مصراع اول / چوب مجاز از درخت / جناس ناقص
بین بر و برگ / تکرار / مراعات نظیر / واج آرای

بیت (۷)

زرین : مجاز از زردرنگ بودن باعلاقه شباهت / حقه یاقوت انار: استعاره از پوست و دانه های انار/حقه: ایهام تناسب/ مراعات نظیر/ موازنه/ واج آرای

(بیت ۸)

آرایه ها: تلمیح در مصراع دوم به آیه ۳۳ سوره ابراهیم و آیه ۱۲ سوره نحل / مراعات نظیر بین ماه و خورشید و لیل ونهار/ تضاد / اعداد

(بیت ۹)

آرایه ها: سیاقه الاعداد/ مراعات نظیر

بیت ۱۰

آرایه ها: از عدد بیرون بودن کنایه از غیر قابل شمارش بودن/ مراعات نظیر/ تلمیح

(بیت ۱۱)

آرایه ها: تجرید/ گوی سعادت اضافه تشبیهی/ گوی را بردن کنایه از دست یافتن و پیشی گرفتن/ جناس اختلافی بین به و که/ به منزل نرسیدن کنایه از به هدف نرسیدن/ کج رفتار کنایه از خطا کار تضاد بین راست رو و کج رفتار/ مراعات نظیر بین راست روان و سعادت و راستی/ واج آرای

?????

به نام نقش بند صفحه خاک

تحلیل درس توسط خانم محمدی نسب

درس دوم پایه نهم

عجایب صنع حق تعالی

محتوای درس: تاکید بر شناخت خداوند از طریق دقت در آفرینش

لحن درس: توصیفی

نوع نثر: ساده و روان، البته با ویژگی های نثر کهن (کوتاهی جمله ها، فراوانی فعل ها و تکرار برخی کلمه ها)

روش پیشنهادی برای تدریس:

خوانش درس توسط دبیر یا کتاب گویا

برای درک و جذابیت درس کلیپ هایی از شگفتی های آفرینش را قبل از درس ارائه دهیم و در صورت نبودن امکانات مثال هایی را بیان کنیم .

برای نکته های زبانی و ادبی هم که یاد آوری وابسته هاست می توان از فلش کارت مغناطیسی استفاده کرد.

بند اول درس دوم بررسی توسط خانم محمدی نسب

بدان که هر در وجود است، همه صنع خدای تعالی است. آسمان و آفتاب و ماه و ستارگان و زمین و آنچه بر وی است چون کوه و بیابان و نهرها و آنچه در کوه است از معادن و آنچه بر روی زمین است از انواع نباتات و آنچه در بر و بحر است از انواع حیوانات و آنچه میان آسمان و زمین است چون میغ و باران و برف و تگرگ و رعد و برق و قوس و قزح و علاماتی که در هوا پدید آید همه عجایب صنع حق تعالی است که تو را فرموده تا در آن نظر کنی پس اندر این آیات تفکر کن.

آرایه ها: شبکه معنایی آسمان و آفتاب و ماه و ستارگان، کوه و بیابان و نهرها/ جواهر و معادن مراعات نظیر/ میغ باران و تگرگ و قوس و قزح مراعات نظیر شبکه معنایی از چند مجموعه مراعات نظیر به وجود می آید.

آسمان و زمین تضاد / بر و بحر تضاد

تلمیح به آیه های ۶ تا ۱۱ سوره ق

در این بند تشبیهی وجود ندارد.

معانی واژه ها

صنع: آفرینش ، نیکی و احسان

جواهر: جمع مکسر جوهر ، سنگ های قیمتی

نباتات: جمع نبات ، گیاهان

بر: خشکی

بحر: دریا

میغ: ابر

قوس و قزح: رنگین کمان

علامات: جمع علامت ، نشانه ها

عجایب: جمع عجیبه ، شگفتی ها

ایات : جمع آیه ، نشانه ها

اندر: در

در این درس انواع چون به کار رفته که باید به معانی آن توجه داشت.

چون : به معنی از قبیل

چون: به معنی مثل و مانند که از ادات تشبیه است.

چون : به معنی چگونه که نقش قید دارد.

نکات دستوری

توجه به انواع واژه های جمع که در این بند به کار رفته است.

در جمله تورا فرموده است ، تو نقش متممی دارد ورا به معنی حرف اضافه(به)

همه ضمیر مبهم، آن ضمیر اشاره، این صفت اشاره ،بند آخر

۲ بند:

باتشکر از همکار خوبمان و بررسی خوبشان: مدرس سر کار خانم فاطمه بزی

در زمین نگاه کن که چگونه بساط تو ساخته است و جوانب وی فراخ، گسترانیده و از زیر سنگ های سخت، آب های لطیف روان کرده ،تا بر روی زمین می رود و به تدریج بیرون می آید؛ در وقت بهار بنگر و تفکر کن که زمین چگونه زنده شود و چون دیبای هفت رنگ گردد ، بلکه هزار رنگ شود .

معنی لغات :

بساط: فرش، گستر دنی

جوانب: جمع جانب :اطراف

فراخ: وسیع

سخت: محکم

لطیف: گوارا

دیبا: پارچه ابریشم

آرایه ها:

تشبیه:

زمین: مشبه

چون: ادات تشبیه

دیبا: هفت رنگ: مشبه به

وجه شبه: رنگارنگ بودن

تضاد: سخت. لطیف

واج آرایه: مصوت اب و...

تکرار: زمین. رن درگ

* حذف فعل

آب های لطیف را روان کرده (است)

جوانب وی را، فراخ گسترانیده (است)

به تدریج: قید

هفت رنگ هفت در اینجا صفت نیست ترکیب ساخته و همین طور هزار رنگ

۳ بند

تدریس بند تا آخر درس: توسط خانم رئیسی

باتشکر از تدریس خوب ایشان:

نگاه کن مرغان هوا و حشرات زمین را هر یکی بر شکل دیگر و بر صورتی دیگر و همه از یک دگر نیکوتر؛ هر یکی را آن چه به کار باید، داد و هر یکی را بیاموخته که غذای خویش چون به دست آورد و بچه را چون نگاه دارد تا بزرگ شود و آشیان خویش چون کند. در مورچه نگاه کن که به وقت خویش غذا چون جمع کند.

دانش های زبانی و ادبی

آن چه به کار آید: آنچه لازم است/ آشیان خود چون کند: لانه خود را چگونه بسازد/ بیاموخته: صفت مفعولی آموختن و ماضی نقلی فعل کمکی است اینجا حذف شده است./ مرغان هوا: پرندگان آسمان/ نیکوتر: زیباتر، خوب تر صفت تفضیلی.

هر یکی را: به هر یکی. «را به معنی حرف اضافه و متمم»

اگر در خانه ای شوی که به نقش و گچ کنده کرده باشند، روزگاری دراز، صفت آن گویی و تعجب کنی؛ و همیشه در خانه ی خدایی، هیچ تعجب نکنی؟ و این عالم، خانه ی خداست و فرش وی زمین است و لکن سقفی بی ستون و این عجیب تر است و چراغ وی ماه است و شعله ی وی آفتاب، و قندیل های وی ستارگان و تو از عجایب این، غافل، که خانه بس بزرگ است و چشم تو بس مختصر و در وی نمی گنجند.

دانش های زبانی

شوی : بروی / نقش: نقاشی / کنده کرده باشند: کنده کاری کرده باشند / صفت: وصف

کردن / قندیل: چراغ آویزان، چراغدان / غافل: بی خبر / مختصر: کم، کوتاه و ناچیز

شوی : مضارع التزامی / کرده باشند: ماضی التزامی / گویی و کنی: مضارع اخباری / یا

در خدایی فعل هست « است و اسنادی نیست / حذف فعل به قرینه معنوی وجود دارد

ولکن سقفی بی ستون (است)

شعله وی آفتاب (حذف فعل است)

قندیل های وی ستارگان (هستند)

تو از عجایب این غافل (هستی)

چشم تو مختصر (است)

آرایه

سقف: استعاره از آسمان / مختصر و بزرگ : تضاد / عالم به خانه خدا، زمین به فرش، ماه به چراغ،

ادامه تحلیل درس دوم پایه نهم

آفتاب به شعله

ستاره به قندیل، تشبیه شده است. / چشم تو مختصر : کنایه از کوتاه نظر بودن / تلمیح دارد:

آیه 2 سوره رعد اشاره به بی ستون بودن آسمان

آیه 5 سوره ملک ما آسمان را با چراغها زینت دادیم ولقد زینا الدنيا مصاب

تعداد جملات ۱۷

اگر در خانه ای شوی ۱ که به نقش و گچ کنده کرده باشند ۲، روزگاری دراز، صفت آن گویی ۳ و تعجب کنی؛ ۴ و همیشه در خانه ی خدایی، ۵ هیچ تعجب نکنی؟ ۶ و این عالم، خانه ی خداست ۷ و فرش وی زمین است ۸ و لکن سقفی بی ستون ۹ و این عجیب تر است ۱۰ و چراغ وی ماه است ۱۱ و شعله ی وی آفتاب است حذف شده، ۱۲ و قندیل های وی ستارگان ۱۳ و تو از عجایب این، غافل ۱۴، که خانه بس بزرگ است ۱۵ و چشم تو بس مختصر ۱۶ و در وی نمی گنجند ۱۷.

پیام بند: تو از درک این عالم ناتوانی

۵ بند

و مثل تو چون مورچه ای است که در قصر ملکی سوراخی دارد؛ جز غذای خویش و یاران خویش چیزی نمی بیند؛ و از جمال صورت قصر و بسیاری غلامان و سریر ملک وی، هیچ چیز ندارد. اگر خواهی به درجه ی مورچه قناعت کنی، می باش و اگر نه راحت داده اند تا در بستان معرفت حق تعالی، تماشا کنی و بیرون آیی. چشم باز کن تا عجایب بینی که مدهوش و متحیر شوی.

دانش های زبانی و ادبی

مثل : وصف حال ، داستان / ملک فتح م کسر ل : پادشاه / جمال
زیبایی / سریر : تخت ، اورنگ / ملک ضم م ول ساکن : پادشاهی ، دارایی
/ مدهوش : سرگشته ، سرگردان / متحیر : حیران ، سرگردان

مثل تو: تشبیه و تمثیل / قصر و ملک malek و غلام : مراعات نظیر / بستان معرفت : تشبیه
/ بستان معرفت : استعاره از دنیا

نکته دستوری مرجع ضمیر وی ملک malek است

می باش : فعل امر

که در آخرین جمله به معنی تا هست

تعداد جملات

مثل تو چون مورچه ای است ۱ که در قصر ملکی سوراخی دارد ۲؛ جز غذای خویش
ویاران خویش چیزی نمی بیند ۳؛ واز جمال صورت قصر و بسیاری غلامان و سریر ملک
وی، هیچ چیز ندارد ۴. اگر خواهی ۵ به درجه ی مورچه قناعت کنی ۶، می باش ۷ و اگر نه
راحت داده اند ۸ تا در بستان معرفت حق تعالی، تماشا کنی ۹ و بیرون آیی ۱۰. چشم باز
کن ۱۱ تا عجایب بینی ۱۲ که مدهوش و متحیر شوی. ۱۳

تدریس درس چهارم ادبیات نهم توسط استاد ابراهیم بای وباتشکر از تدریس خوب ایشان.

صفحه نخست

□ نکته های دستوری

رویارو: از نظر ساختمان وندی مرکب

شکیبا: صفت فاعلی

جسمانی: صفت نسبی

غمگین: صفت نسبی

ذوقی چنان: دراصل چنان ذوقی است و چنان صفت اشاره می باشد.

□ نکته واژگانی:

واژه صحبت در متون ادبی با دو معنی "هم نشین و سخن گفتن" به کار می رود.

در متون کهن بیش تر به معنی "هم نشین" به کار رفته است.

□ نکته های ادبی:

مصاحبت با یک دوست خوب و شکیبا: مشبه

همچون: ادات تشبیه

وزش نسیم دل انگیزی: مشبه به

احساس آرامش و سبکی و صفای درون را در ما زنده می سازد: وجه شبه

دیدار یار غایب دانی چه ذوق دارد؟: مشبه

ابری که در بیابان بر تشنه ای بیارد: مشبه به

(تشبیه مرکب)

بی در کلمه بی دوست هر چند به معنای بدون است ولی به نظر انسان بی دوست یک

ترکیب وصفی است، پس بی دوست روی هم یک صفت

صفحه دوم

□ نکته های دستوری:

"چه بسیارند کسانی که لاف دوستی می زنند"

چه بسیار: قید

ند: فعل، مخفف "هستند" و غیراسنادی است

نکته: هرگاه از مصدر "هستن" فعلی درمعنای "وجود داشتن" باشد آن فعل غیراسنادی است و مسند نمی گیرد.

کسانی که لاف دوستی می زنند: نهاد

"یاربد بدتر بود از ماربد"

بود: فعل مضارع است به معنی باشد

"ماربد، تنها تو را بر جان زند"

نوع را، رای فک اضافه می باشد.

معنی مصراع: مار بد، تنها بر جان تو آسیب می زند.

□ نکته های ادبی:

کسانی که لاف دوستی می زنند: مشبه (تشبیه مرکب)

گرگ هایی در جامه گوسفندان هستند: مشبه به

تضاد بین "گرگ ها و گوسفندان" و همچنین کنایه در "گرگ درلباس گوسفند بودن"

جناس بین "یار و مار"

این دو بیت باهم موقوف المعانی هستند و تلمیح دارد.

صفحه سوم

□ نکته های دستوری:

روزی چند = چند روزی

"هم نشین تو از تو به باید/ تا تو را عقل و دین بیفزاید"

به مخفف بهتر

باید: قید تاکید

تو را: نوع را، رای حرف اضافه و در نتیجه نقش واژه ی تو "متمم" است.

عقل و دین: مفعول

معنی روان مصراع دوم: تا به تو عقل و دین را بیفزاید.

نکته: فعل بیفزاید گذرا به مفعول و متمم است.

□ □ نکته: باید در اصل فعل مضارع است اما گاه از حالت فعلی خارج می گردد و

حالت قید تاکید می گیرد.

□ نکته های ادبی:

ارسال مثل در بیت "آفتابی بدین بزرگی را..."

تضاد بین "پاک و پلید" و "بزرگ و لکه"

□ نکته واژگانی:

"پی نیکان گرفت و مردم شد"

مردم شد: خوی و جایگاه انسانی (بسیار ارزشمند) پیدا کرد.

□ □ دلیل مقایسه ی پسر نوح را باسگ اصحاب کهف :

□ تاثیر هم نشین نیک و هم نشین بد را بیان کرده. درواقع می گوید انسان اگر فرزند پیامبر هم باشد ولی هم نشین خوبی نداشته باشد از جایگاه انسانی خود خارج می شود. و اگر جایگاه بسیار پایینی داشته باشد اما به وسیله هم نشین نیک می تواند جایگاه بسیار ارزشمندی بیابد. خداوند درقران نیز سگ اصحاب کف را با اصحاب کف با احترام ذکر نموده است.

#نهم

تدریس درس پنجم (آزاد)

مدرس سرکار خانم غیاث

تورا ای کهن بوم وبر، دوست دارم.

تورا ای گرانمایه، دیرینه ایران زمین /

...تورا / ای گرامی گوهر، دوست دارم.

□ نکات دستوری وادبی:

این شعر قسمتی از قصیده ی پنجاه و دو بیتی اخوان ثالث با عنوان " ترا ای کهن بوم
و بردوست دارم " هست که این قسمت مشخص شده دارای ۷ جمله می باشد که با ممیز
مشخص شده.

کهن بوم و بر (صفت و موصوف مقلوب) - گرانمایه (صفت جانشین اسم) - گرامی
گهر (موصوف و صفت مقلوب): منادا و تشخیص.

گرانمایه - دیرینه ایران زمین - گرامی وطن: ترکیب وصفی مقلوب
دوست دارم: فعل مرکب

گهر: استعاره از وطن

معنی: تورا ای سرزمین کهن سال، دوست دارم. تورا ای سرزمین گرانقدر و عزیز، ای ایران
کهن و قدیمی، دوست دارم، تورا ای گوهر ارزشمند دوست دارم.

اخوان ثالث: متولد مشهد (۱۳۰۷-۱۳۶۹) (مرقدش در کنار فردوسی در باغ طوس، آثارش: ترا
ای کهن بوم و بردوست دارم - از این اوستا - ارغنون - در حیات کوچک پاییز - زمستان -
دوزخ اما سرد

سبک: کلاسیک، قصیده سرایی (به شیوه ی اساتید کهن خراسان
و منوچهری)، غزلسرایی (ارغنون) و سبک نوبه شیوه ی نیما (مجموعه ی زمستان)

برای مثال چند ضرب المثل یزدی را عنوان می کنم.

ای صبا با ساکنان شهر یزد از ما بگو / کای سرحق ناشناسان گوی چو گان شما

مویی می بینه پلاس می بافه: اشاره به شایعه سازی و یک کلاغ، چهل کلاغ کردن

ما که نیک بختیم، کنج مطبختیم: درمقام شکایت از بخت و اقبال بدمی گویند.

شاخ غول شکستن: یک کاربرگی انجام دادن

صفای هرچمن از روی باغبان پیدا است: نظربه برخورد صاحبخانه بامهمان

سفره ی خالی و دیگ دمرو: درمقام ریشخند کاری گویند که فاقد ارزش و اعتبار چندان

است اما برای آن تشریفات بسیار چیده اند

عقرب زیر پلاس: آدم خوش ظاهر و بد باطن

و....

تدریس درس ۶ فارسی نهم

مدرس: سرکار خانم مهدیه غیاث استان یزد.

□ □ □

را ایدرس ششم درس آداب زندگانی:

□ به نثرهای این درس نثر تاریخی می گویند که مهمترین ویژگی آن کوتاه بودن جمله

ها، تکرار کلمه ها و حذف فعل است.

بند نخست نکات دستوری: بدان که مردم بی هنر، مادام بی سود باشد: مادام، قید زمان-بی سود: مسند-مردم بی هنر ترکیب وصفی

□ نکته ی زبانی: مردم امروزه اسم جمع است ولی در قدیم اسم مفرد بوده، به معنی انسان چون مگیلان که تن دارد و سایه ندارد: چون، حرف اضافه - مگیلان متمم-تن و سایه مفعول

نه خود را سود کننده غیر خود را: نه در هر دو جمله، حرف ربط مزدوج-را: حرف اضافه در معنی برای-خود و غیر خود، متمم-سود، مفعول-کند، فعل

□ نکته ادبی: مردم به مگیلان تشبیه شده

جهد کن اگر چه اصیل و گوهری باشی: جهد کن، فعل امر-اگر چه، حرف ربط مرکب-اصیل و گوهری: مسند-باشی، فعل اسنادی

گوهر تن نیز داری: گوهر تن، مفعول-نیز، قید تاکید-داری، فعل خاص

که گوهر تن از گوهر اصل بهتر بود: گوهر تن، نهاد-گوهر اصل، متمم-بهرتر: مسند-بود: فعل مضارع اخباری-

□ نکته ی ادبی: گوهر تن و گوهر اصل، هر دو اضافه ی تشبیهی

بزرگی خرد و دانش راست نه گوهر را: هر دو "را"، حرف اضافه در معنی به-خرد و دانش و گوهر، متمم-نه، قید نفی

اگر مردم را با گوهر اصل، گوهر هنر نباشد: را...نباشد، رای تغییر فعل-گوهر هنر، مفعول-

□ نکته ی ادبی: گوهر اصل و گوهر هنر، اضافه ی تشبیهی

□ نکته ی زبانی: مردم در قدیم در معنی مفرد بوده ولی امروزه اسم جمع می باشد.

صحبت هیچ کس رابه کار نیاید: را فک اضافه چون به زبان معیار این نثر نزدیکتره
واشکالی ندارد که بین عبارت فعلی فاصله بیفتد. (به کار صحبت هیچ کس نمی آید)-
به کار نیاید: فعل مرکب (عبارت فعلی)- کار صحبت هیچ کس: کار، اسم وهسته، صحبت
، مضاف الیه - هیچ، صفت مبهم برای کس، هیچ کس، گروه مضاف الیهی برای صحبت -
و صحبت هیچ کس، گروه مضاف الیهی برای کار
در هر که این دو گوهریابی: هر که، گروه متممی - این دو گوهر، گروه مفعولی -
نهاد محذوف (تو)

چنگ در وی زن: عبارت فعلی کنایه از متوسل شدن - از دست مگذار: عبارت فعلی کنایه
از رها مکن - که وی همه رابه کار آید: رای فک اضافه) به کار همه آید (۸)

نکات دستوری بند دوم:

سخن، ناپرسیده مگوی: ناپرسیده: قید چگونگی

از گفتار خیره پرهیز کن: گفتار خیره، ترکیب وصفی و گروه متممی

چون باز پرسند جز راست مگوی: باز پرسند، فعل پیشوندی - جز: حرف اضافه - راست، صفت

جانشین اسم (حرف راست) و متمم - مفعول محذوف (سخنی)

تانخواهند، کس رانصیحت مگوی وپندمده: راحرف اضافه درمعنی به-کس، متمم-
نصیحت، مفعول-پند: مفعول-مده: فعل نهی (پندمده چون گسترش پذیراست فعل ساده
است)

خاصه کسی را که پندنشود که او خود او فتد: خاصه، قیدمختص-کسی وپندمفعول-
خود: بدل-او فتد: فعل ساده وبه معنی گرفتار شود

از جای تهمت زده پرهیز کن وازیاربداندیش وبدآموزبگریز: تهمت زده، صفت مرکب
وندی-بداندیش وبدآموز: صفت مرکب-بگریز: فعل امر

□ نکته ادبی: تلمیح به آیه ی اجتنبوا من مواضع التهم.

به غم مردمان شادی مکن تا مردمان نیز به غم تو شادی نکنند: شادی، مفعول واسم مشتق-
مکن: فعل نهی-نیز: قید تاکید

دادده تا دادیابی: داد، مفعول-ده، فعل امر-یابی: فعل مضارع التزامی

خوب گوی تا خوب شنوی: خوب، صفت جانشین اسم (حرف خوب) و مفعول

اگر طالب علم باشی، پرهیزگار و قانع باش و علم دوست و بردبار و کم سخن
و دورانندیش: ۶ جمله-پرهیزگار و قانع و علم دوست و بردبار و کم سخن و دورانندیش، مسند

نکات دستوری بند سوم:

آدمی باید که بسیار نگوید: باید، فعل لازم

، مضارع اخباری-آدمی، اسم (نوع ی جزو کلمه است)-بسیار، قید

سخن دیگری را به سخن خود قطع نکند: دیگری، صفت ترتیبی-قطع نکند: فعل مرکب منفی

اگر سوال از جماعتی کنند: سوال، مفعول - کنند، فعل ساده

که او داخل آن جماعت بود: داخل آن جماعت، گروه قیدی-داخل، هسته (قید)-بود، فعل ماضی ساده و خاص به معنای وجود داشتن

برایشان سبقت ننماید و اگر کسی به جواب مشغول شود: سبقت، مفعول ننماید، فعل مضارع التزامی منفی-مشغول، مسند-شود، فعل ربطی، مضارع التزامی

او بر بهتر جوابی از آن قادر بود: بهتر جوابی، صفت و موصوف مقلوب-قادر، مسند-بود: مضاری اخباری

صبر کند تا آن سخن، تمام شود: صبر، مفعول-تمام، مسند

پس جواب خود بگوید بروجهی که در متقدم طعن نکند: جواب خود، مفعول-بگوید، مضارع التزامی-بروجهی، متمم قیدی-طعن، مفعول نکند، فعل نفی

و در محاوراتی که به حضور او میان دو کس رود، خوض ننماید: جمله ی "در محاوراتی که به حضور او میان دو کس رود": نهادش محذوف (صحبت و بحث)-در محاوراتی، به حضور او میان دو کس: هر کدام متمم قیدی--رود مضارع التزامی-خوض، مفعول-ننماید، مضارع التزامی منفی-نهادش محذوف (او یا آدمی ابتدای سطر)

و اگر از او پوشیده دارند استراق سمع نکند: پوشیده دارند، فعل مرکب و مضارع التزامی-استراق سمع، مفعول-نکند، فعل نهی

و تا اورا با خود در آن مشارکت ندهند، مداخلت نکند: مشارکت، مفعول - ندهند، فعل مضارع
التزامی منفی - مداخلت، مفعول. - نکند، مضارع التزامی منفی

□□□□

به نام خداوند جان و خرد
تدریس درس هفتم پایه نهم
را ای‌مدرس بانو مریم محمدی

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور / کلبه‌ی احزان شود روزی گلستان غم 1
مخور

* □ نکات دستوری بیت اول

گم گشته مرکب وندی - باز آید فعل پیشوندی - کنعان متمم - گلستان مسند - روزی
قید - یوسف و کلبه احزان نهاد های آشکار - تو نهاد مستتر در فعل مرکب غم مخور .

را اینکته های ادبی :

تلمیح به داستان یوسف پیامبر - تشبیه - تناسب بین یوسف و کنعان و کلبه احزان که نام کلبه ای است ساخته یعقوب پیامبر - کلبه احزان است: اضافه اختصاصی - بین احزان و کنعان و گلستان سجع.

ای دل غم دیده حالت به شود دل بد مکن / وین سر شوریده ، باز آید به سامان غم 2
مخور

* نکات دستوری بیت دوم:

دل منادا - غم دیده صفت دل و مرکب وندی - حال نهاد - به مسند - این صفت پیشین اشاره - سر نهاد - شوریده صفت مرکب وندی.

را اینکته های ادبی بیت دوم:

دل تشخیص یا مجاز - دل بد مکن کنایه - سر مجاز از فکر و اندیشه - به سامان آمدن کنایه - تکرار دل - تضاد بین شوریده و به سامان آمدن.

دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نرفت / دائما یکسان نباشد حال دوران غم مخور 3

* نکات دستوری بیت سوم:

دور گردون نهاد و گردون مضاف الیه - دو صفت پیشین شمارشی - دوروزی قید - مراد متمم و ما مضاف الیه - حال هسته نهاد - یکسان مسند

را اینکات ادبی :

واج آرایی دور - کنایه - ضرب المثل - بین دور و روز و دائم و دوران مراعات نظیر

هان مشو نومید ، چون واقف نه ای از سر غیب / باشد اندر پرده بازی های پنهان غم 4
مخور

* □ نکات دستوری بیت چهارم:

هان شبه جمله (صوت) - نومید و واقف مسند - مصرع اول سه جمله - بازی ها نهاد -
باشد فعل خاص - پنهان صفت بازی.

را اینکات ادبی :

تلمیح به آیه قرآن - سوره ی انعام / آیه ی ۵۹ - واج آرایی ن - بین بازی و پرده تناسب

ای دل ار سیل فنا بنیاد هستی بر کند / چون تو را نوح است کشتیان ، زتوفان غم 5
مخور

* □ نکات دستوری بیت پنجم:

دل منادا - سیل نهاد - بنیاد مفعول - فنا وهستی مضاف الیه - بر کند فعل پیشوندی

رافک نوح نهاد- کشتیان مسند- تو مضاف الیه- توفان متمم

را اینکات ادبی :

تلمیح به واقعه طوفان نوح- بین سیل و طوفان و نوح و کشتیان تناسب- دل مجاز یا تشخیص- کنایه بر کند- سیل فنا تشبیه- بنیاد هستی- استعاره مکنیه- نوح میتونه سمبل از منجی توفان سمبل از حوادث باشه- تضاد فنا و هستی .

در بیابان گر به شوق کعبه، خواهی زد قدم / سرزنش ها گر کند خار مغیلان، غم مخور 6

* نکات دستوری بیت ششم:

ی در قدم خواهی زد نهاد پیوسته- شوق و بیابان متمم- خار مغیلان نهاد و مغیلان مضاف الیه- سرزنش مفعول- در ضمن دو جمله پیرو برای یک جمله پایه اومده جمله مرکب هست.

را اینکات ادبی :

بیابان استعاره از دنیا- کعبه استعاره از هدف یا معشوق- خار مغیلان هم استعاره از موانع و سختیهای راه- بین خار مغیل و بیابان تناسب- ایهام در واژه ی سرزنش :

یکی به معنی ملامت کردن و دیگری به معنی سرخار زنش (اسم مصدر از زدن)

گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد بس بعید /هیچ راهی نیست کان را نیست 7
پایان، غم مخور

* نکات دستوری بیت هفتم:

گرچه حرف ربط - منزل و مقصد نهاد - خطرناک و بعید مسند - بس قید -
هیچ صفت پیشین مبهم و راه نهاد - نیست فعل خاص - کان مخفف که آن ضمیر و متمم
- را به معنی برای - هر دو نیست فعل خاصند. پایان: نقش نهادی دارد

را اینکات ادبی :

نغمه حروف در ن و ی در مصرع دوم - تضاد بین است و نیست .

حافظا در کنج فقر و خلوت شب های تار/ تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور 8

* نکات دستوری بیت هشتم :

حافظ منادا - کنج متمم - فقر مضاف الیه - خلوت معطوف به کنج - شب مضاف الیه -
تار صفت شب وابسته وابسته

تا حرف ربط - دعا و قرآن نهادن - ورد و درس مسند - ت مضاف الیه

را اینکات ادبی :

کنج فقر استعاره مکنیه - بین تا وتار جناس - بین ورد ودعا و قرآن مراعات نظیر -
تلمیح به الا به ذکرالله تطمئن القلوب

به نام کردگار هفت افلاک

که پیدا کرد آدم از کفی خاک

مدرس: جناب آقای کمال رسولیان

* □ درس هشت از کتاب فارسی نهم

□ □ همزیستی با مام میهن

□ □ همزیستی : زندگی مسالمت آمیز (وندی)

□ □ مام میهن : اضافه ی تشبیهی

□ □ مام : مادر

لحن : شیوه ی بیان، نحوه ی ادای کلمات و عبارات و متون و اشعار □

لحن در زبان و ادبیات فارسی انواعی دارد که لزومی به گفتنشان نیست

را ایلحن میهنی/وطنیه:این لحن را می توان زیرمجموعه ای از لحن حماسی دانست. این لحن کوبنده است و در مواردی هم تحت تأثیر الحان دیگر قرار می گیرد. خواننده باید با شور و حرارت، غیرت ملی و حس همدلی را در شنونده بیدار سازد.

در خواندن لحن میهنی به نکات زیر توجه کنیم: [?]

-همانند شاعر یا نویسنده، حس وطن خواهی و شور و هیجان آن را در خود پیوریم.

* □ - با توجه به مقصود شاعر یا نویسنده (تعلیم، افسوس بر وطن و...) لحن مناسب را انتخاب کنیم.

- به تأثیرگذاری خوانش خود توجه ویژه داشته باشیم.

مادران، دل به مهر فرزندان، گرم و تپنده می دارند و فرزندان، در پرتو گرم و 1 گوارای مادر، جان می گیرند و می پرورند و می بالند. این دو را پیوندها و آوندهایی به سرچشمه های یکتایی می رساند و خوشی و ناخوشی یکی را به دیگری پیوند می زند.

□ تعداد جمله ها : ۶

مادران - فرزندان - پیوندها - آوندها - دیگری - تپنده - خوشی - ناخوشی - یکتایی [?]

: وندی

سرچشمه : وندی - مرکب

مادران : نهاد / دل : مفعول / مهر : متمم /

فرزندان : مضاف الیه / گرم و تپنده : مسند[?]

واو عطف (/ پرتو گرم : ترکیب وصفی / پرتو)[?]

□ گوارا : ترکیب وصفی / این دو : مفعول /

□ پیوندها و آوندها : نهاد / سرچشمه ها : متمم /

خوشی و ناخوشی : مفعول / دیگری : متمم /

تپنده : صفت فاعلی

مادران و فرزندان : مراعات نظیر[?]

گرم و تپنده - گرم و گوارا : مراعات نظیر[?]

گوارا:وندی ناگوار گوارش گواریدن

دل گرم داشتن به کسی یا چیزی : کنایه از امید داشتن به آن

□ جان گرفتن : کنایه از نیرو گرفتن - قوت گرفتن

□ پیوند و آوند : مترادف

سرچشمه ی یکتایی : اضافه ی تشبیهی[?]

خوشی و ناخوشی : تضاد [?]

پرتو گرم و گوارای مادر : پرتو مادر : اضافه ی استعاری

پرتو : نور، روشنی / گوارا : زلال / می بالند : رشد می کنند، بزرگ می شوند / آوند :

رگ، لوله هایی که آب و غذا را در گیاهان می رسانند / یکتایی : یگانگی

□ □ نکته:

گرم و تپنده هر چند در نگاه اول صفت هستند ولی اکثر مسندها اگه توجه داشته باشید صفت ها هستند

مادر، گرمی گوهری است که در کارگاه آفرینش خدای مهربان، همتایی ندارد. از 2 این روست که هر چیز گرانیامیه را اگر بخواهند از راه همانندی، بزرگ بشمارند و عزیز بدارند، به مام یا مادر مانند می کنند.

□ تعداد جمله ها : ۷

کارگاه - آفرینش - مهربان : وندی

گرانیامیه : مرکب

گرمی گوهر : ترکیب وصفی مقلوب [?]

کارگاه آفرینش خدای مهربان : گروه متممی (کارگاه : هسته / آفرینش : وابسته [2]
پسین - مضاف الیه / خدا : وابسته ی وابسته - مضاف الیه / مهربان : وابسته ی وابسته :
صفت)

بزرگ بشمارند و عزیز بدارند : بزرگ و عزیز : مسند

از این رو: حرف ربط مرکب

□ مادر، گرامی گوهری است : تشبیه - مادر به گوهر تشبیه شده به لحاظ ارزشمندی

□ کارگاه آفرینش : اضافه تشبیهی

□ □ بزرگ شمردن و عزیز داشتن : کنایه از حرمت نهادن و احترام گذاشتن

□ □ مام و مادر : مترادف

نکته:

□ □ [این] از این روست که [آنها] هر چیز گرانبهای را اگر بخواهند [که آنها آن را]

عزیز بدارند [آن ها آن را] به مادر مانند می کنند

ترکیب " مام میهن " را شنیده اید؛ از همان دست ترکیب های زبانی است که میهن 3

را در پرورندگی و هم زیستی به مام یا مادر همانند و هم نشین کرده است. از این دید،

میهن، برای همه ی هم پیوندان و باشندگان، مادرانه رفتار می کند. در چشم میهن،

همه ی فرزندان این آب و خاک که زاد و بودشان و ریشه ی وجودشان در خاک

اینجاست، یکسان اند و هیچ رنگ و نژاد و لهجه و گویش و زبانی به دیده ی این مادر، بر آن دیگری برتری ندارد.

□ تعداد جمله ها : ۷

زبانی - پرورندگی - هم زیستی - هم نشین - هم پیوندان - باشندگان - مادرانه - رفتار
- گویش - دیده - برتری : وندی

زاد و بود : وندی - مرکب

ترکیب مام میهن را شنیده اید : نهاد : محذوف / □

ترکیب مام میهن : مفعول (ترکیب : هسته / مام : وابسته پسین - مضاف الیه / میهن : □
وابسته ی وابسته : مضاف الیه) شنیده اید : ماضی نقلی

□ همان : صفت اشاره / زبانی : صفت نسبی / میهن : مفعول / در پرورندگی و هم

زیستی : متمم قیدی / مام یا مادر : متمم / مادرانه : صفت نسبی / همه : صفت مبهم

□ در خاک اینجاست : خاک : متمم / اینجا است (اینجا قرار دارد) اینجا : قید /

یکسان اند : یکسان هستند : یکسان : مسند / هیچ : صفت مبهم / رنگ : هسته (نژاد -

لهجه - گویش - زبان : معطوف)

□□□ به دیده ی این مادر : متمم قیدی / □

دیده: هسته / این: وابسته از نوع صفت - صفت مضاف الیه / مادر: وابسته ی پسین -

مضاف الیه) برتری: صفت تفضیلی

مام میهن: اضافه تشبیهی، مادرانه رفتار می کند: تشبیه دارد / رفتار کردن میهن:

تشخیص / چشم میهن: ترکیب اضافی - اضافه ی استعاری - استعاره مکنیه و تشخیص

/ آب و خاک: مجازاً سرزمین / ریشه ی وجود: اضافه تشبیهی /

رنگ - نژاد - لهجه - گویش - زبان: مراعات نظیر / مادر: استعاره از میهن [?]

پرورندگی: پرورش دادن / همانند و هم نشین: تشبیه کردن / دید: دیدگاه و نظر / [?]

هم پیوند: خویشاوند، قوم و خویش / باشندگان: ساکنین، شهروندان / زاد و بود: کنایه

از هست و نیست، تمام سرمایه / نژاد: اصل و نسب / لهجه و گویش: زیرمجموعه های

زبان / دیده: چشم

اگر به گلستانی در آید، نمونه ی این گونه گونی و یگانگی را به چشم می بینید و به 4

عقل درمی یابید که به قد و قامت و رنگ و رخسار، اگر چه بسیاراند؛ اما رگ و ریشه

ی همه در یک خاک نهاده شده است و از یک آبشخور، مایه ور و سیراب می شوند.

گلستان، مام میهن و گاهواره ی گل های رنگین است و خارها و گل ها، فرزندان این

مادرند.

□ تعداد جمله ها: ۸

□ □ رخسار - گلستانی - یگانگی - مایه ور - گاهواره - رنگین: وندی

□ □ آبخور : وندی-مرکب

گونه گونی : وندی مرکب □

سیراب : مرکب □

اگر : حرف شرط / درآید : فعل پیشوندی / نمونه ی این گونه گونی و یگانگی : گروه
مفعولی / چشم : متمم / عقل : متمم / درمی یابد : فعل پیشوندی / اگر چه : حرف ربط
مرکب / بسیار : مسند / در یک خاک : متمم (خاک : هسته / یک : و پیشین - صفت
ش اصلی) / نهاده شده است : فعل مجهول / از یک آبخور : متمم / مایه ور : مسند /
سیراب : معطوف به مسند / گلستان : نهاد / گاهواره ی گل های رنگین : مسند (
گاهواره : هسته / گل ها : وابسته ی پسین - مضاف الیه / رنگین : وابسته ی وابسته -
صفت نسبی) / فرزندان این مادرند : (فرزندان : هسته / این : صفت مضاف الیه / مادر :
وابسته ی پسین - مضاف الیه)

□ □ گلستان : میتونه تمثیل باشه و در معنای واقعی ، میتونه با توجه به ادامه ی متن
استعاره از وطن و سرزمین باشه / درآید : وارد شوید / گونه گونی و یگانگی : تنوع و
در عین حال اتحاد و همبستگی - اشاره داره به وجود قومیت ها و نژادهای متعدد در
یک سرزمین و وحدت آنها / قد و قامت : مترادف / رنگ و رخسار : مراعات نظیر /

رگ و ریشه : ترادف - کنایه از وجود / خاک : مجاز از میهن و سرزمین / آبشخور :
سرچشمه / مایه ور : سرشار / مایه ور و سیراب : ترادف / گل های رنگین : استعاره از
مردم یک سرزمین / خار و گل : تضاد / خارها و گل ها : استعاره از مردم یک سرزمین

در قسمت " خارها و گل ها فرزندان این مادرند "

خارها و گل ها مانند فرزندان این مادر (میهن) هستند

تشبیه داریم

□ □ نکته :

در مورد هسته و وابسته یا کلا گروه اسمی هنوز در کتب جدید چیز خاصی گفته نشده
است

اما در متوسطه اول مطالبی در راستای گروه اسمی و هسته و وابسته زبان های فارسی قبل
که الان تعویض شدند گفته شده است.

در مورد ها در گروه های اسمی

اگر بگوئیم کتاب ها: کتاب هسته و ها وابسته است

اگر بگوئیم: کتابهای کتابخانه

کتابها: هسته و کتابخانه وابسته است

چون کتابخانه وابسته به کتاب ها است نه کتاب

ادامه دارد...

ایران ما با همه ی فراخنای فرهنگی و گستردگی جغرافیایی و گوناگونی گویش ها 5 و رنگارنگی لهجه ها، به گلستانی می ماند که در دل و دامن خود، عزیزکانی را بی توجه به رنگ و چهره، نوا و ناله می پروراند و شیره ی جان خویش در کامشان می دارد

□ تعداد جمله ها: ۳

فراخنا - فرهنگی - گستردگی - جغرافیایی - عزیزکان - شیره - ناله : وندی □

گوناگونی - رنگارنگی : وندی مرکب □

ایران ما : ترکیب اضافی / فرهنگی : صفت نسبی / گوناگونی گویش ها - رنگارنگی لهجه ها : ترکیب اضافی / دل و دامن خود : متمم (دل متمم - دامن معطوف) / خود : مضاف الیه / عزیزکان : مفعول / رنگ و چهره : متمم / نوا و ناله : معطوف به متمم شیره ی جان خویش : مفعول - شیره ی جان : ترکیب اضافی (شیره : هسته - جان : □) / وابسته پسین - مضاف الیه / خویش : وابسته - مضاف الیه (کامشان : کام : متمم - شان : مضاف الیه

□ ایران ما به گلستانی می ماند : آرایه ی تشبیه / فراخنا - گستردگی : مترادف / گویش و لهجه : مراعات نظیر / دل و دامن : استعاره از وجود / دل و دامن ایران : تشخیص /

عزیزکان : عزیز + ک تحبیب + ان جمع / رنگ و چهره : مراعات نظیر / نوا :
دارایی، ثروت، مال، مقام / ناله : درد، ناراحتی، غم / نوا - ناله : تضاد /

شیره ی جان : اضافه ی تشبیهی / کام : دهان

این ستد و داد مادر - فرزندی و جان فشانی یکی برای دیگری، دوسویه است. اگر 6
فرزند را ناخوشی و گزندی روی نماید، مادر بی خویش و ناخوش و ناآرام است و
هر گاه مادر را اندوه و آسیبی فراگیرد، فرزندان نیز آرام و قرار ندارند و بی شکیب و به
جان می کوشند تا آرامستان خانه را به آرامش باز آورند و خفاش خویان را از مهر رخ
مادر، دور بدارند .

□ تعداد جمله ها : ۸

□ □ ناخوشی - بی خویش - ناخوش - ناآرام - بی شکیب - آرامستان - آرامش :

وندی

□ □ جان فشانی - دوسویه - خفاش خویان : وندی مرکب

را ایاین ستد و داد مادر-فرزندی : (این : صفت اشاره / ستد : هسته / داد : معطوف به
هسته / مادر-فرزندی : وابسته پسین-صفت نسبی) / دوسویه : مسند / اگر : حرف شرط
/ فرزند : متمم / را : حرف اضافه در معنای " به " / بی خویش و ناخوش و ناآرام :
مسند و معطوف / مادر : مفعول / اندوه و آسیب : نهاد / آرام و قرار : مفعول / تا :
حرف ربط / آرامستان : مفعول / خانه : مضاف الیه / آرامش : متمم / باز آورند : فعل
مهر رخ مادر : متمم / دور : مسند^۲پیشوندی / خفاش خویان : مفعول /

□ □ ستد : بن ماضی / داد : بن ماضی (اینجا در معنای مصدر هستن - ستدن و دادن) /
ستد و داد : تضاد / مادر و فرزند : مراعات نظیر / ناخوشی و گزند : مترادف / بی خویش
و بی شکیب و ناآرام : مترادف / آسیب و گزند : مترادف / آرام و قرار : مترادف /
آرامستان خانه : استعاره از وطن / خفاش : نماد جهل و تاریکی و نادانی / خفاش
خویان : استعاره از دشمنان و بد اندیشان / مهر رُخِ مادر : تشبیه : چهره ی مادر به
خورشید تشبیه شده / مادر : استعاره از میهن /

ستد و داد : معامله ، تجارت / جان فشانی : فداکاری و ایثار / دوسویه : دو طرفه ، متقابل
/ گزند : صدمه و آسیب / بی خویش : بی قرار / بی شکیب : بی تاب و کم تحمل / به
جان کوشیدن : کنایه - از صمیم قلب تلاش کردن / آرامستان : محل آرامش و آسودن
/ مهر : خورشید

□□□□□□

7 در طول تاریخ، بارها دیده ایم که هرگاه دشمنان و بدخواهان، دست ستم به سوی این
مهر آشیان وطن دراز کرده‌اند، همه ی فرزندان، از همه سوی ایران به هر رنگ و نشان
، هم صدا فریاد برآورده آمد و مشت ها را گره کرده‌اند و پشت به پشت هم بر بیگانه
تاخته اند ! در دوران هشت ساله ی دفاع مقدس، ایرانیان همه برای وطن، تن را سپر
کرده اند .

□ تعداد جمله ها : ۶

دشمنان - هم صدا - مشت ها - ایرانیان : وندی □

مهرآشیان : مرکب [?]

■ بدخواهان - هشت ساله : وندی مرکب

■ طول : متمم / طول تاریخ : ترکیب اضافی / بارها : قید / دیده ایم : ماضی نقلی /

دست ستم : (ترکیب اضافی) / به سوی : حرف اضافه مرکب / این مهرآشیان وطن :

متمم (این : صفت اشاره / مهرآشیان : هسته / وطن : وابسته پسین - مضاف الیه) /

□ □ دست درازی کرده اند : فعل کنایی مرکب / همه ی فرزندان : نهاد (همه : صفت

مبهم / فرزندان : هسته) به هر رنگ و نشان : متمم (هر : صفت مبهم / رنگ : هسته /

نشان : معطوف به هسته) / هم صدا : قید / فریاد : مفعول / برآورده اند : فعل پیشوندی

/ [?مشت ها : مفعول / گره : مسند / بیگانه : متمم / دوران هشت ساله ی دفاع مقدس :

متمم (دوران : هسته / هشت ساله : صفت - وابسته پسین / دفاع : وابسته پسین - مضاف

الیه / مقدس : وابسته ی وابسته - صفت) وطن : متمم / تن : مفعول / سپر : مسند

□ □ دشمنان و بدخواهان : مترادف / دست ستم : اضافه ی اقترانی / مهرآشیان وطن :

اضافه ی تشبیهی - وطن به آشیانه ی مهر تشبیه شده / مهرآشیان : ترکیب اضافی مقلوب

/ رنگ و نشان : مراعات نظیر / فریاد برآوردن کنایه از : اعتراض کردن / مشت گره

کردن کنایه از : اعتراض کردن به چیزی / پشت به پشت هم بودن کنایه از : متحد و

پشتیبان هم بودن / تن سپر کردن : کنایه از حفاظت و پاسداری کردن

بدخواه : دشمن / تاخته اند : حمله کرده اند ، یورش برده اند / سپر : از ادوات جنگی ،

وسيله ی دفاع در جنگ

مسلمان، مسیحی، زردشتی و دیگران از چهار سوی ایران چون آذری، بلوچ، ترک، 8
عرب، فارس، گُرد، گیلک، لر، مازندرانی و ... ایستاده اند و فریاد برآورده اند.

همی خواهم از کردگار جهان

شناسنده ی آشکار و نهان

که باشد ز هر بد، نگهدارتان

همه نیک نامی بود یارتان

(فردوسی)

□ تعداد جمله ها : ۶

مسیحی - زردشتی - شناسنده - مازندرانی - کردگار - دیگران : وندی □

نیک نامی : وندی مرکب □

مسیحی - زردشتی : صفت نسبی / چون : حرف اضافه / ایستاده اند : ماضی نقلی /
برآورده اند : فعل پیشوندی / همی : شکل قدیمی " می " / کردگار : متمم / جهان :
مضاف الیه /. □ شناسنده : صفت فاعلی / شناسنده ی آشکار و نهان : گروه مسندی
(بدل از کردگار جهان) (فعل است از مصراع دوم شعر محذوف است) / آشکار -
نهان : صفت هستند / نگهدار : مسند / تان : مضاف الیه / یار : مسند / تان : مضاف الیه /
از هر بد : (هر : صفت مبهم / بد : هسته)

* □ چهار سوی ایران: سو هسته/چهار صفت شمارشی/ایران مضاف الیه

□ □ مسلمان - مسیحی - زردشتی : مراعات نظیر / چهار سوی ایران : کل کشور ایران
(شمال - جنوب - شرق - غرب) / ایران و آذری و بلوچ و ... : مراعات نظیر / ایستاده اند
کنایه از : مقاومت کردن / آشکار و نهان : تضاد / بد و نیک : تضاد / جهان - نهان :
قافیه / نگهدار - یار : قافیه / جهان - نهان : جناس ناقص اختلافی

□ □ از خداوند جهان که داننده ی آشکار و نهان است می خواهم که از هر بدی
نگهدارتان باشد و همیشه نام نیک یار و یاورتان باشد .

دو بیت موقوف المعانی هستند □

یکی از جلوه های مهربانی و همدلی را در رفتار شوق انگیز رهبر نظام اسلامی با 8
خانواده ی شهدای اقلیت های مذهبی می بینیم؛ ایشان در دیدار با وابستگان شهدای
مسیحی می فرمایند: " ما در ایران، عرب ایرانی داریم، ترک ایرانی داریم، فارس ایرانی
داریم، گُرد ایرانی داریم، آشوری ایرانی داریم، ارمنی ایرانی داریم و... همه ایرانی
هستیم.... ایرانی بودن، اصل است. جمهوری اسلامی، مال همه است... یعنی شهروندان،
آن کسانی که در زیر پرچم جمهوری اسلامی هستند، اینها با هم فرقی نمی کنند... "

□ تعداد جمله ها : ۱۳

مهربانی - همدلی - رفتار - اسلامی - دیدار - وابستگان - ایرانی - شهروندان : وندی

شوق انگیز : مرکب

در رفتار شوق انگیز رهبر نظام اسلامی : گروه اسمی (رفتار : هسته / شوق انگیز : \square)
وابسته پسین - صفت / رهبر : وابسته پسین - مضاف الیه / نظام : وابسته ی رهبر - مضاف
الیه / اسلامی : وابسته ی نظام - صفت)

با خانواده ی شهدای اقلیت های مذهبی : گروه اسمی (خانواده : هسته / شهدا : وابسته \square)
پسین - مضاف الیه / اقلیت ها : وابسته ی پسین - مضاف الیه / مذهبی : وابسته ی اقلیت
 $\square\square\square\square$ ها - صفت مضاف الیه)

را ای همه ایرانی هستیم : (همه : ضمیر مبهم - هسته / ایرانی : مسند و هسته - در این جمله دو گروه
اسمی داریم : جمله سه جزئی : نهاد + مسند + فعل اسنادی)

$\square\square$ شهروندان : نهاد / آن کسانی که در زیر پرچم جمهوری اسلامی هستند : بدل -
بین دو ویرگول آمده و در مورد اسم پیش از خود توضیح می دهد
عرب ایرانی / فارس ایرانی : ترکیب وصفی

این هم زیستی و همدلی اقوام ایرانی، پشتوانه ای بسیار شکوهمند برای وطن است و 9
سده استوار به بلندای اراده ی پولادین ایرانیان، پدید می آورد و میهن را در آوردگاه
ها، از گزند دشمنان و اهرمن خویان می رهاوند .

\square تعداد جمله ها : ۳

□ □ دشمنان - ایرانی - ایرانیان - هم زیستی - همدلی - پشتوانه - شکوهمند - بلندا -

پولادین - آوردگاه : وندی

□ □ اهرمن خویان : وندی مرکب

این هم زیستی و همدلی اقوام ایرانی : گروه نهادی (این : نهاد برای هر سه جمله ی □)

بند (/ هم زیستی : هسته / همدلی : معطوف به هسته / اقوام : وابسته پسین - مضاف الیه / ایرانی : وابسته پسین - صفت مضاف الیه)

پشتوانه ای بسیار شکوهمند : گروه مسندی (پشتوانه : هسته / یای نکره : وابسته پسین / □)

بسیار : وابسته - قیدصفت / شکوهمند : وابسته پسین - صفت (/ برای وطن : متمم

قیدی

سدی استوار : (سد : مفعول و هسته / استوار : وابسته پسین - صفت)

به بلندای اراده ی پولادین ایرانیان : متمم قیدی (بلندا : هسته / اراده : وابسته پسین -

مضاف الیه / پولادین : وابسته ی وابسته - صفت مضاف الیه / ایرانیان : وابسته ی وابسته

- مضاف الیه) پدید می آورد : فعل مرکب

میهن : مفعول / آوردگاه ها : متمم /

را ایاز گزند دشمنان اهرمن خویان : (گزند : متمم و هسته ی گروه /

دشمنان : وابسته پسین - مضاف الیه / اهرمن خویان : وابسته ی معطوف - مضاف الیه) /

می رهاند : مضارع اخباری

هم زیستی و همدلی: مترادف / اقوام: جمع مکسر قوم / پشتوانه: حامی و پشتیبان / سد
استوار: ترکیب وصفی / اراده‌ی پولادین: ترکیب وصفی / آوردگاه: میدان جنگ /
اهرمن خو: شیطان صفت / می‌رهاند: نجات می‌دهد

به هر روی، ایران از آن همه‌ی ایرانیان است؛ همه‌ی اینان که در خاکش بزرگ 01
شده‌اند و از آبش نوشیده‌اند و در هوایش پرورده‌اند؛ با آرامش آن آرمیده‌اند و در
آشوبش بی‌قراری کرده‌اند. در صحنه‌های رزمش، دلاوران، پیکار کرده‌اند و در
جشن‌هایش، صف‌های میلیونی بسته‌اند و دشمنان را انگشت به دهان گذاشته‌اند.

□ تعداد جمله‌ها: ۹

آرامش - بی‌قراری - دلاوران - صحنه‌ها - دشمنان: وندی

به هر روی: قید / ایران از آن همه‌ی ایرانیان است: (ایران: نهاد و هسته / آن: هسته /
همه: وابسته پسین - صفت مضاف الیه / ایرانیان: وابسته پسین - مضاف الیه)

همه‌ی اینان: نهاد برای این جمله و همه‌ی جمله‌های بعدی این بند / خاکش: □

خاک آن - منظور ایران - خاک: متمم - ش: مضاف الیه / بزرگ: مسند /

در صحنه‌های رزمش: (صحنه: متمم و هسته / ها: وابسته پسین - نشانه‌ی جمع / □

رزم: وابسته پسین - مضاف الیه / ش: وابسته وابسته - مضاف الیه) دلاوران: قید /

پیکار کرده‌اند: فعل مرکب / صف‌های میلیونی: (صف: مفعول و هسته / ها: وابسته

و نشانه‌ی جمع / میلیونی: وابسته پسین - صفت نسبی)

دشمنان را انگشت به دهان گذاشته اند: (دشمنان: مفعول / انگشت به دهان: مسند) [2]

خاک: مجازاً سرزمین / خاک و آب و هوا: مراعات نظیر / پرورده اند: پرورش یافته [2]

اند / آرامش - آشوب: تضاد / آرمیده اند - بی قراری کرده اند: تضاد / آرمیده اند:

به آرامش رسیده اند، آسوده اند / رزم و پیکار و دلاورانه: مراعات نظیر / رزم و پیکار:

ترادف / جشن با رزم و پیکار: تضاد / انگشت به دهان کنایه از: شگفت زده و حیرت

زده

امروز همین حس مشترک، هم جوشی و هم کوشی، هم زیستی ما را معنا می 1 1

بخشد. به همین سبب است که ملت ایران، یک صدا چونان شیر می غرند و ندای

واحدی برمی آورند که:

ندانی که ایران، نشست من است

جهان سر به سر، زیر دست من است

همه یکدلانند یزدان شناس

به نیکی ندارند از بد، هراس

دریغ است ایران که ویران شود

کُنام پلنگان و شیران شود

چو ایران نباشد، تن من مباد

در این بوم و بر، زنده یک تن مباد

همه سر به سر، تن به کشتن دهیم

از آن به که کشور، به دشمن دهیم

(شاهنامه فردوسی)

ف. الف. شلدره

□ تعداد جمله ها : ۱۹

* □ هم جوشی - هم کوشی - هم زیستی - نیکی - پلنگان - شیران : وندی

□ □ یک صدا - زبردست - یزدان شناس : مرکب

سر به سر - بوم و بر : وندی مرکب □

□ □ امروز : قید / همین حس مشترک : (همین : صفت اشاره / حس : هسته / مشترک

: وابسته پسین - صفت) هم جوشی و هم کوشی : بدل از " همین حس مشترک / هم

زیستی ما را معنا می بخشد : (هم زیستی : مفعول / مفعول

□ □ [این] به همین سبب است : (نهاد : این محذوف / به همین سبب : متمم مسندی /

همین : صفت اشاره / سبب : هسته)

را ایملت ایران : نهاد / یک صدا : قید / شیر : متمم / ندای واحد : ندا : مفعول /

برمی آورند : فعل پیشوندی

ندانی : مضارع اخباری / ایران : نهاد /

نشست من : مسند / جهان : نهاد / سر به سر : قید / زیر دست من : مسند / همه : ضمیر
مبهم / یکدل : صفت مرکب / یزدان شناس : مسند / به نیکی : متمم قیدی / بد : متمم /
هراس : مفعول /

رای دروغ است ایران که ویران شود (۲ جمله)

دروغ است : ۲ جزئی - گذرا به مسند

که : حرف ربط / ایران ویران شود : ایران : نهاد / ویران : مسند

کنام پلنگان و شیران شود ([ایران] نهاد / کنام : مسند / پلنگان : مضاف الیه / شیران : [?] /
معطوف به مضاف الیه)

چو : در معنی " اگر " حرف شرط / ایران : نهاد / نباشد : فعل غیر اسنادی (وجود
نداشته باشد) تن من : (تن : نهاد / من : مضاف الیه)

در این بوم و بر، زنده یک تن مباد : در این بوم و بر : متمم قیدی / یک تن : نهاد - [?] /
یک : وابسته / تن : هسته / زنده : مسند / مباد : نباشد - فعل دعایی

□ □ همه : ضمیر مبهم - نهاد / سر به سر : قید / تن : مفعول / کشتن : متمم

از آن به : از آن بهتر است ([این] نهاد / از آن : متمم قیدی / بهتر : مسند) که : حرف
ربط / کشور : مفعول / دشمن : متمم / دهیم : بدهیم - مضارع التزامی - یم : نهاد
اجباری

هم جوشی - هم کوشی : مترادف / ملت ایران به شیر تشبیه شده یا شاید هم غرش ملت
ایران به غرش شیر تشبیه شده / وجه شبه : غرش و فریاد بلند و منسجم / ندای واحد
برآوردن : یکصد فریاد زدن / نشست : جای نشستن - مسکن و سرزمین / زیر دست
کسی بودن : کنایه است از تحت امر و فرمانروایی بودن / یزدان شناس : صفت فاعلی
مرکب مرخم / نیک و بد : تضاد / کنام - پلنگ - شیر : مراعات نظیر / پلنگان و شیران
: استعاره از دشمنان و بدخواهان / تن : مجاز از وجود /
من است : ردیف / نشست و دست : قافیه

را ایشناس و هراس : قافیه / شود : ردیف / ویران و شیران : قافیه / ویران - شیران :
جناس ناقص اختلافی / مباد : ردیف / من و تن : قافیه و جناس اختلافی / دهیم : ردیف
/ کشتن و دشمن : قافیه

#مدرس جناب آقای کمال رسولیان

#نهم

تضاد (طباق) : هرگاه دو یا چند واژه با معانی ضدِ هم در یک بیت یا عبارت به کار [?] رود آرایه ی تضاد پدید می آید.

* نه شاخش خشک گردد روز سرما نه برگش زرد گردد روز گرما

* دعایی گر نمی گویی به دشنامی عزیزم کن

که گر تلخ است شیرین است از آن لب هر چه فرمایی

* تو را گم می کنم هر روز و پیدا می کنم هر شب

انواع تضاد در ادبیات فارسی [?]

□ ۱- تضاد مدرّج: در این نوع تضاد صفت ها قابل درجه بندی هستند. مثال: سرد و گرم، بزرگ و کوچک، پیر و جوان، سفید و سیاه و..

□ ۲- تضاد معنایی (مکمل یا دو عضوی): در این نوع تضاد نفی یکی موجب اثبات دیگری است. مثال: مرده و زنده، زن و مرد، روشن و خاموش، باز و بسته، شب و روز و...

□ ۳- تضاد واژگانی (با وند منفی ساز): آگاه و ناآگاه، باادب و بی ادب، دانا و نادان، آرام و ناآرام و...

□ ۴- تضاد ضمنی: یعنی دو کلمه در اصل با هم متضاد نیستند ولی در ضمن سخن که با هم ذکر می گردند یک

ترکیب متضاد می سازند. مثل: فیل و فنجان، راه و چاه، کارد و پنیر و...

□ ۵- تضاد یا تقابل دو سویه: زن و شوهر، خرید و فروش و...

□ ۶- تضاد مکانی یا تقابل جهتی: شمال و جنوب، مغرب و مشرق و..

□ ۷- تضاد فعلی: رفتن و نرفتن، ماندن و نماندن و.

□ ۸- تضاد نمادین: آن است که هنرمند به کمک نمادها و معانی رمزی بین واژگان

تضاد برقرار کرده است

الف- سخن چه عرضه کنم با جماعتی که زجهل/زبانگ خر شناسد نطق عیسی را

خر نماد جسم و عیسی نماد روح است. در این صورت بین آنها تضاد ایجاد شده است.

ب- کس نیاید به زیر سایه بوم/ور همای از جهان شود معدوم

بوم نماد بدبختی و هما نماد خوشبختی است.

ج- تا کی آخر چو بنفشه سر غفلت در پیش/حیف باشد که تو در خوابی و نرگس بیدار

بنفشه نماد انسان های غافل و نرگس نماد انسان های آگاه و بیدار

□ ۹- تضاد مجازی- کنایی: اگر طرفین تضاد در معنای قاموسی و حقیقی خود مخالف

هم نباشند بلکه در معنای مجازی با یکدیگر مخالف

باشند تضاد مجازی نام دارد

مثال: الف- چو آهنگ رفتن کند جان پاک/چه بر تخت مردن، چه بر روی خاک

تخت مجازاً (قدرت و ثروت) و خاک مجازاً (فقر و تهی دستی)

ب- یکی را به سر بنهد تاج بخت/یکی را به خاک اندر آرد زتخت

مصراع اوّل کنایه از خوشبخت کردن و مصراع دوم کنایه از ذلیل کردن

□ ۱۰- تضاد ترکیبی (اضافی / وصفی): اگر طرفین تضاد به صورت ترکیب اضافی یا

وصفی (یا حتی مقلوب آن‌ها) در کلام، هنرمندانه ظاهر

شده باشد، تضاد ترکیبی نام دارد.

مثال: الف- ای پدر، کوتاه خردمند به از نادان بلند.

ب- آن شنیدی که لاغری دانا/گفت باری به ابلهی فربه

اسب تازی اگر ضعیف بود/همچنان از طویله‌ای خر به

ج- آنچه نتوان نمود در بن چاه/بر سر قلّه جبل منهد

#مدرس جناب آقای کمال رسولیان

#نهم

نوشتن: [?]

□ ۱- هم زیستی - باشندگان - زاد و بود - گونه گونی - آبشخور - گزند - شوق

انگیز - آوردگاه - رزم - اقلیت

۲الف) پرتو: هسته

گرم : وابسته پسین - صفت

گوار: وابسته پسین - صفت - معطوف به "گرم"

مادر : وابسته پسین - مضاف الیه

ب)

همین : وابسته پیشین - صفت اشاره

دوران : هسته

دفاع : وابسته پسین - مضاف الیه

مقدس : وابسته ی وابسته - صفت

۳□

پرورش دادن مردمان سرزمین

از خودگذشتگی و فداکاری ایران برای مردمانش

زندگی بخشیدن و توانمند کردن مردمان

۴□

بنفشه و نرگس : تضاد نمادین □

بنفشه : نماد انسان های غافل و بی خبر

نرگس : نماد انسان های هوشیار و آگاه

خواب و بیدار : تضاد معنایی

تکبر و تواضع : تضاد معنایی [?]

سفله و درویش : تضاد معنایی

مهان و کهان : تضاد معنایی [?]

آرامش و آشوب : تضاد معنایی [?]

آرمیده اند - بی قراری کرده اند : تضاد فعلی

فارسی نهم بررسی درس ۹ [?]

(راز موفقیت)

□ □ تدریس توسط استاد ارجمند جناب نعمت ا...بوالحسنی

وباتشکر از تدریس عالی ایشان [?]

□ □ اهداف درس

□ آشنایی با شخصیت ها و افرادی که در زندگی

به موفقیت های بزرگی دست یافته اند چه تاثیری در زندگی ما دارد. (در کل هدف این

درس چیست؟)

الگو سازی 1

مقایسه کردن 2

ایجاد انگیزه 3

شناخت راه های مقابله با مشکلات و رسیدن به موفقیت 4

نترسیدن از اشتباه و شکست و تبدیل شدن به فرد مقاوم 5

پی بردن به عوامل موفقیت 6

رسیدن به این مطلب که گر در اولی قدم موفقیت نصیب مامی شد، سعی و عمل 7
دیگر معنی نداشت.

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند.

دانش اندوزی زمان و مکان نمی شناسد. 8

خواجه نصیرالدین توسی: [?]

از علمای بزرگ ریاضی، نجوم و حکمت ایران در قرن هفتم.

مشهورترین تالیف ایشان: اخلاق ناصری [?]

ابوریحان بیرونی: [?]

ریاضی دان و فیلسوف ایرانی (440-362 ه. ق)

چندسال در گرگان در دربار « قابوس بن وشمگیر » به سر برد و کتاب « آثار الباقیه » را به نام آن پادشاه تالیف کرد.

چندی با دانشمندان هندی مصاحبت و هم نشینی داشت. . مواد لازم را برای تالیف کتاب « تحقیق ماللهند » فراهم آورد.

یکی از آثار باارزش ایشان: التفهیم [?]

را ایواژگان مهم درس « راز موفقیت »

[?][?][?]

لوح □ وسیل ای شبیه تخته که شاگردان قدیم بر روی آن می نوشتند.، لوح

محضر □ جای حضور ، درگاه

مناظره □ بحث و گفت و گو برای به کرسی نشاندن حرف و اثبات آن

فروزان □ تابان ، درخشان

فراست □ هوشمندی ، زیرکی باطنی

فام □ پسوندی است برای رنگ ، رنگ

سیم □ نقره، پولی که از جنس نقره باشد.

سیمگون □ نقره گون، سپید فام

بی کران □ بی پایان ، نامحدود

را ایواژگان مهم آخرین پرسش:

???

واپسین □ آخرین

رنجور □ دردمند، بیمار، آزرده

رمق □ نیرو، توان

فقیه □ دانا، عالم مذهبی، دانشمند دینی

مقطع □ بریده بریده

تمنا □ درخواست، خواهش

تعرض □ حالتی از اعتراض به خود گرفتن

جاهل □ نادان

شیون □ ناله و زاری

تندیس □ پیکره، مجسمه

بررسی بیت آغازین فصل: ???

چو خواهی که نامت بود جاودان

مکن نام نیک بزرگان نهان

□ قلمرو زبانی:

چو: اگر (حرف ربط وابسته ساز) / جاودان : همیشگی، پیوسته ، باقی ، مخفف
جاویدان / بیت دارای سه جمله است. (جمله اول: چو تو خواهی] تو : نهاد محذوف /
خواهی (می خواهی: فعل مضارع اخباری) / جمله دوم: نامت بود جاودان (نام: نهاد -
ت : مضاف الیه - بود: فعل - جاودان) / جمله سوم : مکن نام نیک بزرگان نهان (تو :
نهاد محذوف - نام مفعول / نیک: صفت - بزرگان: مضاف الیه - نهان: مسند - مکن:
فعل)

جاودان ، نام ، نیک ، نهان : ساده / بزرگان : وندی

□ قلمرو ادبی: جاودان ، نهان : قافیه /

□ قلمرو فکری: اگر می خواهی که نام تو در جهان ماندگار بماند، نام خوب بزرگان را
زنده نگه دار .

مفهوم کلی: کوشایی و تلاش در بزرگداشت نام بزرگان

1 بررسی بند [?]

کوچه ها و میدان های خاکی شهر توس، هر روز جایگاه کودکانی بود که گرد هم می
آمدند و چند ساعتی به بازی و شادی و خنده های کودکان سپری می کردند. در این
میان، نصیرالدین، هر روز لوح و کتاب در زیر بغل می نهاد. آرام از کوچه ها می
گذشت و خود را به محضر درس استاد می رساند. بازی او ، مطالعه و تحقیق ، فریادهای
کودکانه اش، بحث و مناظره با دیگر شاگردان و شادابی اش هنگامی بود که مسئله ای

را حل می کرد و پاسخ دلخواهش را می یافت. پیوسته دربارهٔ جهان و آنچه در اطرافش می گذشت، تفکر می کرد. در مغز کوچک او پرسش های شگفت و بزرگ نهفته بود. چهاردیواری محضر استاد «حاسب» جایگاهی بود که طنین پرسش های او هر روز در آن می پیچید و به گوش استاد و شاگردانش می رسید و همه را شگفت زده می کرد. هیچ چیز مانند درس و بحث به روح ناآرام او آرامش نمی داد.

□ کاربرد دستوری: برخی واژگان ساده: مناظره، مسئله، شگفت

واژگان وندی - مرگب: چهاردیواری، شگفت زده

واژگان مرگب: دلخواه (توجه: نصیرالدین مرگب نیست: به این واژه ها شبه ساده می گویند.)

برخی واژگان وندی: جایگاه، کودکانی، شادی، خنده ها، کودکانه، کوچه ها، پیوسته، پرسش ها، جایگاهی، شاگردان، ناآرام، آرامش، نهفته

□ کاربرد ادبی: گرد هم آمدن کنایه از جمع شدن / خود را به محضر درس استاد می

رساند: چهار جزئی با مفعول و متمم / تفکر می کرد: سه جزئی با مفعول /

همه را شگفت زده می کرد: چهار جزئی با مفعول و مسند (همه: مفعول / شگفت زده:

مسند)

هیچ چیز مانند درس و بحث به روح ناآرام او آرامش نمی داد: چهار جزئی با مفعول و

متمم (هیچ چیز: نهاد / روح: متمم / آرامش: مفعول

روزها می گذشت و هر روز، درخت وجود نصیرالدین پربرتر می شد؛ اما هرچه بیشتر می آموخت، عشق و علاقه اش به دانش اندوزی بیشتر می شد. به تشنه ای می مانست که ساعت ها در بیابانی خشک و زیر نور خورشید فروزان مانده است و سپس به آب می رسد؛ ولی هرچه از آن می نوشد، گویی تشنه تر می شود.

همه آنانی که نصیرالدین را می شناختند و با او هم درس بودند، در هر جا که سخن از هوش و فراست و زیرکی به میان می آمد، یک صدا نام او را بر زبان می راندند. همگی بر این باور بودند درسی را که آنان یک ساله به پایان می رسانند، نصیرالدین در یک ماه فرا می گیرد. آن هنگام که نصیرالدین در محضر استاد «حاسب» و استاد «حمزه» حاضر می شد، روی سخن استادان با او بود؛ زیرا تنها نصیرالدین بود که پاسخ همه پرسش های آنان را می دانست. روزی در محضر استاد حمزه یکی از شاگردانی که در کنار نصیرالدین نشسته بود، گفت: «من نام تو را کوه آهن نهاده ام.»

□ کاربرد ادبی: درخت وجود: اضافه تشبیه / پربر شدن کنایه از عالم شدن / هر چه بیشتر می آموخت: جمله چهارجزئی با حذف مفعول و متمم / عشق و علاقه اش بیشتر می شد: جمله سه جزئی با مسند (بیشتر: مسند و هسته) / تشبیه: مانند کردن نصیرالدین به تشنه / مانستن: ادات تشبیه

□ کاربرد دستوری: نصیرالدین در یک ماه فرا می گرفت: جمله چهارجزئی با حذف مفعول و متمم / نصیرالدین بود: جمله دوجزئی (بود: وجود داشت) / پاسخ همه پرسش های آنان را می دانست: جمله سه جزئی با مفعول (پاسخ همه پرسش های آنان: هسته (پاسخ) / همه: وابسته وابسته / پرسش ها: مضاف الیه / آنان: مضاف الیه)

من نام تو را کوه آهن نهاده ام: جمله چهار جزئی با مفعول و مسند.

من نهاد- نام مفعول - کوه آهن ؟

نهاده ام فعل

جمله را کوتاه کنید با فعل ربطی

نام تو کوه آهن است : کوه آهن مسند

3 بند [?]

نصیرالدین پرسید: « چرا چنین می گویی؟ » شاگرد گفت: « زیرا تو خستگی نمی شناسی. با این که دوازده سال بیشتر نداری و نیمی از روز را در محضر استاد حاسب و نیمی دیگر را ، چون من ، در محضر استاد حمزه می گذرانی، هیچ گاه در رخسار تو آثار خستگی نمی بینم؛ اما من که هجده سال دارم و از تو قوی ترم و تنها نیمی از روزها را در محضر استاد حمزه می گذرانم، در پایان روز خسته می شوم.» نصیرالدین پس از شنیدن این سخن خندید و گفت: « پس این نیز بدان که من در کنار پدرم می نشینم و دربارهٔ درسهایی که در روز فرا گرفته ام، با او بحث و گفت و گو می کنم. شب ها ، آن گاه که شهر توس در آرامش فرو رفته است و همه بی صدا خوابیده اند، ساعاتی کنار باغچه می ایستم و به آسمان ، ستاره های نقره فام و ماه که چون ظرفی سیمگون می درخشد می نگرم و غرق اندیشه می شوم. جوان پرسید: « برای چه به ماه و ستارگان می اندیشی؟ »

□ کاربرد دستوری: برخی واژگان ساده: رخسار،

واژگان مرگب: -

برخی واژگان وندی: خستگی ، بیشتر ، نیمی ، باغچه ، سیمگون ، نقره فام ، اندیشه ، ستارگان ، آرامش

واژگان وندی - مرگب : گفت و گو -

فرورفته است : فعل پیش وندی / همه بی صدا خوابیده اند: همه : نهاد / بی صدا : قید

4 بند [?]

نصیرالدین پاسخ داد : « برای این که بدانم آنها چه هستند و در این فضای بی کران چگونه شناورند و این ، تنها یکی از اندیشه های من درباره آنهاست. من از دیدن ماه و ستارگان و آسمان بی کران و تفکر در آنها درس خدانشناسی می آموزم.»

شگفتا! با این همه ، تو باز هم روزها هشیارتر و بیدارتر از من و دیگران ، درس را فرا می گیری. بگو بدانم راز موفقیت تو چیست و چرا هرگز خسته و آزرده نمی شوی؟ «
تنها یک چیز و آن نیز این است که تو می خواهی بخوانی و آنچه استادان در سینه دارند ، از آنان مشتاقانه می آموزی و در گنجینه وجود خود جای می دهی.

□ کاربرد دستوری :

نصیرالدین پاسخ داد: جمله چهار جزئی با مفعول و متمم / چگونه شناورند: چگونه : قید
کیفیت / شناور: مسند

#مدرس استاد ارجمند جناب آقای ابوالحسنی

درس نهم

نعمت ا... بوالحسنی

نکته □ □ □

اگر صفت جای اسم را بگیرد جمع بسته می شود ولی در نقش صفت هیچ گاه جمع □

بسته نمی شود. مثال:

او دانشمند است: دانشمند صفت در نقش مسند

او دانشمندان است: غلط

دانشمند آمد: صفت در نقش نهاد

دانشمندان آمدند. صفت جمع در نقش نهاد

مرد دانشمند آمد. صفت در نقش صفت

پس اگر صفت جای اسم را بگیرد جمع بسته می شود ولی در نقش صفت هیچ گاه □

جمع بسته نمی شود.

نکته □ □ □

رخسار و دیو سار ساده است یا مرکب؟ □

سار پسوند شباهت است مانند دیو (وندی)

دیو لایخ

پس

رخسار: ساده

دیوسار: ونندی

رخساره ساده است یا مرکب؟ نظرها متفاوت (۱- ساده ۲- ونندی) اسم +: صفت نسبی

نکته □ □ □

واج های میانجی را نام ببرید؟ □

رمز ش جک گاوی

ج □ □ سبزیجان

ک □ □ نیاکان

گ □ □ تشنگی

ا □ □ نامه ای

و □ □ بازوان

ی □ □ ازدهایان

نکته □ □ □

قید کلمه است که فعل به آن نیاز ندارد اما جمله برای تکمیل به آن نیاز دارد □

قید نقش فرعی است.. ۱.

قید جزء آخرین نقش در جمله است. ۲.

قید پس از نقش نمای اضافه نمی آید. ۳.

بدل مقدم بر قید است. ۴.

فعل به قید نیاز ندارد. ۵.

اگر کلمه ای به ظاهر قید باشد ولی نقش دیگری بگیرد قید نیست. [?]

مانند امروز چهارشنبه است: امروز □ □ نهاد

به امروز می اندیشم: امروز □ □ متمم

امروز را فراموش کن: امروز □ □ مفعول

کار امروز مهم بود: امروز □ □ مضاف الیه

موسسه تخصصی
اول ایران

درس دهم: عنوان: آرشی دیگر

تحلیل و بررسی توسط خانم مهدی زاده

باتشکراز بررسی خوب ایشان

به نام هستی بخش هستی آفرین

بررسی درس دهم پایه نهم

درباره نویسنده:

محمد گودرزی دهریزی نویسنده معاصر و دبیر دبیرستانهای بروجرد هستند.

از آثار اوست: ::مردی با کفشهای لنگه به لنگه، آوازی برای وطن، آفرین بر جان بابا، یک راه

دیگر، هر بعد از ظهر ها و سفر سنگ

بند اول:

جنگ جنگی نابرابر بود جنگ جنگی فوق باور بود کیسه های خاکی و خونی خط

مرزی را جدا میکرد دشمن بد عهد بی انصاف با هجوم بی امان خود مرزها را جابه جا

میکرد .

بند اول دانشهای زبانی :

جنگ / نهاد

فوق باور / مسند

جنگی نابرابر / مسند

کیسه های / نهاد

خط مرزی / مفعول

جدا / مسند

میکرد / فعل

دشمن / نهاد بدعهدوبی انصاف / صفت

باهجوم / متمم

خود / م الیه

بی امان / صفت متمم

مرزها / مفعول

میکرد / فعل

جابجا / مسند

دانش ادبی بند اول :

تکرار جنگ / مرزها را جا به جا می کرد : کنایه از تجاوز کردن

بند دوم:

از میان آتش و باروت / می وزید از هر طرف هر جا / تیرهای وحشی و سرکش / موشک
و خمپاره و ترکش / آن طرف نصف جهان باتانک های آتشین در راه / این طرف ایرانیان

تنها/این طرف تنها سلاح جنگ ایمان بود/ خانه های خاک و خون خورده/مهد شیران
ودلیران بود.

دانش زبانی بند ۲:

از میان /حرف اصفافه مرکب

هر طرف /متمم قیدی

آتش و باروت /متمم

هرجا/متمم قیدی

وحشی

تیرهای_ موشک/خیمپاره و ترکش/نهاد

وسرکش/صفت

نصف جهان

آن طرف و این طرف/قید مکان/ترکیب وصفی

تانکها/متمم

نهاد

راه /متمم

آتشین /صفت

تنها/مسند

ایرانیان /نهاد

ایمان /نهاد

تنها سلاح جنگ / مسند

خاک و خون خورده/صفت

خانه ها/نهاد

شیران ودلیران

مهد / مسند

/م الیه

دانش ادبی بند دوم :

تیرهای وحشی و سرکش : وحشی که ویژگی جانور هست به تیر نسبت داده شده ،
پس آرایه جان بخشی / تیر ، ترکش ، موشک ، خمپاره ، تانک : آرایه مراعات نظیر /
سرکش و ترکش : جناس ناقص / نصف جهان : مجاز از مردم جهان / تشبیه ایمان به
سلاح جنگ / تکرار : طرف / این طرف و آن طرف و تضاد بین این طرف و آن طرف /
آرایه مبالغه در نصف جهان با تانک های آتشین در راه

بند سوم:

شهر خونین شهر خرمشهر / درغروب آفتاب خویش / چشم درچشم افق
میدوخت / دردهان تانک هامیسوخت / درچنان حالی هراس انگیز / شهر از آن سوی
سنگرها / شیرمردان را صد امیزد.

دانش زبانی بند ۳:

شهر / نهاد خونین / صفت

شهر خرمشهر / بدل غروب / متمم

آفتاب / خویش / م الیه چشم می دوخت / فعل مرکب

دهان / متمم

تانکها / م الیه چنان حالی / متمم

هراس انگیز / صفت

شهر / نهاد درچنان حالی هراس انگیز / قید (متمم قیدی)

آن سو / متمم

سنگرها/م الیه

شیر مردان/مفعول

صدامی زد/فعل مرکب

بند سوم دانش ادبی: شیران و دلیران: استعاره از رزمندگان / واج: حرف «خ» / خاک
و خون خورده: کنایه از: خراب و ویران / تشخیص: شهر خرمشهر مانند انسانی هست
که در افق چشم می دوزد و چشم افق: افق مانند انسانی هست که چشم دارد و دهان
تانک: تانک مانند انسانی هست که دهان دارد / چشم دوختن: کنایه از با دقت به
چیزی نگاه کردن / غروب آفتاب خویش: ایهام دارد به الف: در هنگام غروب
آفتاب و مغرب و ب: نابودی و به پایان رسیدن عمر خرمشهر /

بند چهارم

آی ای مردان نام آور/ای همیشه نامتان پیروز/بی گمان امروز/فصلی از تکرار تاریخ
است/گر بماند دشمن از هرسو/خانه هامن تنگ خواهد شد/ناممان در دفتر تاریخ
/کوچک و کمرنگ خواهد شد.

دانش زبانی بند ۴:

ای مردان/منادا

آی /شبه جمله

همیشه /قید

نام آور/صفت

پیروز/مسند

نامتان /نهاد

امروز/نهاد

بی گمان /قید

از تکرار ح اضافه و متمم

فصلی / مسند

تاریخ / م الیه

بماند / فعل التزام

اگر / حرف شرط

از هر سو / متمم قیدی

دشمن / نهاد

تنگ / مسند

خانه هامان / نهاد

در دفتر / حرف اضافه و متمم کوچک و کمرنگ / مسند

نامان / نهاد

دانش ادبی بند چهارم :

صدا زدن شیر مردان توسط شهر : تشخیص / شیر مردان : استعاره از رزمندگان / خانه

هامان تنگ خواهد شد : کنایه از کوچک شدن و تصرف شدن خاک کشور / دفتر

تاریخ : تشبیه تاریخ به یک دفتر / کوچک و کم رنگ شدن : کنایه از بی ارزش و بی

اعتبار شدن.

بند ۵:

خون میان سنگر آزادگان جوشید / مثل یک موج خروشان شد / کودکی از دامن این موج

بیرون جست / از کمند آرزوهارست / چشم او در چشم دشمن بود / دست او در دست

نارنجک.

دانش زبانی بند ۵:

میان سنگر / ح اضافه و متمم

خون / نهاد

آزادگان / صفت

موج خروشان/ ترکیب وصفی و مسند قیدی

از دامن/ ح اضافه و متمم

کود کی/ نهاد

بیرون جست/ فعل مرکب

این موج/ ترکیب وصفی

از کمند/ ح اضافه و متمم

چشم او در چشم دشمن/ گروه مسندی

آرزوها/ صفت

دست او در دست نارنجک/ گروه مسندی

دانش ادبی بند پنجم:

خون میان سنگر آزادگان جوشید: کنایه از خشمگین شدن رزمندگان و اغراق / تشبیه

خون رزمندگان به یک موج خروشان / دامن موج: موج مثل انسانی هست که دامن

دارد و آرایه تشخیص / کمند آرزوها: تشبیه آرزوها به یک ریسمان و طناب /

نارنجک مثل انسانی هست که دست دارد پس آرایه تشخیص

بند ۶:

جنگ جنگی نابرابر بود/ جنگ جنگی فوق باور بود/ کودک تنها به روی خاک ریز

آمد/ صد هزاران چشم قاب عکس کودک شد/ خط دشمن گیج و سرگردان/ چشم ها

از این و آن پرسان.

دانش زبانی بند ۶:

کودک تنها/ نهاد و ترکیب وصفی

به روی خاک ریز/ ح اضافه و متمم قیدی

صد هزاران چشم/ ترکیب وصفی و نهاد

خط دشمن / نهاد و ترکیب اضافی

قاب عکس / مسند و ترکیب اضافی

گیج و سرگردان / مسند

از این و آن / ضمیر جای اسم و متمم

چشم ها / نهاد

پرسان / مسند

دانش ادبی بند ۶:

تکرار: جنگ / تشبیه چشم ها به قاب عکس کودک / گیج و سرگردان شدن خط

دشمن: تشخیص / پرسیدن چشم ها: تشخیص / زمین بازی است اینجا: پرسش انکاری

/ چشم ها از این و آن پرسان: کنایه از مات و مبهوت ماندن و متحیر شدن / صد

هزاران چشم: مبالغه

بند هفتم

کیست این کودک؟ / او چه می خواهد از این میدان / صحنه ی جانبازی است اینجا؟ / یا زمین

بازی است اینجا؟ /

بند هفتم دانش ادبی:

تشبیه ایمان به خورشید / تلمیح: اشاره به داستان « آرش » و « سیاوش » و « داستان » /

دشمنان کوردل: کنایه از بی بصیرتی / مراعات نظیر: کمان و تیر و خون و رنگ /

آتش: استعاره از خشم و کینه / دلش خورشید ایمان نمی دیدند: دل مجاز از وجود

دانش زبانی بند ۷:

این کودک/نهاد و ترکیب وصفی

کی /مسند

او/نهاد

چه /مفعول

از این میدان / متمم

صحنه /مسند

جانبازی و بازی /م الیه

اینجا /نهاد

بند ۸:

دشمنان کوردل اما/دردلش خورشید ایمان رانمی دیدند/تیغ آتش خیزدستان را نمی دیدند/درنگاهش خشم و آتش را نمی دیدند/بر کمانش تیر آرش رانمی دیدند/در رگش خون سیاوش را نمی دیدند/کودک ما بغض خودراخورد/چشم درچشمان دشمن کرد/باصدایی صاف و روشن گفت/آی ای دشمن من حسین کوچک ایران زمین هستم/یک تنه باتانک هاتان در کمین هستم/مثل کوهی آهنین هستم.

بند هشتم دانش ادبی :

بغض خود را خوردن : کنایه کنترل کردن خشم و ناراحتی و مسلط شدن بر خود / کمینم و زمینم : جناس / تشبیه حسین فهمیده به کوهی آهنین

دانش زبانی بند ۸:

دشمنان کوردل/نهاد و ترکیب وصفی

خورشید_ تیغ /ترکیب

دردلش /درنگاهش/ح اصافه و متمم

اضافی و مفعول

آتش خیز/صفت

دستان وایمان/م الیه

بر کمانش/ح اضافه و متمم

تیر آرش/ترکیب اضافی و مفعول

کودک/نهاد

بغض خود/مفعول و ترکیب اضافه

چشم/نهاد به معنی نگاه

درچشمان/متمم وح اضافه

باصدایی/ح اضافه و متمم

صاف و روشن/صفت

(من/نهاد/باتانک هاتان/م الیه)

بقیه بند تا آخر گروه مفعول است

در کمین/حرف اضافه و متمم

کوه/متمم

آهنین/صفت

بند نهم:

ناگهان تکبیر پر واکرد/درمیان آتش و باروت غوغا کرد/کودکی از جنس نارنجک در

دهان تانک ها افتاد.

دانش زبانی بند ۹:

ناگهان/قید

تکبیر/نهاد

پر/مفعول

واکرد/فعل پیشوندی

آتش و باروت / متمم

درمیان / حرف اصافه مرکب

غوغا / مسند

از جنس / ح اضافه و متمم

کود کی / نهاد

نارنجک / م الیه

دردهان / ح اضافه و متمم

تانکها / م الیه

بند نهم دانش ادبی :

پروا کردن تکبیر : تکبیر مانند پرنده ای هست که پروا کرده است و جان بخشی / آتش و باروت و نارنجک و تانک : مراعات نظیر / دهان تانک : تانک مانند انسانی هست که دهان دارد پس آرایه تشخیص / غوغا کردن تکبیر : تشخیص /

بند دهم :

لحظه ای دیگر از تمام تانک هاتنها / تلی از خاکستر خاموش / مانند روی دستهای دشت / آسمان از شوق دف می زد / شط خرمشهر کف می زد / شهر یک باره به هوش آمد / چشم اشک آلود را وا کرد / برفراز گنبدی زیبا / پرچم خدرا تماشا کرد.

بند دهم دانش ادبی :

دست دشت : دشت مانند انسانی هست که دست دارد پس آرایه تشخیص و جناس / دف زدن آسمان : تشخیص / دف و کف : جناس ناقص / دست و دشت : جناس ناقص

/ کف می زد : ایهام داره الف : به معنی دست زدن و ب : کف روی آب / کف زدن
شط خرمشهر : تشخیص / به هوش آمدن شهر : تشخیص / چشم باز کردن شهر
خرمشهر : تشخیص / به هوش آمدن شهر : کنایه از آگاه شدن و هوشیار شدن /
تماشا کردن پرچم شهر توسط شهر : تشخیص / شهر : مجاز از مردم /

دانش زبانی بند ۱۰:

تلی از خاکستر/نهاد

لحظه ای دیگر/قید

از تمام تانکها/ح اضافه و متمم وم الیه

خاموش/صفت

تنها/قید

روی دستهای دشت/ح اضافه و متمم وم الیه

از شوق/حرف اضافه و متمم

آسمان/نهاد

دف می زد/فعل مرکب

شط خرمشهر/ترکیب اضافی ونهاد

کف می زد/فعل مرکب

شهر/نهاد

چشم اشک آلود/مفعول و ترکیب وصفی

به هوش / متمم وح اضافه

بر فراز/ح اضافه و متمم

پرچم خود/ترکیب اضافی ومفعول

گنبد زیبا/ترکیب وصفی

تماشا کرد/فعل مرکب

به نام نقش بند صفحه ی خاک

عذار افروز مه رویان افلاک

□ بررسی درس یازدهم پایه نهم

مدرس ارجمند: جناب آقای محمد رسول پورمحمد علی □

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری از شاعران و عارفان اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم □ هجری است. از دوران کودکی و نوجوانی او اطلاعات زیادی در دست نیست؛ جز اینکه پدرش در شهر شادیاخ عطاری (دارو فروشی) داشته و بسیار در این حرفه حاذق بوده است. عطار نیز پس از مرگ پدر به همین حرفه اشتغال پیدا می کند. تا اینکه در هجری قمری، در پی حمله ی مغول به ایران، بدست سربازان مغول به قتل 618 سال می رسد. مرقد او هم اکنون در شهر نیشابور در استان خراسان رضوی واقع است.

آثار عطار را می توان به دو دسته ی منظوم (شعر) و منثور (نثر) تقسیم نمود. اسرارنامه،

الهی نامه، مصیبت نامه، مختارنامه، منطق الطیر و دیوان اشعار جزو آثار منظوم و

تذکره الاولیا تنها اثر منثور اوست. تذکره الاولیا کتابی عرفانی است به نثر ساده و در

باب به شرح احوال بزرگان اولیا و مشایخ صوفیه 72 قسمت‌هایی مُسَجَّع، که در می‌پردازد.

◆ □ محتوا و مفهوم درس: این درس به جایگاه عرفان اسلامی و تاثیر آن بر ادبیات فارسی پرداخته که متن آن، خلاصه‌ای از باب نهم کتاب تذکره‌الاولیای عطار نیشابوری است. او در این باب، با ذکر احوال زندگانی رابعه‌ی عَدَوَّیه خواسته این مفهوم را یاد آور شود که خداوند در اعمال آدمیان به ظاهر و صورت آن نمی‌نگرد بلکه نیت را ملاک سنجش قرار می‌دهد.

رابعه بنتِ کعبی که در تذکره‌الاولیا آمده، زنی عرب، از اهالی بصره و همدوره با شیخ حسن بصری، عارف معروف سده‌ی دوم هست.

رابعه‌ی دیگری هم داریم که اون هم رابعه‌ی بنتِ کعب قُرداری نام داره که عرب کوچیده به خراسان بزرگ هست که در قرن چهارم می‌زیسته و داستان عشقش به غلام برادرش مشهور هست

اما در اینکه اینها دو رابعه هستند یا یک رابعه، گاه تردید هست چون هر دو از نژاد عرب و هر دو نام پدرشان کَعَب هست،

اما از تفاوت قرن و توصیفاتى که از شخصیتِ اینهاست برمیاد که دو نفر باشند.
چرا که در موردِ رابعه‌ی دوم، سخنی از عارف و زهدش به میان نیامده و فقط در
عاشقی شهره‌ی آفاق هست.

◆ □ تحلیلگر: جناب آقای محمد رسول پورمحمد علی

نقل است آن شب که رابعه در وجود آمد، در خانه‌ی پدرش چندان جامه نبود که ۱.
وی را در آن بپسند و چراغ نبود. پدر او را سه دختر بود. رابعه چهارم بود. از آن، رابعه
گویند.

قلمرو زبانی [?]

نقل است: گفته‌اند، حکایت کرده‌اند.

رابعه: رابعه‌ی عَدَوِيَّه، بانوی زاهد، صوفی و شاعرِ عربِ قرنِ دومِ هجری قمری.

جامه: لباس.

از آن: به این دلیل.

جمله. نکته: پارگراف ۸ [?]

جمله‌ی اول: نقل است (سه جزئی با مسند). [?]

جامه نبودن و چراغ نبودن: نهاد.

نقل: مُسند.

جمله‌ی دوم: آن شب که رابعه در وجود آمد (دو جزئی).

رابعه: نهاد.

در وجود آمد: فعل مرکب

آن شب: ترکیب وصفی.

جمله‌ی سوم: در خانه‌ی پدرش چندان جامه نبود (دو جزئی). [?]

جامه: نهاد.

نبود: فعل غیر اسنادی (به معنی وجود نداشت).

خانه‌ی پدر: ترکیب اضافی.

پدرش: ترکیب اضافی.

جمله‌ی چهارم: او را در آن پیچند (چهار جزئی با مفعول و متمم).

آن‌ها: نهادِ محذوف.

او: مفعول

آن: متمم / ضمیر اشاره و مرجع آن، جامه است.

جمله‌ی پنجم: چراغ نبود. (دو جزئی). [?]

چراغ: نهاد.

نبود: فعلِ غیر اسنادی (به معنی وجود نداشت).

جمله‌ی ششم: پدر او را سه دختر بود (سه جزئی با مفعول).

پدر او: گروهِ نهادی / ترکیبِ اضافی / او: ضمیرِ شخصی و مرجع آن، رابعه.

را: نهادی.

سه دختر: گروهِ مفعولی / ترکیبِ وصفی.

جمله‌ی هفتم: رابعه چهارم بود. (سه جزئی با مسند). [?]

رابعه: نهاد.

چهارم: مُسند.

جمله‌ی هشتم: از آن، رابعه گویند. (چهار جزئی با متمم و مسند.)

آن‌ها: نهادِ محذوف.

از آن: قیدِ علت.

او: متممِ محذوف.

رابعه: مُسند.

گویند: مضارع اخباری (به معنی می‌نامند).

قلمرو فکری: [؟]

گفته‌اند: شبی که رابعه به دنیا آمد، در خانه‌ی پدرش آن اندازه لباس وجود نداشت تا او

را در آن قرار دهند. چراغ [هم برای روشنایی] وجود نداشت. پدر او سه دختر داشت.

رابعه چهارمین دختر بود. به همین دلیل [او را] رابعه می‌نامند.

◆ □ تحلیلگر: محمدرسول پورمحمدعلی.

پس عیال با او گفت: «به فلان همسایه رو و چراغی روغن بخواه». پدرِ رابعه عهد ۲.
کرده بود که از مخلوق هیچ نخواهد. برخاست و به درِ خانه‌ی آن همسایه رفت و
باز آمد و گفت: «خُفته‌اند».

قلمرو زبانی □

عیال: همسر.

جمله. نکته: پاراگراف ۱۰ □

جمله‌ی اول: پس عیال با او گفت (چهار جزئی با مفعول و متمم). □

عیال: نهاد.

به فلان همسایه ... روغن بخواه: مفعول.

او: متمم.

گفت: ماضی ساده.

جمله‌ی دوم: به فلان همسایه رو (دو جزئی).

تو: نهاد محذوف.

رو: برو (فعل امر).

فلان همسایه: ترکیب وصفی

جمله‌ی سوم: چراغی روغن بخواه (سه جزئی با مفعول).²

تو: نهاد محذوف.

روغن: مفعول.

بخواه: فعل امر.

جمله‌ی چهارم: پدر رابعه عهد کرده بود (دو جزئی).

پدر رابعه: گروه نهادی / ترکیب اضافی.

عهد کرده بود: فعل مرکب / ماضی بعید.

جمله‌ی پنجم: از مخلوق هیچ نخواهد (چهار جزئی با مفعول و متمم). [?]

او: نهادِ محذوف / ضمیرِ شخصی و مرجعِ آن، پدرِ رابعه.

هیچ [چیز]: مفعول.

مخلوق: متمم.

جمله‌ی ششم: برخاست (دو جزئی).

او (پدرِ رابعه): نهادِ محذوف.

جمله‌ی هفتم: به درِ خانه‌ی فلان همسایه رفت (دو جزئی). [?]

او: نهادِ محذوف / ضمیرِ شخصی و مرجعِ آن، پدرِ رابعه.

رفت: ماضیِ ساده.

درِ خانه: ترکیبِ اضافی.

خانه‌ی همسایه: ترکیبِ اضافی.

فلان همسایه: ترکیبِ وصفی.

جمله‌ی هشتم: باز آمد (دو جزئی). [?]

او: نهادِ محذوف / ضمیرِ شخصی و مرجعِ آن، پدرِ رابعه.

باز آمد: فعلِ پیشوندیِ ماضیِ ساده.

جمله‌ی نهم: گفت (چهار جزئی با مفعول و متمم).

او: نهادِ محذوف / ضمیرِ شخصی و مرجعِ آن، پدرِ رابعه.

خفته‌اند: مفعول.

عیال: متممِ محذوف.

جمله‌ی دهم: خفته‌اند (دو جزئی). [?]

آن‌ها: نهادِ محذوف / ضمیرِ اشاره و مرجعِ آن، همسایه‌ها.

خفته‌اند: ماضیِ نقلی.

قلمروِ فکری [?]

معنی: پس همسرش به او گفت: «به خانه‌ی فلان همسایه برو و به اندازه‌ی یک چراغ، روغن بگیر». پدرِ رابعه با خود عهد کرده بود که از انسان‌ها چیزی درخواست نکند. از جایش بلند شد و به خانه‌ی همسایه رفت و برگشت و گفت: «خوابیده‌اند».

◆ □ تحلیلگر: محمدرسول پورمحمدعلی.

پس دلتنگِ بخت و پیغمبر[را] - علیه الصلاه والسلام - به خواب دید. گفت: «غمگین ۳. مباش، که این دختر، سیده‌ای است که هفتاد هزار [از] اُمَّتِ من در شفاعتِ او خواهند بود.

قلمرو زبانی □

عليه الصَّلَاةُ و السَّلَام: درود و رحمتِ خدا بر او باد.

سیده: سرور و بزرگ.

اُمَّت: گروه و پیروانِ یک دین و پیامبر.

شفاعت: درخواستِ عفو و بخشش.

جمله. نکته: پاراگراف ۶ □

جمله‌ی اول: دلتنگِ بخت (دو جزئی). [?]

او: نهادِ محذوف / ضمیرِ شخصی و مرجعِ آن، پدرِ رابعه.

بخت: کاربردِ تاریخیِ ماضیِ ساده / آوردنِ ب بر سرِ فعلِ ماضی.

دلتنگ: قیدِ حالت.

جمله‌ی دوم: پیغمبر - علیه الصلاه و السلام - به خواب دید (سه جزئی با مفعول).

او: نهادِ محذوف / ضمیرِ شخصی و مرجعِ آن، پدرِ رابعه.

پیغمبر: مفعول.

به خواب: متممِ قیدی.

جمله‌ی سوم: گفت (چهار جزئی با مفعول و متمم). [?]

او: نهادِ محذوف / ضمیرِ شخصی و مرجعِ آن، پیغمبر.

این دختر ... شفاعتِ او خواهند بود: مفعول.

او (پدرِ رابعه): متممِ محذوف.

جمله‌ی چهارم: غمگینِ مباش (سه جزئی با مُسند).

تو: نهادِ محذوف / ضمیرِ شخصی و مرجعِ آن، پدرِ رابعه.

غمگین: مُسند.

جمله‌ی پنجم: این دختر سیده‌ای است (سه جزئی با مُسند). [؟]

این دختر: گروه نهادی / ترکیبِ وصفی.

سیده‌ای: مُسند.

جمله‌ی ششم: هفتاد هزار [از] امتِ من در شفاعتِ او خواهند بود (سه جزئی با مسند).

هفتاد هزار [نفر]: گروه نهادی.

امتِ من: متممِ اسم / ترکیبِ اضافی.

شفاعتِ او: گروه متممی در جایگاهِ مُسند / ترکیبِ اضافی.

قلمرو ادبی [؟]

کنایه: دل‌تنگ بودن کنایه از غمگین و ناراحت بودن است. [؟]

قلمرو فکری [؟]

معنی: پس ناراحت و غمگین خوابید و پیامبر را که درود و رحمتِ خدا بر او باد، در خواب دید. [پیامبر] فرمود: «ناراحت نباش؛ این دختر، بزرگی ست که هفتاد هزار نفر از امتِ من با درخواست و خواهشِ او موردِ رحمت و بخششِ الهی قرار خواهند گرفت.

◆ □ تحلیلگر: محمد رسول پور محمد علی.

چون رابعه بزرگ شد، پدر و مادرش بمردند و در بصره قحطیِ عظیم پیدا شد و ۴. خواهران مُتَفَرِّق شدند و رابعه به دستِ ظالمی افتاد. او را به چند دِرَم بفروخت. آن خواجه او را به رنج و مَشَقَّت، کار می فرمود. روزی در راه بیفتاد و دستش بشکست. روی بر خاک نهاد ...

قلمرو زبانی [?]

بصره: شهری در کشورِ عراق.

قحطیِ عظیم: خشکسالیِ بزرگ.

مُتَفَرِّق: پراکنده.

دِرَم: درهم، پول.

خواجه: سرور، صاحب.

مَشَقَّت: سختی، دشواری.

جمله. نکته: پاراگراف ۱۰ [?]

جمله‌ی اول: رابعه بزرگ شد (سه جزئی با مُسند). [?]

رابعه: نهاد.

بزرگ: مُسند.

جمله‌ی دوم: پدر و مادرش بمردند (دو جزئی).

پدر و مادرش: گروه نهادی / دو ترکیب اضافی.

بمردند: کاربرد تاریخی ماضی ساده / آوردن ب بر سر فعل ماضی.

جمله‌ی سوم: در بصره قحطی عظیم پیدا شد (دو جزئی). [?]

قحطی عظیم: گروه نهادی / ترکیب وصفی.

پیدا شد: فعل مرکب غیر اسنادی (به معنی بوجود آمد).

در بصره: متمم قیدی.

جمله‌ی چهارم: خواهران متفرق شدند (سه جزئی با مُسند).

خواهران: نهاد.

متفرق: مُسند.

جمله‌ی پنجم: رابعه به دستِ ظالمی افتاد (دو جزئی). [?]

رابعه: نهاد.

دستِ ظالم: ترکیبِ اضافی.

جمله‌ی ششم: او را به چند درم بفروخت (چهار جزئی با مفعول و متمم).

او (ظالم): نهادِ محذوف.

او: مفعول / ضمیرِ شخصی و مرجعِ آن، رابعه است.

چند درم: متمم / ترکیبِ وصفی.

بفروخت: کاربردِ تاریخیِ ماضی ساده / آوردن ب بر سرِ فعلِ ماضی.

جمله‌ی هفتم: آن خواجه او را به رنج و مشقت، کار می فرمود (چهار جزئی دو [?]

مفعولی).

آن خواجه: گروه نهادی / ترکیب وصفی.

او: مفعول.

کار: مفعول.

می فرمود: فعل ماضی استمراری.

جمله‌ی هشتم: روزی بیفتاد (دو جزئی).

او (رابعه): نهاد محذوف.

بیفتاد: کاربرد تاریخی ماضی ساده / آوردن ب بر سر فعل ماضی.

روزی: قید زمان.

جمله‌ی نهم: دستش بشکست (دو جزئی). [?]

دستش: گروه نهادی / ترکیب اضافی.

بشکست: کاربرد تاریخی ماضی ساده / آوردن ب بر سر فعل ماضی.

جمله‌ی دهم: روی بر خاک نهاد (چهار جزئی با مفعول و متمم).

او (رابعه): نهاد محذوف.

روی: مفعول.

خاک: مُتمم.

قلمرو ادبی [?]

کنایه: به دست کسی افتادن کنایه از اسیر شدن و روی بر خاک نهادن کنایه از راز و [?]
نیاز کردن است.

قلمرو فکری [?]

معنی: هنگامی که رابعه بزرگ شد پدر و مادرش مردند. خشکسالی بزرگی در بصره
اتفاق افتاد و خواهران او پراکنده شدند و رابعه به دست ستمکاری گرفتار شد. او رابعه
را با گرفتن چند سکه‌ی نقره، فروخت. صاحب رابعه او را به کارهای سخت و ادار
می کرد روزی در راه افتاد و دستش شکست. صورتش را بر خاک گذاشت و با خدا به
راز و نیاز مشغول شد.

◆ □ تحلیلگر: محمدرسول پورمحمدعلی.

و گفت: «الهی! غریبم و بی‌مادر و پدر و اسیرم و دست‌شکسته، مرا از این همه هیچ ۵. غم نیست اِلَّا رضای تو. می‌باید تا بدانم که راضی هستی یا نه؟» آوازی شنید که: □ غم مخور، فردا جاهیت خواهد بود؛ چنان که مُقربانِ آسمان به تو نازند».

قلمرو زبانی □

جمله. نکته: پاراگراف ۱۴ □

غریب: بیگانه، نا آشنا.

اِلَّا: به جز.

رضا: خشنودی.

آواز: صدا.

جاه: مقام، شکوه.

مقربان: نزدیک‌شدگان، کسانی که نزد خداوند، منزلت و جایگاهی دارند.

نازند: افتخار کنند.

جمله‌ی اول: گفت (چهار جزئی با مفعول و متمم). □

او(رابعه): نهادِ محذوف.

الهی! غریبم... راضی هستی یا نه؟: مفعول.

خدا: متمم محذوف.

جمله‌ی دوم: الهی (شبه جمله).

جمله‌ی سوم: غریبم (سه جزئی با مُسند).^[2]

من (رابعه): نهادِ محذوف.

غریب: مُسند.

جمله‌ی چهارم: بی مادر و پدر و اسیرم (سه جزئی با مُسند).

من (رابعه): نهادِ محذوف.

بی مادر و پدر و اسیر: مُسند.

جمله‌ی پنجم: دست شکسته [هستم] (سه جزئی با مُسند).^[2]

من (رابعه): نهادِ محذوف.

دست شکسته: مُسند.

نکته: فعلِ اسنادی هستم، به قرینه‌ی لفظی حذف شده است.

جمله‌ی ششم: مرا از این همه هیچ غم نیست الا رضای تو (سه جزئی با مفعول)

من: نهاد.

را: نهادی.

هیچ غم: گروه مفعولی / ترکیب وصفی.

نیست: فعلِ غیرِ اسنادی (به معنی ندامت).

جمله‌ی هفتم: می باید (دو جزئی). [؟]

دانستن: نهاد.

جمله‌ی هشتم: بدانم (سه جزئی با مفعول).

من (رابعه): نهادِ محذوف.

راضی هستی یا نه؟: مفعول.

جمله‌ی نهم: راضی هستی (سه جزئی با مُسند). [?]

تو (خدا): نهادِ محذوف.

راضی: مُسند.

جمله‌ی دهم: نه (سه جزئی با مُسند).

تو (خدا): نهادِ محذوف.

راضی: مُسندِ محذوف.

جمله‌ی یازدهم: آوازی شنید (سه جزئی با مفعول). [?]

او: نهادِ محذوف / ضمیرِ شخصی و مرجعِ آن، رابعه است.

آوازی: مفعول.

جمله‌ی دوازدهم: غم مخور (سه جزئی با مفعول یا دو جزئی).

تو: نهادِ محذوف / ضمیرِ شخصی و مرجعِ آن، رابعه است.

غم نخور: فعلِ مرکب

جمله‌ی سیزدهم: فردا جاهیت خواهد بود (سه جزئی با متمم).

جاه: نهاد.

ت: متمم / ضمیر شخصی و مرجع آن، رابعه است.

جمله‌ی چهاردهم: مقربانِ آسمان به تو نازند (سه جزئی با متمم). [?]

مقربانِ آسمان: گروه نهادی / ترکیب اضافی.

تو: متمم.

نازند: مضارع التزامی.

قلمرو فکری [?]

[رابعه] گفت: «خدای من! من تنها و بی‌مادر و پدرم و در دستِ صاحبم گرفتار و دستم نیز شکسته است. اما من از این همه رنج و سختی، جز خشنودی و رضای تو هیچ غمی ندارم. لازم است بدانم که از من خشنود هستی یا نه؟» صدایی شنید که [ای رابعه] ناراحت نباش؛ در آینده مقامی برای تو بوجود خواهد آمد که نزدیکانِ خدا و فرشتگان به تو افتخار کنند.

◆ □ تحلیلگر: محمد رسول پور محمد علی.

پس رابعه به خانه رفت و دایم روزه داشتی و همه شب، نماز کردی و تا روز بر پای ۶. بودی. شبی خواجه از خواب درآمد. آوازی شنید. نگاه کرد، رابعه را دید در سجده، که می گفت: «الهی! تو می دانی که هوای دل من در موافقتِ فرمانِ توست و روشنائیِ چشم من در خدمتِ درگاهِ تو. اگر کار به دستِ من آستی، یک ساعت از خدمتِ نیاسودمی. اما تو مرا زیر دستِ مخلوق کرده‌ای. به خدمتِ تو، از آن دیر می آیم.»

قلمرو زبانی □

موافقت: همراهی، سازگاری.

آستی: بود.

از آن: به این علت.

جمله. نکته: پاراگراف ۱۷ □

جمله‌ی اول: رابعه به خانه رفت (دو جزئی). □

رابعه: نهاد.

جمله‌ی دوم: دایم روزه داشتی (سه جزئی با مفعول).

او: نهادِ محذوف / ضمیرِ شخصی و مرجع آن، رابعه است.

روزه: مفعول.

داشتی: کاربردِ تاریخیِ ماضیِ استمراری / افزودنِ ی در پایانِ فعلِ ماضیِ ساده.

جمله‌ی سوم: همه شب نماز کردی (سه جزئی با مفعول). [?]

او: نهادِ محذوف / ضمیرِ شخصی و مرجع آن، رابعه است.

نماز: مفعول.

کردی: کاربردِ تاریخیِ ماضیِ استمراری / افزودنِ ی در پایانِ فعلِ ماضیِ ساده.

جمله‌ی چهارم: تا روز بر پای بودی (سه جزئی با مُسند).

او: نهادِ محذوف / ضمیرِ شخصی و مرجع آن، رابعه است.

بر پای: مُسند.

بودی: کاربردِ تاریخیِ ماضیِ استمراری / افزودنِ ی در پایانِ فعلِ ماضیِ ساده.

جمله‌ی پنجم: شبی خواجه از خواب درآمد (سه جزئی با متمم). [?]

خواجه: نهاد.

خواب: متمم.

درآمد: فعلِ پیشوندیِ ماضیِ ساده.

جمله‌ی ششم: آوازی شنید. (سه جزئی با مفعول).

او (خواجه): نهادِ محذوف.

آوازی: مفعول.

جمله‌ی هفتم: نگاه کرد (دو جزئی). [?]

او: نهادِ محذوف / ضمیرِ شخصی و مرجعِ آن، خواجه است.

نگاه کرد: فعلِ مرکب.

جمله‌ی هشتم: رابعه را دید (سه جزئی با مفعول).

او (خواجه): نهادِ محذوف.

رابعه: مفعول.

جمله‌ی نهم: می گفت (چهار جزئی با مفعول و متمم). [؟]

او (رابعه): نهادِ محذوف.

الهی تو ... دیر می آیم: مفعول.

خدا: متممِ محذوف.

می گفت: ماضیِ استمراری.

جمله‌ی دهم: الهی (شبه جمله).

جمله‌ی یازدهم: تو می دانی (سه جزئی با مفعول). [؟]

تو: نهاد.

هوای دل ... دیر می آیم: مفعول.

جمله‌ی دوازدهم: هوای دل من در موافقتِ فرمانِ توست (سه جزئی با مُسند).

هوای دل من: گروهِ نهادی.

در موافقتِ فرمانِ تو: گروهِ متممی در جایگاهِ مُسند.

جمله‌ی سیزدهم: روشناییِ چشمِ من در خدمتِ درگاهِ تو [است] (سه جزئی با مُسند). [2]

روشناییِ چشمِ من: گروهِ نهادی.

در خدمتِ درگاهِ تو: گروهِ متممی در جایگاهِ مُسند.

نکته: فعلِ است به قرینه‌ی لفظی حذف شده است.

جمله‌ی چهاردهم: اگر کار به دستِ من آستی (سه جزئی با مُسند).

کار: نهاد.

به دستِ من: گروهِ متممی در جایگاهِ مُسند.

جمله‌ی پانزدهم: یک ساعت از خدمتِ نیاسودمی (سه جزئی با متمم). [2]

من (رابعه): نهادِ محذوف.

خدمت: گروهِ متممی / ترکیبِ اضافی.

نیاسودمی: کاربردِ تاریخیِ فعلِ ماضیِ استمراری.

جمله‌ی شانزدهم: تو مرا زیر دستِ مخلوق کرده‌ای (چهار جزئی با مفعول و مُسند).

تو: نهاد.

من: مفعول.

زیر دستِ مخلوق: گروهِ مُسندی.

جمله‌ی هفدهم: به خدمتِ تو، از آن دیر می‌آیم. [?]

من (رابعه): نهادِ محذوف.

قلمرو ادبی [?]

کنایه: بر پای بودن کنایه از مشغول و سرگرم بودن، هوای چیزی داشتن کنایه از [?] آرزو و تمایل داشتن به آن چیز، زیر دست کسی بودن کنایه از فرمان‌برداری و خدمت کردن به آن شخص است.

قلمرو فکری: [?]

معنی: پس رابعه به خانه رفت و همیشه روزه می‌گرفت و هر شب [تمام شب] را نماز می‌خواند و تا سپیده‌ی صبح به عبادت مشغول بود. شبی سرورش (صاحبِ او) از خواب بیدار شد. صدایی شنید. نگاه کرد و رابعه را در حالِ سجده دید که می‌گفت: «خدای

من! تو آگاهی که میل و آرزوی من، همراهی و اطاعت از دستوراتِ توست و چشمانم نیز از خدمت به درگاهِ تو روشنایی می‌گیرد. اگر اختیارِ کارها به دست من بود، لحظه‌ای از اطاعتِ تو، فارغ نمی‌شدم (مدام به اطاعت از تو مشغول می‌شدم)، اما [چه کنم؟] تو مرا در خدمتِ بنده‌ی خود قرار دادی. به این دلیل، دیر به عبادتِ تو می‌پردازم.

مفهوم: تسلیمِ فرمانِ الهی. [؟]

قربتِ مفهومی: «در دایره‌ی قسمت، ما نقطه‌ی تسلیمیم لطف آنچه تو اندیشی، حکم آنچه تو فرمایی (غزلیاتِ حافظ)».

◆ □ تحلیلگر: محمدرسول پورمحمدعلی.

شبی دزدی در آمد و چادرش برداشت. خواست تا ببرد، راه ندید. چادر بر جای نهاد. ۷. بعد از آن، راه بازیافت. دگر بار چادر برداشت و راه باز ندید. هم‌چنین تا هفت نوبت.

قلمرو زبانی [؟]

بازیافت: پیدا کرد.

هم چنین: به همان شکل.

جمله. نکته: پارگراف ۹ [?]

جمله‌ی اول: شبی دزدی در آمد (دو جزئی). [?]

دزدی: نهاد.

در آمد: فعلِ پیشوندیِ ماضیِ ساده.

جمله‌ی دوم: چادرش برداشت (سه جزئی با مفعول).

دزد: نهادِ محذوف.

چادرش: مفعول / ترکیبِ اضافی.

جمله‌ی سوم: خواست تا ببرد (سه جزئی با مفعول). [?]

او (دزد): نهادِ محذوف.

بردن [چادر]: مفعول.

جمله‌ی چهارم: راه ندید (سه جزئی با مفعول).

او (دزد): نهاد.

راه: مفعول.

جمله‌ی پنجم: چادر را بر جای نهاد (چهار جزئی با مفعول و متمم). [?]

او (دزد): نهادِ محذوف.

چادر: مفعول.

جای: متمم.

جمله‌ی ششم: بعد از آن، راه باز یافت. (سه جزئی با مفعول).

او (دزد): نهادِ محذوف.

راه: مفعول.

باز یافت: فعلِ پیشوندیِ ماضیِ ساده.

جمله‌ی هفتم: دگر بار چادر برداشت (سه جزئی با مفعول). [?]

او (دزد): نهادِ محذوف.

چادر: مفعول.

جمله‌ی هشتم: راه بازندید(سه جزئی با مفعول).

او(دزد): نهادِ محذوف.

راه: مفعول.

بازندید: فعلِ پیشوندیِ ماضیِ ساده.

جمله‌ی نهم: هم‌چنین تا هفت نوبت [این کار را تکرار کرد] (سه جزئی با مفعول). [2]

او(دزد): نهادِ محذوف.

این کار: گروهِ مفعولی / ترکیبِ وصفی.

قلمرو فکری: معنی: یک شب دزدی آمد. و چادرِ رابعه را برداشت و می‌خواست با [2] خود ببرد اما راهِ خروج را پیدا نکرد. چادر را سرجایش گذاشت؛ سپس راه را پیدا کرد. دوباره چادر را برداشت و باز راهِ خروج را ندید. به همین شکل این کار را تا هفت بار تکرار کرد.

◆ □ تحلیلگر: محمدرسول پورمحمدعلی.

از گوشه‌ی صومعه آواز درآمد که: «ای مرد! خود را رنجه مدار که او چند سال است ۸. تا به ما دل سپرده است. ابلیس زهره ندارد که گیرد او گردد. دزد را کی زهره‌ی آن بود که گیرد چادر او گردد؟ تو خود را مرنجان ای طرار! که اگر یک دوست خفته است، دوست دیگر بیدار است.»

قلمرو زبانی [?]

صومعه: عبادتگاه.

رنجه: ناراحت، آزرده.

ابلیس: شیطان.

زهره: کیسه‌ی صفر در اینجا به معنی جرئت، شهامت.

گرد: دور.

طرار: دزد.

نکته: منظور از دوست اول، رابعه و منظور از دوست دوم، خداوند است.

جمله. نکته: پاراگراف ۱۲ [?]

جمله‌ی اول: از گوشه‌ی صومعه آواز در آمد (دو جزئی). [?]

آواز: نهاد.

جمله‌ی دوم: ای مرد (شبه جمله).

جمله‌ی سوم: خود را رنجه مدار (سه جزئی با مفعول). [?]

تو: نهادِ محذوف / ضمیرِ شخصی و مرجعِ آن، دزد است.

خود: مفعول.

رنجه مدار: فعلِ مرکب / امری.

جمله‌ی چهارم: او چند سال است تا به ما دل سپرده است (این جمله به دو صورت

بررسی می‌شود: الف. چند سال است تا او به ما دل سپرده است (دو جمله). ب. چند سال

از دل سپردنِ او به ما می‌گذرد.

برای تاویلِ الف: (دو جزئی)

چند سال: نهاد.

است: غیرِ اسنادی (به معنی می‌گذرد)

او (رابعه): نهاد.

ما: متمم.

دل سپرده است: فعل مرکب.

برای تاویل ب: (دو جزئی)

چند سال: نهاد.

جمله‌ی پنجم: ابلیس زهره ندارد (سه جزئی با مفعول). [?]

ابلیس: نهاد.

زهره: مفعول.

جمله‌ی ششم: گردِ او گردد. (دو جزئی).

ابلیس: نهادِ محذوف.

گردد: فعل غیر اسنادی (به معنی بیچرخد).

جمله‌ی هفتم: دزد را کی زهره‌ی آن بود (سه جزئی با مفعول). [?]

دزد: نهاد.

را: نهادی.

زه‌ری آن: مفعول / ترکیبِ وصفیِ مقلوب.

بود: دارد.

جمله‌ی هشتم: گردِ چادرِ او گردد (دو جزئی).

دزد: نهادِ محذوف.

گردد: فعلِ غیرِ اسنادی (به معنیِ بچرخد).

جمله‌ی نهم: تو خود را مرنجان (سه جزئی با مفعول). [?]

تو: نهاد / ضمیرِ شخصی و مرجعِ آن، دزد است.

خود: مفعول.

مرنجان: فعلِ امر.

جمله‌ی دهم: ای طرّار (شبه جمله).

جمله‌ی یازدهم: اگر یک دوست خفته است (دو جزئی). [?]

یک دوست: نهاد / ترکیبِ وصفی.

خفته است: ماضی نقلی.

جمله‌ی دوازدهم: دوستِ دیگر بیدار است (سه جزئی با مُسند).

دوستِ دیگر: نهاد.

بیدار: مُسند.

قلمرو ادبی [?]

کنایه: دل سپردن کنایه از عاشق شدن و زهر داشتن کنایه از جرئت و شهامت داشتن [?]

و گردِ چیزی گشتن کنایه از

نزدیک شدن و توجه کردن به آن چیز است.

تضاد: خفته و بیدار. [?]

پرسشِ انکاری: دزد را کی زهره‌ی آن بود که گردِ چادرِ او گردد؟ در واقع منظور [?]

این است که دزد هرگز جرئت این کار را ندارد.

قلمرو فکری [?]

معنی: از گنجِ عبادتگاه صدایی آمد که: «ای مرد! خود را آزار مده. چرا که او چندسال [?] از دل سپردنِ او به ما می گذرد. شیطان جرئت ندارد که نزدیکِ او شود و به او توجه کند. دزد هرگز نمی تواند به او نزدیک شود و آسیب برساند. ای دزد! خودت را آزار نده؛ زیرا اگر دوستِ ما (رابعه) خوابیده است، خداوند بیدار است و از او محافظت می کند.

مفهوم: لطفِ الهی مانعِ آسیب رسیدن به بندگان است.

قرابتِ مفهومی: «گر هزاران دام باشد هر قدم چون تو با مایی نباشد هیچ غم (مثنوی) [?] معنوی مولانا».

◆ □ تحلیلگر: محمدرسول پورمحمدعلی.

درس دوازدهم: تحلیل و بررسی توسط استاد ابولحسنی

باتشکر از بررسی کامل و دقیق ایشان

تاریخ ادبیات:

یک (سنایی غزنوی):

۱. حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم شاعر و عارف معروف ایرانی در قرن ششم می زیست.
۲. در آغاز شاعری مداح بود ولی تغییر حال داد و به عرفان روی آورد.
۳. وی دوستدار آل علی (ع) بود.
۴. از آثار او می توان « حدیقه الحقیقه، سیرالعباد الی المعاد، کارنامه بلخ » اشاره کرد.

دو (ابوذر غفاری):

۱. در سال ۳۲ قمری وفات یافت.
۲. منسوب به قبیله « غفار » و از بزرگان صحابه پیامبر (ص). از مومنان صدر اسلام بود.

۳. پنجمین نفری است که اسلام آورده است.

سه) روضه خلد:

۱. اثری است به نظم و نثر به تقلید از گلستان سعدی
۲. اثر مجد خوافی در قرن هشتم است.
۳. به تناسب مفاهیم و متن از آیات و احادیث و اخبار و ... استفاده نموده است.
۴. در ۱۸ باب نوشته شده است.

شعر آغاز فصل

علم دین ، بام گلشن جان است / نردبان، عقل و حس انسان است

حدیقه سنایی

قلمرو فکری: دانش و شناخت دین مانند بامی برای گلشن جان است (باعث ارزش جان می شود و اوج کمالات روح و جان است.) و عقل و احساس انسان مانند نردبانی است که آنها را به مرحله بالاتری می رساند.

قلمرو زبانی: گلشن: گلستان، گلزار / نردبان: نردبام، نوردبان * علم: نهاد / دین: مضاف الیه / بام: مسند / گلشن: مضاف الیه / جان: مضاف الیه / است:

فعل اسنادی * نردبان: نهاد / عقل و حس: مسند / انسان: مضاف الیه /

است: فعل اسنادی * گلشن، نردبان: ساده

قلمرو ادبی: علم دین مانند بام گلشن: تشبیه / جان مانند گلشن: تشبیه /

عقل و حس انسان مانند نردبان: تشبیه * مراعات نظیر: عقل، جان، انسان

درس دوازدهم

پیام آور رحمت

اسلام، دینی جهانی است و پیام آور آن، حضرت محمد(ص)، رحمت و

سعادت برای جهانیان است. سخنان سرشار از حکمت پیامبر بزرگوار

اسلام، مرز مکانی و رنگ روزگار ویژه ای ندارد. طنین دلنشین کلام

ایشان، فراتر از جغرافیای فرهنگی تاریخ بشری است و جان های پاک،

پیوسته مشتاق شنیدن آن هستند.

معانی واژگان:

اسلام، دینی جهانی است و پیام آور (پیامبر) آن، حضرت

محمد(ص)، رحمت (مهربانی) و سعادت (خوش بختی) برای جهانیان

است. سخنان سرشار (پر و لبریز) از حکمت (دانش) پیامبر بزرگوار

(شریف و گرامی) اسلام، مرز مکانی و رنگ روزگار ویژه ای ندارد.

طنین (آهنگ و آواز، صدا) دلنشین (دلپذیر و خوش آیند) و کلام ایشان،

فراتر (بیشتر) از جغرافیای فرهنگی تاریخ بشری است و جان های پاک،

پیوسته مشتاق (علاقمند و آرزومند) شنیدن آن هستند.

ساختمان واژگان:

« دینی : وندی / جهانی : وندی / پیام آور: مرکب / جهانیان: وندی /
سرشار: مرکب / پیامبر: مرکب / بزرگوار: وندی / مکانی: وندی / روزگار:
وندی / ویژه ای: وندی / دلنشین: مرکب / فراتر: وندی / فرهنگی: وندی
/ بشری: وندی / جانها: وندی / پیوسته: وندی / شنیدن: وندی »

نقش کلمات:

اسلام : نهاد / دینی: مسند / جهانی: صفت - پیام آور: نهاد / آن: مضاف الیه
/ حضرت محمد(ص): بدل / رحمت: مسند / و: حرف عطف / سعادت :
معطوف - سخنان: نهاد / سرشار: صفت / حکمت: متمم اسمی / پیامبر:
مضاف الیه / بزرگوار: صفت / اسلام: مضاف الیه ، / مرز : مفعول مکانی:
صفت / و رنگ: معطوف / روزگار: مضاف الیه / ویژه ای : صفت - طنین:
نهاد / دلنشین: صفت / کلام ایشان: مضاف الیه / فراتر : مسند / جغرافیای:
متمم اسمی / فرهنگی: صفت / تاریخ: مضاف الیه / بشری: صفت - و: حرف
ربط / جان ها: نهاد / پاک: صفت / پیوسته : قید / مشتاق: مسند / شنیدن:
مضاف الیه / آن: مضاف الیه / هستند.

پیام پیامبر(ص)، گنجینه و آبخوری است که انسانیت، همواره برای
تازگی و شکوفایی و شکوهمندی خود بدان، نیازمند است.

در این درس، بخشی از سفارش پیغامبر اعظم(ص) به « ابوذر» را می خوانیم.

معنی واژگان :

پیام پیامبر(ص)، گنجینه (مخزن) و آبخوری (سرچشمه ای، آبخور) است که انسانیت، همواره (همیشه) برای تازگی و شکوفایی و شکوهمندی (بزرگی و عظمت) خود بدان، نیازمند است. در این درس، بخشی از سفارش پیغامبر (پیامبر) اعظم (بزرگ، بزرگ تر) (ص) به « ابوذر» را می خوانیم.

ساختمان واژه:

پیامبر: مرکب / گنجینه: وندی / آبخوری: وندی - مرکب / انسانیت: وندی / تازگی: وندی / شکوفایی: وندی / نیازمند: وندی

نقش کلمات:

پیام: نهاد / پیامبر(ص): مضاف الیه / گنجینه: مسند / و: حرف عطف / آبخوری: معطوف / است - که انسانیت: نهاد / همواره: قید / برای تازگی: متمم / و: حرف عطف / شکوفایی: معطوف / و: حرف عطف: شکوهمندی: معطوف / خود: مضاف الیه / بدان: متمم اسمی / نیازمند: مسند / است.

در این: صفت / درس: متمم /، بخشی: مفعول / از سفارش: متمم / پیغامبر:

مضاف الیه / اعظم: صفت / به « ابوذر»: متمم / می خوانیم

ای ابوذر، خداوند متعال به سیمای ظاهر و دارایی ها و گفته های تان نمی

نگرد؛ بلکه به دلها و کردارتان می نگرد.

معنای واژگان:

ای ابوذر، خداوند متعال (بلندمرتبه) به سیمای (چهره) ظاهر و دارایی ها

و گفته های تان نمی نگرد؛ بلکه به دلها و کردارتان (اعمال و رفتار تان) می

نگرد.

ساختمان واژگان:

ابوذر: ساده / خداوند: ساده / دارایی ها: وندی / گفته ها: وندی / دلها:

وندی / کردار: وندی

نقش کلمات:

ای ابوذر: منادا / خداوند: نهاد / متعال: صفت / به سیمای: متمم / ظاهر:

مضاف الیه / و: حرف عطف / دارایی ها: متمم / و: حرف عطف / گفته ها:

متمم / تان: مضاف الیه / نمی نگرد؛ به دلها: متمم / و: حرف عطف /

کردار: متمم / تان: مضاف الیه / می نگرد.

آرایه:

دارایی ها: مجاز از اموال و ثروت * نگرستن به گفته ها: حس آمیزی

ای ابوذر، پنج چیز را پیش از پنج چیز، غنیمت شمار.

جوانی ات را پیش از فرارسیدن پیری، تندرستی ات را پیش از بیماری،

بی نیازی ات را پیش از نیازمندی، آسایش را پیش از گرفتاری و

زندگی ات را پیش از مرگ.

معنای واژگان:

ای ابوذر، پنج چیز را پیش از پنج چیز، غنیمت شمار (با ارزش بدان).

جوانی ات را پیش از فرارسیدن (آمدن) پیری، تندرستی ات (سلامتی

ات) را پیش از بیماری، بی نیازی ات را پیش از نیازمندی، آسایش را

پیش از گرفتاری و زندگی ات را پیش از مرگ.

ساختمان واژگان:

غنیمت: ساده / جوانی: وندی / فرارسیدن: وندی / پیری: وندی /

تندرستی: وندی - مرکب / بیماری: وندی / بی نیازی: وندی / نیازمندی:

وندی / آسایش: وندی / گرفتاری: وندی / زندگی: وندی

نقش کلمات:

ای ابوذر: منادا / ، پنج: صفت / چیز: مفعول / پیش از پنج چیز: قید /
غنیمت: مسند / شمار: فعل.

جوانی: مفعول / ت: مضاف الیه / پیش از فرارسیدن پیری: قید [مسند و
فعل حذف شده است.] / تندرستی: مفعول / ت: مضاف الیه / پیش از
بیماری: قید [مسند و فعل حذف شده است.] / بی نیازی: مفعول / ت:
مضاف الیه / پیش از نیازمندی: قید [مسند و فعل حذف شده است.] /
آسایش: مفعول / پیش از گرفتاری: قید [مسند و فعل حذف شده است.] /
زندگی: مفعول / ت: مضاف الیه / پیش از مرگ: قید [مسند و فعل حذف
شده است.]

آرایه:

تضاد: (جوانی ، پیری) ، (تندرستی ، بیماری) ، (بی نیازی ، نیازمندی) ،
آسایش ، گرفتاری) ، (زندگی ، مرگ) * تکرار: پیش از ، ت

ای ابوذر، اگر دربارهٔ چیزی که به آن علم نداری، از تو پرسیده شود،
بگو نمی دانم تا از پیامدهای ناگوار آن در امان بمانی.

معنای واژگان:

ای ابوذر، اگر درباره چیزی که به آن علم (دانش و آگاهی) نداری، از تو پرسیده شود، بگو نمی دانم تا از پیامد (نتیجه، اتفاق) های ناگوار (ناخوشایند و بد) آن در امان بمانی.

ساختمان واژگان:

چیزی: وندی / پیامدها: وندی - مرکب / ناگوار: وندی / در امان: وندی

نقش کلمات:

ای ابوذر: منادا / ، اگر: حرف ربط / درباره: حرف اضافه / چیزی: متمم /
که: حرف ربط / به: حرف اضافه / آن: متمم / علم: مفعول / نداری - از
تو: متمم / پرسیده شود: فعل / بگو: فعل / [که: حرف ربط حذف شده] /
نمی دانم / تا از پیامدها: متمم / ناگوار: صفت / آن: مضاف الیه / در امان:
مسند / بمانی.

ای ابوذر، به اندازه نیاز، سخن بگوی. گشاده روی و خندان باش که
خدای تعالی، گشاده روی و آسان گیر را دوست دارد.

معنای واژگان:

ای ابوذر، به اندازه نیاز، سخن بگوی. گشاده روی و خندان باش که
خدای تعالی (بلندمرتبه)، گشاده روی (خندان) و آسان گیر را دوست
دارد.

ساختمان واژه:

گشاده روی: وندی - مرکب / خندان: وندی / آسان گیر: مرکب

نقش کلمات:

ای ابوذر: منادا / ، به اندازه: متمم / نیاز: مضاف الیه / سخن: مفعول /
بگوی / گشاده روی: مسند / و خندان: معطوف / باش که خدای تعالی:
نهاد / ، گشاده روی: مفعول / و آسان گیر: معطوف / را دوست دارد: فعل
مرکب .

به اندازه نیاز سخن گفتن: کم گوی و گزیده گوی چون در / ...

ای ابوذر، هم نشین نیک بهتر از تنهایی است و تنهایی، بهتر از هم نشین بد
است. مثل مؤمنان، جمله چون یک تن است؛ چون یک اندام را رنجی
رسد، همه اندام ها آگاهی یابند و رنجور شوند.

معنای واژگان:

ای ابوذر، هم نشین نیک بهتر از تنهایی است و تنهایی، بهتر از هم نشین بد
است.

مثل مؤمنان، جمله (همگی) چون یک تن (بدن) است؛ چون یک
اندام (عضو، اعضا) را رنجی رسد، همه اندام ها آگاهی یابند و رنجور
بیمار و دردمند شوند.

ساختمان واژگان:

هم نشین: وندی / بهتر: وندی / تنهایی: وندی / مؤمنان: وندی / رنجی:
وندی / آگاهی: وندی / رنجور: وندی

نقش کلمات:

ای ابوذر: منادا / هم نشین: نهاد / نیک: صفت / بهتر: مسند / از تنهایی:
متمم اسمی / است و: حرف ربط / تنهایی: نهاد / بهتر: مسند / از هم نشین:
متمم اسمی / بد: صفت / است: مثل: نهاد / مؤمنان: مضاف الیه / جمله:
قید / چون یک تن: متمم مسندی / است: چون: حرف ربط / یک اندام:
مفعول / را رنجی: نهاد / رسد، همه اندام ها: نهاد / آگاهی: مفعول /
یابند و رنجور: مسند / شوند.

آرایه: تشبیه: مثل مومنان مانن مثل یک تن است.

مفهوم: مثل مؤمنان... = بنی آدم اعضای یک پیکرند / که در آفرینش ز

یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار / دگر عضوها

را نماند قرار

ای ابوذر، مبادا با برادر مسلمانان قهر کنی؛ زیرا کردار شایسته در هنگام قهر، به درگاه پروردگار پذیرفته نمی شود.

مؤمن برای رهایی از گناه و نافرمانی، بیش از گنجشک در قفس، تلاش می کند.

معنای واژگان:

ای ابوذر، مبادا با برادر مسلمانان قهر کنی؛ زیرا کردار (رفتار) شایسته در هنگام قهر، به درگاه (پیشگاه) پروردگار پذیرفته نمی شود. مؤمن برای رهایی از گناه و نافرمانی، بیش از گنجشک در قفس، تلاش می کند.

ساختمان واژگان:

کردار: وندی / شایسته: وندی / درگاه: ساده(?) / پروردگار: وندی / پذیرفته: وندی / رهایی: وندی / نافرمانی: وندی

نقش کلمات:

ای ابوذر: منادا / مبادا: شبه جمله / با برادر: متمم / مسلمانان: مضاف الیه / قهر کنی: فعل مرکب / ؛ زیرا: حرف ربط / کردار: نهاد / شایسته: صفت / در هنگام قهر: متمم قیدی / ، به درگاه پروردگار: متمم قیدی / پذیرفته: مسند / نمی شود.

مؤمن: نهاد / برای رهایی: متمم / از گناه: متمم اسم / و نافرمانی: معطوف / ، بیش از گنجشک در قفس: قید / ، تلاش: مفعول / می کند: فعل در معنای انجام دادن)

خودارزیابی

۱. منظور از جمله « خداوند به دل ها و کردارتان می نگرد.» چیست؟

باطن افراد از ظاهرشان مهم تر و باارزش تر است زیرا ملاک اصلی هر

کاری نیت قلبی و باطنی است نه ظاهر کار.

۲. این درس را با درس ششم (آداب زندگانی) مقایسه کنید و شباهت

های آن را توضیح دهید.

هر دو به مفاهیم کلیدی زندگی یعنی آداب گفتار و کردار اشاره دارند و

آن را یک ارزش اخلاقی می دانند و نکوهش پرگویی و پرداختن به

سنجیده گویی و کم گویی و خوب حرف زدن اشاره کرده اند.

۳. بیت زیر با کدام بخش درس، ارتباط دارد؟

کمال است در نفس انسان سخن تو خود را به گفتار ناقص

مکن

(بوستان

سعدی)

معنای بیت: سخن و حرف زدن در وجود انسان باعث کمال و

بلندمرتبتگی است پس تو نیز مواظب باش و با سخن خود را ناقص و بی

ارزش نکن. (استفاده درست و به جا از سخن)

تا مرد سخن نگفته باشد / عیب و هنرش نهفته باشد. (سخن باعث کمال و

پیشرفت می شود پس مواظب باش با هر سخنی خود را ناقص نکنی.)

ای ابوذر ، سخنان بیهوده بر زبان میاور و به اندازه نیاز سخن بگوی.

۴.

حکایت سیرت سلمان

سلمان فارسی بر لشکری امیر بود. در میان رعایا چنان حقیر می نمود که

وقتی خادمی به وی رسید ، گفت: این توبره کاه بردار و به لشکرگاه

سلمان بر. چون به لشکرگاه رسید ، مردم گفتند: امیر است. آن خادم

بترسید و در قدم وی افتاد. سلمان گفت: به سه وجه ، این کار را از برای

خودم کردم، نه از بهر تو، هیچ اندیشه مدار. اول آنکه تکبر از من دفع

شود؛ دوم آنکه دل تو، خوش شود؛ سوم آنکه از عهده حفظ رعیت،

بیرون آمده باشم. روضه خلد، مجد خوافی

معنای واژگان:

حکایت سیرت (خلق و خو) سلمان

سلمان فارسی بر لشکری امیر (فرمانده، رئیس) بود. در میان رعایا (

مردمان عادی، عموم مردم) چنان حقیر (کم ارزش، کوچک ، فرودست

) می نمود (نشان می داد، به نظر می رسید) که وقتی خادمی (

خدمتکاری) به وی رسید ، گفت: این توبره (کیسه بزرگ) کاه (خشک

شده محصولات بدون هسته یا دانه (بردار و به لشکرگاه (محل سپاه و لشکر) سلمان بر. چون به لشکرگاه رسید ، مردم گفتند: امیر است. آن خادم بترسید و در قدم وی افتاد. (به پای او افتاد) سلمان گفت: به سه وجه (صورت، علت) ، این کار را از برای خودم کردم، نه از بهر (برای) تو، هیچ اندیشه (ترس) مدار. اول آنکه تکبر (غرور و خودبینی) از من دفع (دور، طرد) شود؛ دوم آنکه دل تو، خوش شود؛ سوم آنکه از عهده (مسؤلیت) حفظ رعیت (مردم) ، بیرون آمده باشم. روضه (باغ) خلد (جاودان، بهشت) ، مجد (بزرگی) خوافی

ساختمان واژگان: حکایت: ساده / فارسی: وندی / لشکری: وندی / رعایا: ساده / خادمی: وندی / توبره: ساده / لشکرگاه: وندی / اندیشه: وندی / رعیت: ساده

نقش کلمات: سلمان فارسی: نهاد / بر لشکری: متمم / امیر: مسند / بود. / در میان رعایا: قید / چنان: قید / [مفعول: حذف شده] حقیق: مسند / می نمود / که وقتی: قید / خادمی: نهاد / به وی: متمم / رسید، گفت / این: صفت / توبره: مفعول / گاه: مضاف الیه / بردار / و به لشکرگاه: متمم / سلمان: مضاف الیه / بر: فعل / چون: حرف ربط / به لشکرگاه: متمم / رسید / مردم: نهاد / گفتند / امیر: مسند / است / آن: صفت / خادم: نهاد / بترسید / و در قدم: متمم / وی: مضاف الیه / افتاد / می توان فعل کنایی / مرکب هم گرفت / سلمان: نهاد / گفت: به سه وجه: متمم ، این کار: مفعول / را از برای خودم :: متمم / کردم: فعل در معنای انجام دادن / ،

نه از بهر تو: متمم / هیچ: قید / اندیشه مدار: فعل کنایی / .اول آنکه تکبر:

نهاد / از من: متمم / دفع: مسند / شود: دوم آنکه دل تو: نهاد / ، خوش:

مسند / شود: سوم آنکه [نهاد: محذوف] از عهده: متمم / حفظ: مضاف الیه

/ رعیت: مضاف الیه / بیرون آمده باشم: فعل

مفهوم: در قدم وی افتاد: کنایه از التماس کرد* هیچ اندیشه مدار: اصلاً

نترس / تکبر از من دفع شود: غرور از من دور شود/از عهده حفظ رعیت

بیرون آمده باشم: مسئولیت مراقبت و حفاظت مردم و زیردستان را انجام

داده باشم.

واژگان و گروه کلمات املائی مهم:

نردبان عقل و احساس - حدیقه سنایی - سعادت و خوش بختی - طنین

زیبای پیغامبر - آبشخور حکمت - ابوذر مسلمان - سیما و چهره ظاهر -

غنیمت و مغنم - مثل مؤمنان - قهر و آشتی - خطبه و وصیت - وصایا و

سفارش ها - رعایای حقیر - توبره بزرگ کاه - عهده و مسئولیت - حفظ

رعیت - روضه خلد مجد خوافی

جیغ بنفش - صدای گرم

حس آمیزی: آرایه ای است که در آن دو حس مختلف در کنار هم می آیند و یا یک

واژه با حس غیرمرتبط به کار می رود. از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر

یادگاری که در این گنبد دوار بماند.

انواع فعل:

۱. ماضی ساده = بن ماضی + شناسه = رفت + م = رفتم
۲. ماضی استمراری = می + ماضی ساده = می + رفتم = می رفتم
۳. ماضی مستمر = داشت + شناسه + ماضی استمراری = داشتم می رفتم
۴. ماضی بعید = صفت مفعولی (بن ماضی + ه) + بود + شناسه = رفته بودم
۵. ماضی نقلی = صفت مفعولی + ام ، ای ، است ، ایم ، اید ، اند = رفته ام
۶. ماضی التزامی = صفت مفعولی + باش + شناسه = رفته باشم
۷. مضارع التزامی = ب + بن مضارع + شناسه = بروم
۸. مضارع اخباری = می + بن مضارع + شناسه = می روم
۹. مضارع مستمر = دار + شناسه + مضارع اخباری = دارم می روم
۱۰. مستقبل (آینده) = خواه + شناسه + بن ماضی = خواهم رفت

شناسه ها = م / ی / د / یم / ید / ند

صفت مفعولی = بن ماضی + ه = رفته



نکته: گاهی قبل از فعل ماضی ساده «ب» می آید این «ب» نشانه ی تاکید است. مثال:

رفت = برفت = برود

نکته ۲: همی در ابتدای فعل به جای «می» به کار می رفته است.

همی رفتم = می رفتم = ماضی استمراری

همی روم = می روم = مضارع اخباری

چند تست از تست های درس دوازدهم (دوستانی که در ۸ دقیقه به ۱۰ سوال

پاسخ دهند ۲۰ هزار تومان جایزه می گیرند.)

۱- کلمات داده شده در کدام گزینه به درستی معنا شده اند؟ (پیامد- رعایا- وجه)

۱) واکنش- عموم مردم- راه ۲) نتیجه- مردم فرمانبردار- قصد ۳) نتیجه- فقرا- صورت ۴) انجام- عموم مردم- اساس

۲- معنای «آبخور» در بیت «یکی راه بگشای تا بگذرم/ به جایی که کرد ایزد، آبخورم» چیست؟

۱) نصیب ۲) سرچشمه ۳) قسمت ۴) روزی

۳- ساخت و زمان کدام فعل با بقیه متفاوت است؟

۱) می پوشید ۲) می گفتید ۳) می دوید ۴) می رسید

۴- در کدام گزینه، همه ی ترکیبات وصفی هستند؟

۱) هم نشین بد- هنگام قهر- برادر مسلمان
۲) سفارش پیامبر- خداوند متعال- مشتاق شنیدن

۳) کردار شایسته - جغرافیای فرهنگی - توبره سنگین (۴) هم نشین نیک -
دین جهانی - پیام آور رحمت

۵- ساختمان کدام واژه با بقیه متفاوت است؟

۱) گرفتار (۲) خندان (۳) آسان گیر (۴) گویش

۶- کدام گزینه با بقیه متفاوت است؟

۱) جوانی (۲) پیری (۳) بی نیازی (۴) فنی

۷- آرایه مقابل کدام گزینه نادرست است؟

۱) سخنان سرشار از حکمت پیامبر (ص) مرز جغرافیایی و رنگ روزگار
ویژه‌ای ندارد. (کنایه)

۲) پیام پیامبر (ص) گنجینه و آبشخوری است که انسانیت، همواره بدان
نیازمند است. (تشبیه)

۳) مومن برای رهایی از گناه، بیش از گنجشک در قفس تلاش می کند.
(مراعات نظیر)

۴) یک روز، ناگهان از آسمان آتش بارید. (تشخیص)

۸- کدام گزینه ساختمان متفاوتی دارد؟

۱) پیامدها (۲) تندرستی (۳) هماهنگی ها (۴) گشاده
رو

۹- ارتباط معنایی کدام گزینه با سایرین کمتر است؟

۱) زیبایی به خوش سیرتی است، نه به خوش صورتی

۲) صبر کن ای دل که صبر سیرت اهل صفاست چاره عشق احتمال ،
شرط محبت وفاست

۳) تن آدمی شریف است به جان آدمیت نه همین لباس زیباست
نشان آدمیت

۴) اگر هوشمندی به معنی گرای
به جای
که معنی بماند نه صورت

۱۰- کدام گزینه وابستهٔ پسین از نوع صفت بیانی وجود دارد؟

۱) شور زندگی یکبار دیگر مردان را به خرمشهر کشاند.

۲) جوانی او در شهر آسمانی خرمشهر مانده است.

۳) اینجا کربلاست و ما همه با یزیدی‌ها می‌جنگیم.

۴) گفت: این توبرهٔ کاه بردار و به لشکرگاه سلمان بر.

۱- کلمات داده شده در کدام گزینه به درستی معنا شده‌اند؟ (پیامد - رعایا - وجه)

۱) واکنش - عموم مردم - راه (۲) نتیجه - مردم فرمانبردار - قصد (۳)
نتیجه - فقرا - صورت (۴) انجام - عموم مردم - اساس

۲- معنای «آبخور» در بیت «یکی راه بگشای تا بگذرم/ به جایی که
کرد ایزد، آبخورم» چیست؟

۱) نصیب (۲) سرچشمه (۳) قسمت (۴) روزی

۳- ساخت و زمان کدام فعل با بقیه متفاوت است؟

۱) می پوشید (۲) می گفتید (۳) می دوید (۴)
می رسید

۴- در کدام گزینه، همه‌ی ترکیبات وصفی هستند؟

۱) هم‌نشین بد - هنگام قهر - برادر مسلمان
خداوند متعال - مشتاق شنیدن
۲) سفارش پیامبر -

۳) کردار شایسته - جغرافیای فرهنگی - توبره سنگین (۴) هم نشین نیک -
دین جهانی - پیام آور رحمت

۵- ساختمان کدام واژه با بقیه متفاوت است؟

۱) گرفتار (۲) خندان (۳) آسان گیر (۴) گویش

۶- کدام گزینه با بقیه متفاوت است؟

۱) جوانی (۲) پیری (۳) بی نیازی (۴) فنی

۷- آرایه مقابل کدام گزینه نادرست است؟

۱) سخنان سرشار از حکمت پیامبر (ص) مرز جغرافیایی و رنگ روزگار
ویژه‌ای ندارد. (کنایه)

۲) پیام پیامبر (ص) گنجینه و آبشخوری است که انسانیت، همواره بدان
نیازمند است. (تشبیه)

۳) مومن برای رهایی از گناه، بیش از گنجشک در قفس تلاش می کند.
(مراعات نظیر)

۴) یک روز، ناگهان از آسمان آتش بارید. (تشخیص)

۸- کدام گزینه ساختمان متفاوتی دارد؟

۱) پیامدها (۲) تندرستی (۳) هماهنگی ها (۴) گشاده
رو

۹- ارتباط معنایی کدام گزینه با سایرین کمتر است؟

۱) زیبایی به خوش سیرتی است، نه به خوش صورتی

۲) صبر کن ای دل که صبر سیرت اهل صفاست چاره عشق احتمال،
شرط محبت وفاست

۳) تن آدمی شریف است به جان آدمیت نه همین لباس زیباست
نشان آدمیت

۴) اگر هوشمندی به معنی گرای
به جای
که معنی بماند نه صورت

۱۰- کدام گزینه وابستهٔ پسین از نوع صفت بیانی وجود دارد؟

۱) شور زندگی یکبار دیگر مردان را به خرمشهر کشاند.

۲) جوانی او در شهر آسمانی خرمشهر مانده است.

۳) اینجا کربلاست و ما همه با یزیدی‌ها می‌جنگیم.

۴) گفت: این توبرهٔ کاه بردار و به لشکرگاه سلمان بر.

درس سیزدهم: تحلیلگر: بانومحمدی نسب

تشکر از تدریس خوب ایشان

□ □ □ قیصر امین پور :

متولد اردیبهشت ماه ۱۳۳۸ در گتوند خوزستان است. در سال ۱۳۸۲ به عنوان عضو
منتخب فرهنگستان زبان و ادب فارسی انتخاب شد.

وی اولین مجموعه شعرش را با عنوان «تنفس صبح» که بخش عمده آن غزل و چندین
قطعه شعر بود منتشر کرد. دومین مجموعه ایشان «در کوچه آفتاب» نام دارد.

منظومه «ظهر روز دهم» یک منظومه ۲۸ صفحه‌ای است که ظهر عاشورا و غوغای
کربلا و تنهایی عشق را توصیف می‌کند.

دیگر اثر او «آینه های ناگهان» است که تحول کیفی و کمی شاعر را بازتاب می کند و در ساختاری نو عرضه می شود .

کتاب های « به قول پرستو » و «مثل چشمه مثل رود» کتاب های ایشان در زمینه ادبیات کودکان و نوجوانان است.

قالب های شعر مورد علاقه ایشان، چهار پاره، غزل، دوبیتی، قالب نیمایی و مثنوی است .

امین پور در شعر هایش می کوشد از زبان سلیس و روان استفاده کند و به کار گرفتن کنایات و اصطلاحات متداول زبان به باروری شعر او کمک کرده است .

شعر زیر از کتاب «تنفس صبح» که برای امام خمینی (ره) سروده شده، انتخاب شده است :

لخند تو خلاصه خوبی هاست

لختی بخند خنده گل زیباست

پیشانی تنفس یک صبح است

صبحی که انتهای شب یلداست

در چشمت از حضور کبوترها

هر لحظه مثل صحن حرم غوغاست

رنگین کمان عشق اهورایی

از پشت شیشه دل تو پیداست

فریاد تو تلاطم یک طوفان است آرامشت تلاوت یک دریاست

با ما بدون فاصله صحبت کن

ای آن که ارتفاع تو دور از ماست

تحلیلگر بانو محمدی نسب

به نام خداوند جان و خرد

□ تحلیل درس سیزدهم آشنای غریبان

□ مدرس ارجمند: بانو محمدی نسب

□ قالب اشعار این درس غزل است .

در این قالب شعر مصراع اول با تمام مصراع های دوم هم قافیه است و از این جهت شبیه قصیده می باشد.

غزل از قرن ۶ هجری رواج پیدا کرد . محتوای غزل در آغاز عاشقانه است اما با ظهور

سنایی معشوق زمینی رنگ آسمانی پیدا می کند و غزل عارفانه پدید می آید.

موضوع غزل بیان احساسات ، عواطف ، وصف طبیعت و یاد ایام جوانی است.

تعداد ابیات غزل بین ۷ تا ۱۲ بیت است تعداد ابیات مرز غزل و قصیده را تعیین نمی کند بلکه محتوا و درون مایه تعیین کننده است.

از انقلاب مشروطه به بعد غزل جنبه اجتماعی و سیاسی نیز به خود گرفت و کسانی چون فرخی یزدی به سرودن غزل اجتماعی پرداختند.

بر خلاف قصیده در غزل، رعایت یک موضوع خاص و واحد شرط نیست.

اهداف آموزشی این درس:

□ □ آشنایی بیشتر دانش آموزان با دو امام بزرگوار (امام رضا علیه السلام و امام مهدی عجل الله تعالی فرجه)

□ □ آشنایی بیشتر دانش آموزان با ردیف و انواع آن.

□ □ تقویت مهارت درست خوانی شعر با لحن مناسب

روش پیشنهادی تدریس:

کارایی گروه

پرسش و پاسخ

روش تدریس اعضای گروه

□ □ وسایل کمک آموزشی: کتاب های مرتبط با محتوا و مضمون درس، تخته

و مازیک، عکس، نمایش بخشی از فیلم ولایت عشق برای ایجاد انگیزه بیشتر.

عنوان آغازین درس (آشنای غریبان) دارای تناقض (پارادوکس) است و در آن به وجود امام غریبان اشاره دارد.

لحن خوانش غزل نخستین، لحن روایی آمیخته با بیان عواطف و آرزوهاست و در غزل امام خمینی (ره) لحنی امید دهنده و بشارت آمیز است.

برای تاثیر گذاری و التذاذ ادبی، بهتر است از خوانش دسته جمعی بهره ببریم

این شعر را قیصر امین پور در وصف عظمت و بزرگی اما رضا (ع) سروده است و شکوه و لطافت، مهربانی و غریب بودن ایشان را بیان می کند. تمام ابیات این غزل در وصف آن امام بزرگوار است.

□ واژه های خروشان، پریشان، بیابان، باران، شهیدان، غریبان و خراسان قافیه اند.

تورا می شناسند ردیف به صورت جمله

#آشنای_غریبان

#پایه_نهم

تحلیگر بانو محمدی نسب

□ □ □ □

□ بیت اول:

چشمه های خروشان تورامی شناسند / موج های پریشان تورامی شناسند

□ □ قلمرو زبانی :

واژه ها:

خروشان : پر جوش و خروش

پریشان : آشفته

□ چشمه (چشم +ه) ، خروشان (خروش +ان) و پریشان (پرش +ان) غیر ساده مشتق (

وندی)

چشمه های خروشان و موج های پریشان : ترکیب وصفی

مصراع اول و دوم جمله سه جزئی هستند .

چشمه های خروشان: نهاد ، چشمه هسته / ها : وابسته پسین البته در دوره متوسطه اول به

این نوع وابسته اشاره نشده است.

خروشان: وابسته پسین صفت بیانی

تو : مفعول

می شناسند : فعل

موج های پریشان : نهاد / موج هسته/ها وابسته پسین / پریشان : وابسته پسین صفت بیانی

تو : مفعول

می شناسند: فعل

□ □ قلمرو فکری :

چشمه های خروشان و موج های آشفته ، با تو آشنا هستند و تو را می شناسند.

□ □ قلمرو ادبی:

چشمه ها و موج ها می شناسند آرایه تشخیص / چشمه ، خروشان و موج : مراعات

نظیر / واج آرایه (ش) / کلمات نظیر به نظیر هماهنگ : موازنه

□ بیت دوم : پرسش تشنگی را تو آبی ، جوابی / ریگ های بیابان تو را می شناسند.

□ □ قلمرو زبانی :

پرسش و تشنگی : غیر ساده مشتق (وندی)

ریگ ها : غیر ساده دارای وند تصریفی است (وندی)

بیابان: ساده با توجه به وضعیت امروز

مصراع اول : جمله چهار جزئی

تو : نهاد / پرسش تشنگی متمم

آب و جواب مسند / هستی فعل

پرسش تشنگی : پرسش هسته، تشنگی وابسته پسین مضاف الیه

(پرسش تشنگی را: را به معنی برای حرف اضافه و پرسش تشنگی متمم)

مصراع دوم: جمله سه جزئی

ریگ های بیابان: نهاد، ریگ هسته / ها وابسته پسین / بیابان وابسته پسین مضاف الیه

تو: مفعول وهسته

(ریگ و بیابان)، (تشنگی و آب) و (پرسش و جواب) تناسب

□ □ قلمرو فکری:

اماما، شما برای انسان های تشنه معرفت مثل آب باارزش هستید

ریگ ها و سنگ ریزه های بیابان هم نسبت به شما معرفت دارند.

□ □ قلمرو ادبی:

پرسش تشنگی: اضافه تشبیهی (تشنگی به پرسش تشبیه شده)

تو آبی، جوابی: تو مشبه، آب و جواب مشبه به این مصراع سه تشبیه دارد.

مصراع دوم: تشخیص

ریگ و بیابان، پرسش و جواب: مراعات نظیر

پرسش و جواب: تضاد

#آشنای_غریبان

#پایه_نهم

تحلیلگر بانو محمدی نسب

□ بیت سوم :

نام تو رخصت رویش است و طراوت / زین سبب برگ و باران ، تو را می شناسند

□ □ قلمرو زبانی :

□ رخصت: اجازه ، دستور ، فرمان

رویش : رویدن

طراوت : تازگی ، شادابی

زین سبب : از این سبب ، به این دلیل

رویش (رو: بن مضارع + ی میانجی + ش) ، باران : ساده

مصراع اول: جمله سه جزئی

نام تو : نهاد ، نام هسته / تو وابسته پسین مضاف الیه

رخصت رویش و طراوت : مسند ، رخصت هسته / رویش وابسته پسین مضاف الیه / او

عطف / طراوت معطوف وابسته پسین مضاف الیه

مصراع دوم: جمله سه جزئی

برگ و باران نهاد / برگ هسته / باران معطوف به نهاد و هسته

تو : مفعول و هسته

زین سبب : قید

□ □ قلمرو فکری :

نام تو اجازه ای است برای رویدن و شادابی ؛ به این دلیل همه گیاهان و باران تو را می شناسند . (تو باعث طراوت و شادابی هستی)

□ □ قلمرو ادبی :

مصراع دوم : تشخیص ، واج آرایی (ب) و (ر)

□ بیت چهارم :

هم تو گل های این باغ را می شناسی / هم تمام شهیدان تو را می شناسند

□ □ قلمرو زبانی :

□ شهید: کشته در راه خدا، شاهد و حاضر ، جمع مکسر: شهیدا

مصراع اول: جمله سه جزئی

تو: نهاد و هسته

گل های این باغ : گروه مفعولی / گل : هسته / ها: وابسته پسین علامت جمع / این :

وابسته پیشین برای باغ ، نوع آن صفت اشاره / باغ : وابسته پسین مضاف الیه

هم: حرف ربط همپایگی یا به قولی پیوند همپایگی

مصراع دوم: جمله سه جزئی

تمام شهیدان: نهاد وهسته / تمام وابسته پیشین صفت مبهم

هم: حرف ربط همپایگی

تو: مفعول وهسته

گل ها و شهیدان: وندی

□ □ قلمرو فکری:

اماما، تو انسان های خوب و شهیدان همچون گل این سرزمین (ایران واسلام) رامی شناسی، هم شهیدان تو را می شناسند و عظمت تو را درک کرده اند.

□ □ قلمرو ادبی:

گل: استعاره از شهیدان و انسان های خوب

باغ: استعاره از ایران و اسلام

گل و باغ: مراعات نظیر

#آشنای_غریبان

#پایه_نهم

تحلیلگر بانو محمدی نسب

□ بیت پنجم :

اینک ای خوب ، فصل غریبی سر آمد / چون تمام غریبان تو را می شناسند

□ □ قلمرو زبانی :

□ غریب : نا آشنا ، بیگانه و دور از وطن اینک : الان

سر آمد : به پایان رسید

مصراع اول: دارای دو جمله / ای خوب منادا و شبه جمله

فصل غریبی سر آمد، جمله دوم که دو جزئی است .

فصل غریبی : گروه نهادی / فصل هسته / غریبی : وابسته پسین مضاف الیه

سر آمد : فعل مرکب

مصراع دوم : جمله سه جزئی است

تمام غریبان: گروه نهادی / تمام وابسته پیشین صفت مبهم / غریبان : هسته

تو : مفعول و هسته

غریبی : غیر ساده (غریب + ی مصدری) و غریبان : وندی

خوب : صفت جانشین اسم

غریبان : صفت جانشین اسم

سرآمد: فعل مرکب

اینک: قید زمان

□ □ قلمرو فکری:

اکنون ای امام خوب من ، روزگار و زمان غریبی و تنهایی شما به پایان رسید زیرا تمام انسان های غریب و دور از وطن ، تو را می شناسند. (امام رضا (ع) برای همه دوست داشتنی و آشنا هستند.)

□ □ قلمرو ادبی:

خوب : مجازا ، امام رضا

سر آمد : کنایه از به پایان رسیدن

□ بیت ششم :

کاش من هم عبور تو را دیده بودم / کوچه های خراسان تو را می شناسند

□ □ قلمرو زبانی :

□ عبور : گذشتن ، رد شدن

مصراع اول: دو جمله

کاش : شبه جمله (اصوات)

من هم عبور تو را دیده بودم : جمله سه جزئی

من : نهاد و هسته

عبور تو : گروه مفعولی / عبور هسته / تو : وابسته پسین، مضاف الیه

دیده بودم : فعل ماضی بعید

هم : قید مختص

مصراع دوم: جمله سه جزئی

کوچه های خراسان : گروه نهادی

کوچه : هسته / ها : وابسته پسین علامت جمع / خراسان: وابسته پسین مضاف الیه

تو: مفعول و هسته

□ □ قلمرو فکری :

ای کاش وقتی از کوچه های خراسان عبور می کردی من هم بودم و می دیدم ؛ کوچه های خراسان با وجود مبارکت آشنا هستند .

□ □ قلمرو ادبی :

کوچه های خراسان می شناسند : تشخیص

این بیت تلمیح دارد به سفر امام رضا (ع) به خراسان

به نام آنکه جان را فکرت آموخت

♦ درس چهاردهم پایه نهم:

پیدای پنهان (پارادوکس)

تحلیلگر: بانوسالاروند

باتشکر از ایشان و تدریس خوبشان

جهان، جمله، فروغ روی حق دان حق اندر وی ز پیدایی است، پنهان
(بیت دو جمله)

جهان: مفعول

✓ جمله: صفت از نوع مشترک یا قید همیشه گرفت.

✓ جمله جهان: مفعول

فروغ روی حق: گروه مسندی

دان: فعل نهاد ان محذوف است (تو)

حق: نهاد

اندر: حروف اضافه _وی متمم

ز: حرف اضافه

پیدایی: متمم (ی) نسبت

پنهان: مسند

مفضل، روزی در نزدیک مزار شریف پیامبر اکرم (ص) نشسته بود که دید شخصی با یکی از دوستانش به آنجا آمده است و در ضمن صحبت هایش وجود خدا و نبوت را رد میکند.

مفضل به شدت به سخنان او اعتراض کرد و آن گمراه، جواب گفت که اگر از شاگردان جعفر بن محمد (ع) هستی، باید بدانی که او زیاد از این، سخنان ما را شنیده و با متانت جواب گفته است؛ لذا تو هم با ما شایسته سخن بگو.

بند 11 جمله است.

دانش زبانی :

نشسته بود: فعل ماضی بعید

مفضل: نهاد

✓ در نزدیک: حرف اضافه

✓ مزار: م الیه

شریف: صفت

✓ در نزدیک مزار شریف: گروه قیدی

پیامبر: مضاف الیه

اکرم: صفت

دید: فعل و نهاد آن محذوف

شخصی با یکی از دوستانش به آنجا آمده است: مفعول برای فعل دید

آمده است: فعل

شخصی: نهاد

با: حرف اضافه، یکی: متمم

از: حرف اضافه دوستانش متمم

به آنجا: متمم قیدی

✓ در ضمن صحبت هایش: گروه قیدی

صحبت هایش: م الیه

وجود خدا و نبوت: مفعول

✓ رد: مسند

✓ می کند: فعل اسنادی

مفضل...: نهاد

به شدت: متمم قیدی

به سخنان متمم_ او مضاف الیه

✓ اعتراض : مفعول

✓ کرد: فعل ساده

گفت : فعل... که اگر از شاگردان.... مفعول برای فعل گفت

آن گمراه: گروه نهادی

هستی: فعل اسنادی_ (ی) نهاد اجباری

از شاگردان جعفر بن محمد (ع) متمم در نقش مسند

✓ باید: قید الزام

بدانی: فعل_ (ی): نهاد اجباری

(که او را زیاد... مفعول برای فعل بدانی

شنیده است: فعل_ او نهاد محذوف

سخنان ما: مفعول

زیاد از این : متمم قیدی

با متانت: متمم قیدی

جواب: مفعول_ گفته است: فعل_ نهاد محذوف

لذا: حرف الزام

تو: نهاد

هم: حروف تسویه ✓

شایسته: قید

باما: متمم

سخن: مفعول بگو: فعل امر

پاراگراف دوم:

مفضّل اندوهناک، نزد امام صادق (ع) رفت و ماجرا را برای ایشان گفت.
امام در پاسخ، حکمت های افرینش را این گونه بیان فرمودند:

ابتدا می کنم ای مفضّل، به یاد کردن خلقت انسان. پس، عبرت گیر از
آن. تفکر کن ای مفضّل، در همهء اعضای بدن و تدبیر آن ها که هر یک
برای هدفی و حاجتی آفریده شده اند؛ دست ها برای کار کردن، پاها
برای راه رفتن، چشم ها برای دیدن. همچنین اگر در جمیع اعضا تأمل
کنی، میبینی هر یک برای کاری خلق شده اند.

✓ جمله 15

رفت: فعل

مفضل : نهاد

اندوهناک: قید

نزد: حرف اضافه_ امام صادق(ع): متمم

گفت: فعل_ نهاد: محذوف

ماجرا: مفعول

برای ایشان: متمم

بیان فرمودند: فعل مرکب

امام: نهاد

در پاسخ: متمم

حکمت های آفرینش: مفعول

این گونه: قید

ابتدا می کنم: فعل مرکب

م..نهاد اجباری

✓ (جمله سه جزئی گذرا به متمم)

به یاد کردن خلقت انسان: متمم

✓ ☞ پس: قید

✓ گیر: فعل_ نهاد محذوف_ مفعول عبرت

از آن: متمم.. (جمله چهار جزیی گذرا به مفعول و متمم)

تفکر کن: فعل_ نهاد محذوف (سه جزیی گذرا به متمم)

ای مفضل: ندا و منادا_ شبه جمله

در همهء اعضای بدن: گروه متممی

همه: صفت مبهم_ اعضا هسته و متمم_ بدن: وابسته پسین (مضاف الیه)

تدبیر آنها: عطف به متمم (و در تدبیر آنها)

✓ شده اند: فعل اسنادی

هریک: نهاد

برای هدفی و حاجتی: متمم

✓ آفریده: مسند

دست ها: نهاد

برای کار کردن: متمم - آفریده مسند

شده اند: فعل

پاها: نهاد

برای راه رفتن: متمم

آفریده: مسند_ شده اند: فعل

چشم ها: نهاد

برای دیدن: متمم

آفریده: مسند_ شده اند: فعل

✓ هم چنین: قید

اگر: حرف شرط

در جمیع اعضا: متمم_ جمیع: وابسته پیشین_ صفت مبهم_ (اعضاهسته و متمم)

تأمل کنی: فعل مرکب و نهاد (ی اجباری)

✓ می بینی: فعل_ (ی) نهاد اجباری_ هریک برای کاری خلق شده

اند_ مفعول برای فعل می بینی

هریک: نهاد

برای کاری: متمم

خلق: مسند

شده اند: فعل اسنادی_ ماضی نقلی

♦ پاراگراف سوم

مفضل گفت: ای مولای من! گروهی می گویند که اینها کار طبیعت است. حضرت فرمود: پیرس از ایشان که آیا این طبیعت که شما می گوید، علم و قدرت دارد بر این کارها یا نه؟ اگر گویند که علم قدرت دارد، پس به خدا قائل شده اند و او را ((طبیعت)) نام کرده اند؛ زیرا معلوم است که طبیعت را شعور و اراده نیست؛ و اگر گویند که طبیعت را علم اراده نیست، پس معلوم است که این کارها از طبیعت بی شعور، صادر نمی شود.

جمله 19

□ فرمود: فعل_ (پیرس.... تمام جمله بعد مفعول برای فعل فرمود)

پیرس: فعل_ نهاد محذوف..

که: حرف ربط

می گوید: فعل

شما: نهاد

این طبیعت علم و قدرت دارد.. مفعول برای فعل می گوید

این طبیعت: مفعول

دارد: فعل_ (د) نهاد اجباری

علم و قدرت: مفعول

بر: حرف اضافه_ این کارها: متمم

یا نه: یا ندارد فعل (حذف به قرینه لفظی)

اگر: حرف شرط

گویند: فعل_ (ند) نهاد اجباری

علم قدرت_ مفعول_ دارد فعل

پس: قید (بنا بر این)

به خدا: متمم

قائل: مسند_ شده اند: فعل اسنادی

اورا: مفعول_ طبیعت مسند

نام کرده اند: فعل (نام نهادن).. (جمله چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند)

زیرا: حرف تعلیل

معلوم: مسند_ است_ فعل اسنادی_ نهاد محذوف

که: حرف ربط

را: حرف اضافه (برای)

طبیعت: متمم

شعور و اراده: نهاد

نیست: فعل خاص (وجود ندارد)

گویند: فعل_ (ند نهاد اجباری) (که طبیعت را...مفعول برای گویند

را: تغییر فعل

علم و اراده: مفعول_ نیست: فعل خاص.. نهاد طبیعت

پس: قید

معلوم: مسند_ است: فعل اسنادی_ نهاد محذوف

این کارها: نهاد

از طبیعت بی شعور: گروه متممی

صادر: مسند_ نمی شود (فعل اسنادی)

گفت ۱

ای مولای من ۲

گروهی می گویند ۳

که اینها کار طبیعت است. ۴

حضرت فرمود: ۵

پرس از ایشان ۶

که ایا این طبیعت که شما میگوید ۷

،علم و قدرت دارد بر این کارها ۸

✓ یا نه ۹

اگر گویند ۱۰

که علم قدرت دارد، ۱۱

پس به خدا قائل شده اند ۱۲

و او را ((طبیعت)) نام کرده اند ۱۳

؛ زیرا معلوم است ۱۴

که طبیعت را شعور و اراده نیست ۱۵

؛ و اگر گویند ۱۶

که طبیعت را علم اراده نیست ۱۷

، پس معلوم است ۱۸

که این کارها از ... صادر نمیشود. ۱۹.

♦ پاراگراف چهارم:

ای مفضل! چه کسی دل را در میان سینه قرار داده و پنهان کرده و پیراهنی که پرده ی دل است، بر روی آن پوشانیده و دنده ها را بر بالای آن حافظ گردانیده، با گوشت و پوستی که بر روی دنده ها قرار داده، برای آنکه از خارج، چیزی بر آن وارد نشود که موجب جراحت آن گردد؟ چه کسی شش را با دزنِ رل قرار داده که پیوسته در حرکت است و باز نمی ایستد؟ برای آنکه حرارت در دل جمع نشود که آدمی را تلف کند.

جمله 4

جمله اول

ای: حرف ندا_ مفضل: ندا

جمله دوم:

قرار داده است: فعل_ (حذف به قرینه لفظی)

چه کسی: نهاد

دل: مفعول

در میان: حرف اضافه

سینه: متمم

جمله سوم

کرده است: فعل_ (حذف به قرینه لفظی)

نهاد: محذوف (او)

مفعول: محذوف (آن را)

پنهان: مسند (چهار جزئی گذرا به مسند و مفعول)

جمله چهارم

است: فعل اسنادی

پیراهنی: نهاد

که: حرف ربط

پرده ی دل: گروه مسندی_ (پرده هسته و مسند_ دل مضاف الیه)

جمله پنجم: پوشانیده است: فعل_ نهاد (محذوف)

بر روی: حرف اضافه_ آن: متمم

جمله ششم: گردانیده است: فعل اسنادی (حذف به قرینه لفظی) نهاد

محذوف

حافظ: مسند

بر بالای: حرف اضافه

آن: متمم

✓ مفعول در جمله اول محذوف است، آن را، جمله چهار جزئی گذرا

به مسند و مفعول

جمله هفتم

قرار داده است: فعل_ نهاد محذوف

با: حرف اضافه_ گوشت و پوستی: متمم

که: حرف ربط

بر روی: حرف اضافه

دنده ها: متمم

جمله هشتم

نشود: فعل اسنادی

وارد: مسند

چیزی: نهاد

بر آن: متمم

از خارج: متمم قیدی

بر آی: حرف اضافه

آن: متمم

که: حرف ربط

جمله نهم:

گردد: فعل اسنادی_ نهاد محذوف

موجب جراحت آن: متمم در نقش مسند(موجب: حرف اضافه)

جمله دهم :

قرار داده است: فعل ماضی نقلی

چه کسی: نهاد

شش: مفعول

بادزن: مسند_ دل: مضاف الیه_ جمله 4 جزئی گذرا به مسند و مفعول

جمله یازدهم

است: فعل اسنادی_ نهاد محذوف

در حرکت: متمم در نقش مسند

که: حرف ربط

پیوسته: قید

جمله دوازدهم : نمی ایستد: فعل_ نهاد اجباری (د)

باز: قید

جمله سیزدهم : نشود: فعل اسنادی

حرارات: نهاد

در دل: متمم

جمع: مسند

جمله چهاردهم

کند: فعل_ نهاد اجباری

آدمی: مفعول

تلف: مسند_ جمله 4 جزئی گذرا به مفعول و مسند

♦ پاراگراف پنجم

ای مفضل! اکنون تامل کن در قوه ها و فواید آنها که حق تعالی در وجود انسان قرار داده است. اگر از این قوه ها حافظه را نمی داشت، چگونه بود حال او و چه خلل ها داخل می شد در امور و زندگانی و کارهای او! زیرا در خاطرش نمی ماند که از او چه در نزد مردم است و از مردم چه در نزد اوست؛ چه داده است و چه گرفته است

و در خاطرش نبود آنچه را دیده و آنچه را شنیده و آنچه گفته و آنچه به او گفته اند و به یاد نداشت که چه کسی به او نیکی کرده و چه کسی به او بدی کرده است و چه چیز نفع دارد او را و چه چیز ضرر دارد .

جمله...21

جمله اول

ای: حرف ندا_ مفضل منادا

جمله دو

تامل کن: فعل امر و نهاد آن تو محذوف

اکنون: قید

در قوه ها و فواید آنها:

گروه متممی (قوه و فواید هسته و متمم_ها: وابسته پسین_ آن ها: وابسته پسین و مضاف الیه)

جمله سوم:

قرار داده است: فعل: ماضی نقلی

حق تعالی: گروه نهادی (حق هسته و نهاد_ تعالی صفت و وابسته پسین)

در وجود: متمم

مفعول در جمله حذف شده است_ جمله سه جزئی گذرا به مفعول (آن)؟

جمله چهار

نمی داشت: فعل_ نهاد محذوف

حافظه: مفعول

اگر: حرف شرط

از این قوه ها: گروه متممی

جمله پنج

بود: فعل اسنادی

چگونه: مسند

حال او: گروه نهادی

جمله شش

می شد: فعل اسنادی

داخل: مسند

چه خلل ها: گروه نهادی

در امور و زندگانی و کارهای او: گروه متممی_ امور و زندگانی و کار

هسته متمم_ او: مضاف الیه

جمله هفت

نمی ماند: فعل_ نهاد (محدوف) (آن)

در خاطرش: متمم

جمله هشت

است: فعل خاص (وجود دارد)

چه: نهاد_ ضمیر پرسشی

که: حرف ربط

از او: متمم

در نزد: حرف اضافه

مردم: متمم

جمله نهم

است: فعل خاص (وجود دارد)

چه: نهاد

از مردم: متمم

نزد او: متمم

جمله ده

داده است: فعل ماضی نقلی_ نهاد محذوف

چه: ضمیر پرسشی_ مفعول

جمله یازده

گرفته است: فعل_ نهاد محذوف

چه: ضمیر پرسشی_ مفعول

جمله دوازده

نبود: فعل خاص (وجود نداشت)_ نهاد (محذوف) (آن)

در خاطرش: گروه متممی (خاطره هسته و متمم_ مثل: مضاف الیه_ وابسته

پسین

آنچه را دیده_ و آنچه را شنیده_ و آنچه را به او گفته اند: مفعول برای

فعل نبود

جمله سیزده

دیده است: فعل حذف به قرینه لفظی_ نهاد محذوف

آنچه را: مفعول_ آنچه: ضمیر پرسشی

جمله چهارده

شنیده است: فعل_ حذف به قرینه لفظی_ نهاد محذوف

انچه را:مفعول

جمله پانزده

گفته است:فعل_ حذف به قرینه لفظی_ نهاد محذوف

آنچه:مفعول

جمله شانزده

گفته اند:فعل_(ند)نهاد اجباری

به او:متمم_(مفعول آن چه را حذف شده است)

جمله هفده

به یاد نداشت:فعل مرکب پیشوندی(نهاد حذف شده)

چه کسی به او نیکی کرده است:مفعول برای فعل به یاد نداشت

جمله هجده

کرده است:فعل

چه کسی:نهاد

نیکی:مفعول

به او: متمم

جمله نوزدهم

کرده است: فعل

چه کسی: نهاد

بدی: مفعول به او: متمم

جمله بیست

دارد: فعل

چه چیز: نهاد

نفع: مفعول

او: متمم

را: برای حرف اضافه

جمله بیست و یک

دارد: فعل

چه چیز: نهاد

ضرر: مفعول

♦ پاراگراف ششم

و نعمت و فراموشی در آدمی، اگر تامل کنی، عظیم تر است از نعمت یادآوری. اگر فراموشی در آدمی نبود، هیچ کس از مصیبتی آرامش نمیافت کینه ی هیچ کس از سینه اش بیرون نمی شد و از هیچ یک از نعمت های دنیا بهره مند نمی شد؛ برای آنکه آسیب هایی که بر او وارد شده، همیشه در برابر او بود و امید نداشت که شخصی که دشمن اوست، از احوال او غافل گردد؛ یا حسودی، لحظه ای از فکر او بپردازد. پس نمیبینی که خداوند حکیم حافظه و فراموشی را در آدمی قرار داده و هر دو ضد یکدیگرند؟ در هر یک مصلحتی هست که وصف نمی توان کرد.

✓ جمله 17

جمله اول

تامل کنی: فعل_ (ی) نهاد اجباری

و در نعمت فراموشی: گروه متممی (نعمت هسته و متمم_ فراموشی صفت نسبی وابسته پسین)

اگر: حرف شرط

جمله دوم

است: فعل اسنادی_ نهاد محذوف

عظیم تر: مسند

از نعمت یاد آوری: گروه متممی

جمله سوم

نبود: فعل خاص

فراموشی: نهاد

در آدمی: متمم_ (ی) در آدمی وحدت است؟

اگر: حرف شرط

جمله چهارم

نمی یافت: فعل

هیچ کس: نهاد

آرامش: مسند

از مصیبتی: متمم ((ی) در مصیبتی وحدت است یک مصیبت)؟

جمله پنجم

نمیشد: فعل خاص_ (نمی رفت)

کینه هیچ کس: گروه نهادی_ (کینه نهاد و هسته_ هیچ کس ضمیر مبهم و مضاف الیه)

از: حرف اضافه

سینه اش: سینه مضاف الیه_ (ش) وابسته وابسته مضاف الیه

بیرون: قید

جمله ششم

نمی شد: فعل اسنادی_ نهاد او محذوف

بهره مند: مسند

از هیچ یک: متمم_ (هیچ یک ضمیر مبهم)

از نعمت های دنیا: گروه متممی (نعمت هسته و متمم_ ها: وابسته

پسین_ دنیا: مضاف الیه و وابسته پسین)

جمله هفت

شده است: فعل اسنادی_ (است حذف به قرینه لفظی)

وارد: مسند

آسیب های: نهاد

که: حرف ربط

بر او: متمم

جمله هشت

بود: فعل خاص وجود داشت_ نهاد محذوف آن

در برابر او: متمم در نقش مسند(در برابر: حرف اضافه ..او: متمم)

جمله نهم

نداشت: فعل_ نهاد او محذوف

امید: مفعول

جمله ده

است: فعل

شخصی: نهاد

دشمن او: گروه مسندی

که: حرف ربط

جمله یازده

گردد:فعل اسنادی_ نهاد او محذوف

غافل_ مسند

از احوال او: گروه متممی

جمله دوازدهم

پیردازد:فعل

حسودی:نهاد

از فکر او: گروه متممی

یا حرف عطف

لحظه ای:قید زمان

جمله سیزده

نمی بینی:فعل(ی)نهاد اجباری

✓ پس:قید بنابراین

جمله چهاردهم

قرار داده است: فعل

خداوند حکیم: گروه نهادی

حافظه و فراموشی: مفعول

در آدمی: گروه متممی

جمله پانزدهم

ند: (هستند) فعل

هر دو: نهاد

ضد یکدیگر: مسند

جمله شانزدهم

هست: فعل خاص

مصلحتی: نهاد

در هر یک: متمم_هر یک ضمیر مبهم

جمله هفدهم

✓ نمی توان کرد: فعل نهاد محذوف

وصف: مسند

آن: مفعول که محذوف است.

جمله 4 جزئی گذرا به مفعول و مسند

◆ □ پاراگراف هفتم

ای مفضل، درباره آن صفتی که از میان سایر حیوانات، ویژه ی انسان است، تفکر کن که آن ((حیا)) است. اگر حیا نمی بود، هیچ کس مهمانداری نمی کرد و وفا به وعده ها نمی نمود و نیاز های مردم را بر نمی آورد؛ به کسی نیکی نمی کرد و از بدی ها دوری نمی کرد؛ حتی بسیاری از امور را مردم برای حیا به عمل می آورند؛ زیرا برخی از مردم اگر از یکدیگر شرم نمی کردند، حق پدر و مادر را نیز به جا نمی آوردند و صله ی رحم و احسان به خویشان نمی کردند و امانت های مردم را پس نمی دادند و ترک معاصی نمی کردند.

جمله 16

جمله اول

ای مفضل:ندا و منادا

جمله دوم

است:فعل اسنادی(نهاد محذوف آن)

ویژه انسان:گروه مسندی

جمله سوم

تفکر کن:فعل نهاد تو محذوف

درباره:حرف اضافه

آن صفتی:متمم

که:حرف ربط

از میان:حرف اضافه_ سایر حیوانات:گروه متممی_سایر:صفت مبهم

حیوانات:هسته و متمم

جمله چهارم

است:فعل اسنادی

حیا:مسند

آن:نهاد

جمله پنجم

نمی بود: فعل خاص

حیا: نهاد

اگر: حرف شرط

جمله ششم

نمی کرد: فعل

مهمانداری: مفعول

هیچ کس: نهاد

جمله هفتم

نمی نمود: فعل (نهاد محذوف)

وفا: مفعول

به وعده ها: متمم

جمله هشتم

بر نمی آورد: فعل (نهاد محذوف)

نیاز های:مفعول

مردم:مضاف الیه

جمله نهم

نمی کرد:فعل(نهاد محذوف)

نیکی:مفعول

به کسی:متمم

جمله دهم

✓ دوری نمی کرد:فعل مرکب (نهاد محذوف)

از بدی ها:متمم

جمله یازدهم

به عمل می آورند:فعل

مردم:نهاد

بسیاری از:قید

امور را:مفعول

برای:حرف اضافه

حیا: متمم

جمله دوازدهم

شرم نمی کرد: فعل

برخی از مردم: نهاد

اگر: حرف شرط

از یکدیگر: متمم _ یکدیگر ضمیر مبهم

جمله سیزدهم

به جا نمی آورد: فعل (ند نهاد اجباری)

حق: مفعول

پدر و مادر: مضاف الیه

نیز: قید

جمله چهاردهم

نمی کردند: فعل (ند نهاد اجباری)

صله رحم و احسان: مفعول

به خودشان: متمم

جمله پانزدهم

پس نمی دادند: فعل (ند نهاد اجباری)

امانت های: مفعول

مردم: مضاف الیه

جمله شانزدهم

ترک نمی کردند: فعل (ند نهاد اجباری)

معاصی: مفعول

♦ پاراگراف هشتم

پس، داده است خداوند علیم به آدمی آنچه صلاح دین و دنیای او در آنهاست و منع کرده است از آدمی، دانستن امری چند را که در شان و طاقت او نیست دانستن آنها؛ مانند انور آینده و آنچه در دل های مردم است و مانند اینها.

جمله ۱۵

داده است: فعل ماضی نقلی

خداوند علیم: گروه نهادی

آنچه: ضمیر پرسشی در نقش مفعول

به آدمی: متمم

جمله دوم

است: فعل خاص

صلاح دین و دنیای او: گروه نهادی

صلاح هسته و نهاد

دین: وابسته پسین و مضاف الیه_ دنیا عطف به وابسته و مضاف

الیه_ (او) وابسته و مضاف الیه

در آنها: متمم

جمله سوم

منع کرده است: فعل_ نهاد_ محذوف

از آدمی: متمم

دانستن امری چند را: مفعول

جمله چهارم

نیست: فعل اسنادی

دانستن آنها: گروه نهادی

که: حرف ربط

درشان و طاقت او: گروه متممی در نقش مسند

مانند: حرف اضافه_ امور آینده: گروه متممی_ امور هسته و متمم و

آینده: صفت

جمله پنجم

است: فعل خاص

آنچه: نهاد

در دل های مردم: گروه متممی

جمله ششم

فعل است: که به قرینه لفظی حذف شده است

نهاد: آن و محذوف است

مانند اینها: متمم در نقش مسند

◆ □ پاراگراف نهم

تأمل کن ای مفضل، در مصلحت پنهان کردن عمر هر کس از او، زیرا که اگر مقدار عمر خود را بداند، اگر عمرش کوتاه باشد، زندگی بر او ناگوار خواهد بود و اگر بداند که عمرش دراز خواهد بود، امید بقا خواهد داشت.

جمله ۸

جمله اول

تأمل کن: فعل و نهاد آن محذوف است (گذرا به متمم ۳ جزئی)

در مصلحت پنهان کردن عمر هر کس از او: متمم

در: حرف اضافه مصلحت هسته و متمم

✓ پنهان کردن: وابسته پسین و مضاف الیه

عمر: وابسته وابسته و مضاف الیه

هر کس: وابسته وابسته و مضاف الیه (ضمیر مبهم)

از او: متمم

جمله دوم

ای مفضل: شبه جمله_ ندا و منادا

جمله سوم

بداند: فعل (د) نهاد اجباری

مقدار عمر خود را: گروه مفعولی

زیرا که: حرف تعلیل

اگر: حرف شرط

جمله چهارم

باشد: فعل اسنادی

کوتاه: مسند

عمرش: گروه نهادی_ عمر هسته و نهاد_ (ش) مضاف الیه وابسته پسین

اگر: حرف شرط

جمله پنجم

خواهد بود: فعل

ناگوار: مسند

زندگی: نهاد

بر او: متمم

جمله ششم

بداند: فعل و نهاد (د) اجباری

اگر: حرف شرط

مفعول: جمله بعد (که عمرش دراز خواهد بود)

جمله هفتم

خواهد بود: فعل

عمرش: نهاد

دراز: مسند

جمله هشتم

خواهد داشت: فعل_ او نهاد محذوف

امید بقا: گروه مفعولی_ امید هسته و مفعول_ بقا: وابسته پسین و مضاف الیه.

♦ پاراگراف دهم

و بدان ای مفضل! که نیاز اصلی آدمی به زندگانی، نان و آب است. پس نظر کن که چگونه تدبیر کرده است در این دو چیز؛ زیرا که چون آدمی را احتیاج به آب، شدید تر است از احتیاج به نان، بنا بر آنکه صبر او بر گرسنگی زیاده است از صبر بر تشنگی، و احتیاجش به آب بیشتر است از احتیاج به نان؛ لذا آب را فراوان گردانیده است.

جمله ۹

جمله اول

بدان: فعل نهاد محذوف

که نیاز آدمی به زندگانی.... مفعول برای فعل بدان

جمله دوم

ای مفضل: ندا و منادا

جمله سوم

است: فعل اسنادی

نیاز اصلی آدمی: گروه مسندی (نیاز هسته و مسند اصلی وابسته و صفت
ادمی وابسته و وابسته و صفت)

نان و آب: نهاد

به زندگانی: متمم

که: حرف ربط

جمله چهارم

نظر کن: فعل_ نهاد محذوف

پس: قید

که: حرف ربط

جمله پنجم

✓ تدبیر : مفعول

✓ کرده است: فعل و نهاد محذوف

چگونه: قید

در این دو چیز: گروه متممی_ (جمله سه جزئی گذرا به متمم)

چیز: هسته و متمم_ این وابسته پیشین صفت اشاره_ دو وابسته پیشین_ صفت

شمارشی

جمله شش

است: فعل اسنادی

احتیاج: نهاد

شدید تر: مسند

به آب: متمم

را: برای حرف اضافه

آدمی: متمم

چون: حرف ربط_ زیرا که_ حرف تعلیل

از احتیاج: متمم

به نان: متمم

جمله هفت

است: فعل اسنادی

صبر او: گروه نهادی

زیاده: مسند

بنا بر: حرف اضافه

آن: متمم

که: حرف ربط

بر گرسنگی: متمم

جمله هشت

است: فعل

احتیاجش: گروه نهادی

به آب: متمم

شدید تر: مسند

از احتیاج: متمم

به نان: متمم

جمله نهم

✓ لذا: بنا بر این: قید

گردانیده است: فعل اسنادی_ نهاد محذوف

فراوان:مسند

آب:مفعول (4جزئی گذرا به مفعول و مسند)

◆□ پاراگراف یازدهم

و اگر آدمی را هرگز دردی نمی رسید، به چه چیز ترک می کرد گناهان
را و به چه چیز تواضع می کرد برای خدا و تضرع می کرد نزد او؟ و به
چه چیز مهربانی می کرد به مردم و صدقات می نمود به مساکین؟ نمی
بینی کسی را که به دردی دچار شد، خضوع می کند و به درگاه خدا
روی می آورد و طلب عافیت می کند و دست می گشاید به دادن
صدقه؟ پس نمی بینی که حکیم علیم در هر امری، آنچه به عمل
آورده، همه موافق حکمت است و راه خطا در آن نیست؟

جمله 6

جمله اول

نمی رسید:فعل

دردی:نهاد

را:حرف اضافه _ آدمی متمم

هرگز:قید تاکید

اگر:حرف شرط

جمله دوم

ترك مي كرد: فعل نهاد محذوف

گناهان را: مفعول

چه چيز: ضمير پرسشي و متمم

جمله سوم

تواضع مي كرد: فعل نهاد و محذوف

براي حرف اضافه خدا متمم

جمله چهارم

تضرع مي كرد: فعل مركب و نهاد محذوف

نزد: حرف اضافه او: متمم

جمله پنجم

مي كرد: فعل نهاد محذوف

مهرباني: مفعول

به چه چيز: متمم

به مردم: متمم

جمله ششم

می نمود: فعل نهاد محذوف

صدقات: مفعول

به مساکین: متمم

جمله هفتم

نمیبینی: فعل (ی) نهاد اجباری

(کسی را که به دردی دچار شد) مفعول نمی بینی

جمله هشتم

شد: فعل اسنادی _ نهاد محذوف

دچار: مسند

به دردی: متمم

که: حرف ربط

جمله نهم

خضوع می کند: فعل _ نهاد (د) اجباری

جمله دهم

روی می آورند: فعل مرکب

نهاد: محذوف است

به درگاه خدا: گروه متممی_ درگاه هسته متمم_ خدا: وابسته پسین_ مضاف
الیه

جمله یازدهم

طلب می کند: فعل_ نهاد(د) اجباری

عاقبت: مفعول

جمله دوازدهم

می گشاید: فعل نهاد(د) اجباری

دست: مفعول

به دادن صدقه: گروه متممی(دادن هسته و متمم_ صدقه مضاف الیه)

جمله سیزدهم

نمی بینی: فعل_ نهاد(ی) اجباری

که خداوند حکیم که در هر امری... مفعول

پس: قید

جمله چهاردهم

به عمل آورده است: فعل مرکب پیش وندی

حکیم علیم: نهاد(حکیم هسته و نهاد علیم صفت)

در هر امری: گروه متممی_هر: وابسته و صفت مبهم امر: متمم(ی)نکره

جمله پانزدهم

است: فعل اسنادی

موافق حکمت: گروه مسندی_ موافق هسته و مسند حکمت مضاف الیه

همه: ضمیر مبهم و نهاد

جمله شانزدهم

نیست: فعل خاص

راه خطا: گروه نهادی_ راه: نهاد و هسته_ خطا صفت

در آن: متمم

♦ پاراگراف دوازده

مفضل گفت: چون سخن بدینجا رسید، مولای من فرمود: برو، آنگاه به نماز ایستاد. پس من شاد و خوشحال برگشتم به آنچه از معرفت مرا حاصل شد و خدا را حمد کردم.

جمله ۳۰

جمله اول

گفت: فعل

مفضل: نهاد

چون سخن بدینجا رسید:مفعول برای فعل گفت

جمله دوم

رسید:فعل

سخن:نهاد

به این جا:متمم قیدی(این صفت وابسته پیشین جا متمم)

چون:حرف ربط

جمله سوم

فرمود:فعل

مولای من:گروه نهادی(مولا هسته ونهاد من وابسته پسین ومضاف الیه)

برو:مفعول برای فرمود

جمله چهارم

برو:فعل نهاد تو محذوف

جمله پنجم

ایستاد:فعل

خود:نهاد

آنگاه:قید زمان

به نماز: متمم

جمله ششم

بر گشتم: فعل

من: نهاد

شاد و خوشحال: قید حالت

جمله هفت

شد: فعل اسنادی

حاصل: مسند

آنچه: نهاد

از معرفت: متمم

جمله هشت

حمد کردم: فعل (م نهاد اجباری)

خدا را: مفعول

تحلیلگر: خانم ناهید سالاروند ✓

به نام آنکه جان را فکرت آموخت

بررسی درس شانزدهم پایه نهم.^[1]

مدرس: بانوی ارجمند سرکار خانم جعفریان^[2]

لحن درس: تعلیمی و عاطفی

پیامها:

عشق ورزی، لزوم داشتن دوست و نقش آنها در سختی‌ها، نقش دشمن در شناخت عیب‌ها، بخشیدن
اشتباهات بزرگ دیگران، لذت بردن از زیبایی‌های زندگی، مال و ثروت در خدمت ما باشند نه
ارباب ما و...

^[1]^[2] علامه محمد اقبال لاهوری

شاعر پاکستانی، مسلط به دو زبان فارسی و اردو و چند زبان مهم دیگر دنیا

از آثار اوزبور عجم، اسرار خودی^[3]

و پیام مشرق

^[1]^[2] ویکتور هوگو

مشهورترین شاعر رمانتیک قرن نوزدهم فرانسه، آزادمش، آزادیخواه و طرفدار اصلاحات اجتماعی

به نفع طبقات محروم

از آثار او بینوایان، گوژپشت نتردام پاریس کارگران دریا و...^[3]

مه ۱۸۸۵م) فوریه ۱۸۰۲م. - ۲۲؛ ۲۶ Victor Marie Hugo ویکتور ماری هوگو (فرانسوی: شاعر، داستان‌نویس و نمایشنامه‌نویس پیرو سبک رومان‌تیسیم فرانسوی بود. او به عنوان یکی از بهترین نویسندگان فرانسوی شهرت جهانی دارد. آثار او به بسیاری از اندیشه‌های سیاسی و هنری رایج در زمان خویش اشاره کرده و بازگوکننده تاریخ معاصر فرانسه است. از برجسته‌ترین آثار او بینوایان، گوزپشت نتردام و مردی که می‌خندد است. مشهورترین کارهای هوگو در خارج از فرانسه بینوایان و گوزپشت نتردام است و در فرانسه بیشتر وی را برای مجموعه اشعارش می‌شناسند.

#پایه_نهم

تحلیلگر: بانو جعفریان

فصل ششم، ادبیات جهان

بیت‌های آغازین:

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما/ ای جوانان عجم جان من و جان شما؟

حلقه گرد من زیند ای پیکران آب و گل / آتشی در سینه دارم از نیاکان شما؟

بیت‌های آغازی و پایانی یکی از غزل‌های اقبال لاهوری را ای

واژگان:

چراغ لاله، چراغی شیشه‌ای به شکل لاله/ عجم، غیر عرب، فارسی زبان

بیکران آب و گل، انسان ها / غره، مغرور / نیاکان، اجداد، پدران / باور، عقیده / به حق، حقیقی، به راستی / نادوست، نارفیق / دوستدار، عاشق / مرغ سحری، بلبل / رایگان، مفت / خرد، کوچک / ارباب، جمع رب، صاحب / یکدل، متحد، صمیمی / آزرده، رنجیده /

معنی بیت دوم [?]

معنی: ای جوانان فارسی زبان (ایرانی) جان من را مثل جان جود بدانید. من مانند چراغی در باغ و خیابان شما میسوزم

آرایه: مصراع اول تشبیه، تناسب (چراغ، سوختن، خیابان) / مصراع دوم، واج آرایی «ج»، تکرار جان [?]

معنی بیت دوم

ای انسانها دور من جمع شوید. من فرهنگی از پدران شما را در درون سینه ام حفظ کرده ام
آرایه ها:

بیکران آب و گل، مجاز از انسان / آتش استعاره از فرهنگ / سینه مجاز از دل، قلب

نکات ادبی دو بیت:

خیابان، جان، نیاکان: قافیه / شد، ردیف /

بیت اول سه جمله (خبری، منادایی، عاطفی) / بیت دوم هم سه جمله (امری، منادایی، خبری)

واژگان [?]

ساده: چراغ، لاله، خیابان، عجم، جان، آب، گل، سینه و...

غیر ساده وندی: جوانان، پیکران ،

نیاکان

افعال: سوزم، مضارع اخباری / حلقه زیند، امری / دارم مضارع ساده

پیام و مفهوم: عشق ورزیدن به زبان فارسی، و سوق دادن جوانان به ادبیات و فرهنگ گذشتگان

صفحه اول از درس شانزدهم «آرزو»

پیش از هر چیز برای آرزو مندم که به خوبی ها عشق بورزی و نیکان و نیکویی ها به تو روی بیاورند.

آرزو دارم دوستانی داشته باشی، برخی نادوست و برخی دوستدار که دست کم، یکی در جمعشان مورد اعتمادت باشد.

چون زندگی بدین گونه است، برای آرزو مندم که دشمن نیز داشته باشی، نه کم و نه زیاد،

درست به اندازه، تا گاهی باورهایت را مورد پرسش قرار دهند، که دست کم یکی از آنها اعتراض به حق باشد، تا زیاده غره نشوی

ابیاتی نزدیک به همین مضمون از سعدی: [?]

«از صحبت دوستی به رنجم / کاخلاق بدم حسن نماید»

«عیب هنر و کمال بیند / خارم گل ویاسمن بیند»

«کودشمن شوخ چشم ناپاک / تا عیب مرا به من نماید»

صفحه اول از درس:

نیکان: خوبان، صفت جانشین اسم [?]

برخی واژگان ساده:

جمع، دشمن، اعتراض، آرزو، اعتماد، زیاده، غره، درست، کم، زیاد، باور و ...

واژگان وندی مشتق: [?]

آرزومند، نیکویی، پرسش، نادوست، خوبی / وندی تصرفی: دوستان، نیکان، باروها، یکی

مرکب: دوستدار

فعل ها:

بورزی، مضارع التزامی / دارم، مضارع ساده / روی بیاورند، مضارع التزامی / داشته باشی، ماضی

التزامی / دهند، مضارع التزامی /

جملاتی با فعل اسنادی: [?]

آرزومندم (هستم) / بدین گونه است / غره نشوی / به حق باشد / مورد اعتمادت باشد

نقش ضمائر:

برایت، به تو، متمم / باورها، اعتراض، اعتمادت، جمعشان، مضاف الیه /

پیام ها:

عشق ورزی به خوبی ها نیاز انسان به دوست و هم دشمن (جهت بررسی باورها)

غره نشدن به خود

برخی از نقشهای دیگر از این بند: [?]

قیدها: نه کم نه زیاد، درست به اندازه، گاهی، دست کم، زیاد

دوستانی داشته باشی، برخی نادوست و برخی دوستدار / دوستان: مفعول / برخی نادوست و برخی

دوستدار: مسند

مورد پرسش، مضاف و مضاف الیه (مورد به معنای محل ورود)

صفحه دوم از درس شانزدهم

همچنین، برای آرزومند صبور باشی، نه با کسانی که اشتباهات کوچک میکنند که این کار ساده‌ای است بلکه با کسانی که اشتباهات بزرگ میکنند.

امیدوارم به پرند ای دانه بدهی و به آواز مرغ سحری گوش کنی وقتی که آواز سحرگاهی اش را سر می دهد.

جملات اسنادی: [2]

آرزومند (مسند، فعل اسنادی، صبور باشی (مسند، فعل اسنادی)، این، کار ساده ای است (این

نهاد، کار ساده مسند، است فعل)، امیدوارم (مسند و فعل)

فعلهای خاص: می کنند، بدهی، گوش کنی، سر می دهد

آواز مرغ سحری: آواز هسته، مرغ وابسته پسین مضاف الیه، سحری (مشتق) وابسته ی وابسته و صفت

آواز سحرگاهی اش: آواز هسته، سحرگاهی، وابسته پسین صفت (مشتق مرکب)، اش وابسته پسین

مضاف الیه

پیام ها: بخشیدن اشتباهات دیگران به ویژه اشتباهات بزرگ

لذت بردن از زیبایی های زندگی

صفحه سوم از درس شانزدهم

چرا که از این راه احساسی زیبا خواهی یافت، به رایگان.

امیدوارم که دانه ای هم بر خاک بیفشانی، هر چند خرد بوده باشد

و با رویدنش همراه

شوی تا دریایی چقدر زندگی در یک درخت جریان دارد.

آرزومندم اگر به پول یا ثروتی رسیدی، آن را پیش رویت بگذاری و بگویی: این دارایی من است.

فقط برای اینکه آشکار شود کدامتان ارباب دیگری است!

آری، پول ارباب بدی است؛ اما خدمتگزار خوبی است.

و در پایان برایت ای مهربان آرزومندم همواره دوستی خوب و یک دل داشته باشی تا اگر فردا

آزرد شدی یا پس فردا شادمان گشتی، باهم از عشق سخن بگویند و دوباره شکوفا شوید.

سعدی می فرماید:

«از زر و سیم راحتی برسان / خویشان هم تمتعی برگیر»

«وانگه این خانه ای که از تو بماند / خشتی از سیم و خشتی از زر گیر»

قلمرو فکری

چرا که حرف ربط، از این راه گروه متممی، این صفت اشاره، راه هسته

احساسی زیبا، گروه مفعولی، احساس هسته، زیبا وابسته و صفت (مشتق)

خواهی یافت، فعل آینده، نهاد (تو)

به رایگان، قید

امیدوارم، مسند و فعل

دانه ای، مفعول

هم، حرف ربط / خاک، متمم / بپوشانی مضارع التزامی

رویدنش گروه متممی / رویدن هسته، ش وابسته مضاف الیه / همراه، مسند / شوی فعل

تا حرف ربط / دریابی مضارع التزامی / چقدر، قید / زندگی، نهاد /

یک درخت گروه متممی / جریان مفعول / دارد، فعل مضارع ساده

به پول یا (به) ثروتی، متمم / رسیدی، ماضی ساده / آن مفعول، ضمیر اشاره / پیش رویت گروه

متممی / بگذاری، مضارع التزامی / و، حرف ربط / بگویی مضارع التزامی

این، دارای من است (مفعول فعل بگویی) جمله اسنادی (این، نهاد / دارای من مسند)

فقط، قید / برای اینکه، حرف ربط /

آشکار شود، مسند و فعل اسنادی / اما حرف ربط / خدمتگزار خوبی گروه مسند / است فعل اسنادی

در پایان گروه متمم قیدی /

برایت، حرف اضافه و متمم / ای مهربان، ندا و منادا / همواره، قید زمان / دوست خوب و یکدل، گروه

مفعولی، دوست هسته، خوب و یکدل صفت/داشته باشی، ماضی التزامی/تا واگر حرف/فردا، پس
فردا، قید/آزرده و شادمان مسند/شدی و گشتی اسنادی/با هم متمم قیدی/عشق
، متمم/سخن، مفعول/بگوئید، مضارع التزامی/و ربط/دوباره، قید/شکوفایا، مسند/شوید اسنادی

واژگان مشتق: زیبا، رویدن، آزرده، شادمان، شکوفایا

واژگان مرکب: خدمتگزار، یکدل، پس فردا،

آرایه ها: فردا، پس فردا مجازا آینده/تضاد: خوب، بد- آزرده، شادمان

پیام ها:

درک و دریافت زندگی در همه آفرینش/دارایی ارباب مان شود بلکه در خدمت ما باشد/نیاز انسان به
دوست صمیمی بویژه برای روزهای سخت زندگی

#درس_شانزدهم

#پایه_نهم

تحلیلگر: بانو جعفریان

کلمات از لحاظ ساختمانی به دو دسته کلی تقسیم می شوند:

الف: ساده

ب: غیر ساده [?]

حال خود غیر ساده ها امروزه به دو دسته تقسیم می شوند:

الف: غیر ساده تصریفی

ب: غیر ساده غیر تصریفی [?]

غیر ساده تصریفی: اونایی هستن که: علامت جمع، نکره، تر و ترین دارند: مثل: درختان، کتاب ها (علامت جمع)

مردی (ی نکره)

بزرگ تر، کوچک ترین (علامت تر، ترین)

ب: غیر ساده غیر تصریفی خودش به سه دسته تقسیم میشه: [?]

الف: مرکب: مثل: کتابخانه (که از چند جزء معنی دار تشکیل شده)

ب: مشتق: مثل: گلدان (که از یک جزء معنی دار و یک یا چند وند تشکیل شده) [?]

ج: مشتق مرکب: مثل: دانش آموز (که از چند جزء معنی دار و یک یا چند وند تشکیل

پایان